



۶۵
۶۲۹
۷۸/۹/۲۰
شماره قفسه

۸۱۲

فرمانده عی بهبه فردوسی

تالیف نایب اول احمد خان بهارمت صاحب منصب



لشکر و مکاره پیاده ساخلو مرکز

تهران، مهرماه ۱۳۱۳

نام کتاب
تاریخ ثبت
شماره قفسه
۱۷۷۴۹
شماره خزانه



فهرست ضمیمات

در این کتاب به استناد مهم شایسته با نظامنامه های صوبه فعلی بدون شایسته های و بعضی از کتب جنگی
امروز مخصوصا ناکتیک (شیوه کارزار) به ترتیبی که مختصرا در فهرست ذیل درج گردیده .
مطالعه داده شده است :

شرح	از صفحه	نظامنامه یا کتابی که از آن مطالعه یا مطالبه در آمده	بند نظامنامه	صفحه از این کتاب که مطالب نظامنامه در آن گنجانده
-----	---------	--	--------------	--

ضمیمه

- ۱ - گفتار اولیه
- ۱ - جنگجوی فردوسی
- ۲ - سوارکار و فردوسی
- ۱ - نظامنامه نویسی فردوسی

پیوسته اول اساسی و روحی

فصل اول - ثبات پرستی	۱۵	نظامنامه پیاده نظام	بند اول	۱۵
		قانون محاکمات	۱۰۰	۱۶
		نظامنامه داخله	بند دوم	۱۶
فصل دوم - حریز وطن				
پرستی	۲۱	نظامنامه پیاده نظام	بند دوم	۲۱
فصل سوم - حریز آباد				
و لزوم تعاون و مساعدت	۲۲	نظامنامه پیاده نظام	بند سوم	۲۲

ہیپ دوم - غلام منوں

۱۲ فصل اول - پیاده نظام ۱۲

فصل دوم - نیکانہ ۶۸

فصل سوم - سواره نظام ۲۲

پاپ سوم سزائے فریاد می

عمل اول منجھل اطلاعات

عادتہ اولی - ہوسہاء لرسنادگای

۲۰. بطرف دهن ۲۰. شہو کارزاراناکہ عیبی ۲۰

سادہ دم - پوجا چکھا و

رسولان دشمن

۲۱ واردین تازه بملک ۲۱ شیوه کارزار امانکیت صبی ۲۱

۲۲ مادہ سوم - جو بیلفاسرا ۲۲ دستور مؤلفی خدمات صحرائی ۸۵ ۲۲

٤٦ جهاد - طنز و تخریب السرا ٤٦

صل دم - وظائف کلی ریه

عدد موارد ۱۱ باجه بندی ۲۱/۱۱

87 84 000 000 000 000

00/00 27 Aug 1968 000 000 000

07 76 44 000 000 000 0

نظامنامه پیمانہ نظام ہند ۵۸۷ ۱۰

دستورموتی مدد انصهرائی بند ۲۴

دستور ملکی خدمات صحرائی ۲۹ ۶۸

۲۰. نظام آرای زمین مواد ۱۲/۱۶/۱۰

دستور ملوكي خدمات عمومي ۲۵ ۲۰

YI TI ONE TWO THREE

٧٢ ١٤١ قانون محاكم نظامي

۲۲ ۲۷ خدمات صحرائی

شیراز کارزار با ناکهه می
۷۵

دستور موقتی خدمات صحرائی ۶۲ ۷۲

Y	7	666	888	668	888
---	---	-----	-----	-----	-----

پناپ چھارم - اصول جنگ

فصل اولی - اصل تعرض

(پیشدستی) A1 نیرو کارزار امانتت عمومی A1

فصل دوم غوار ریحی ۱۱

فصل سوم - قدرت قوی به

ضمیمہ ۱۰۲: خبر کارزارِ تاجیک مہم

فصل چہارم - اصل آزادی

صل ۱۱۱ د خبر موټي خدمات صحرائي ماده ۲۰ ۱۱۰

117 181 000 000 000 000

شېۋە كارزارىا تاكىك سىيى ۱۱۲

نظامنامه دستورموتی خدمات صحرائی ۱۰۸ ۱۱۲

116 Y. 0000 0000 0000 0000

117 118 نظامہ سائنس

118 178 200 222

دستور مکتبہ خدمات صحرائی ہند ۱۱۶ ۱۱۱

بنا پنجم - چند نته جنگی

فصل اول - رفتار نظامیان در مرز

زمین و شمس ۱۲۴ دستور موقتی خدمات صحرائی ماده ۱۰۸ ۱۲۴

فصل دوم - فرارگاه رهبر ۱۲۸ شیوه کارزار با تانک هپی ۱۲۸

بنا پنجم - چند مرحله از نیرو

فصل اول - حفظ تانک ۱۳۰ نظامنامه پیاده نظام بند ۴۲۸ ۱۳۰

نظامنامه محاربه پیاده نظام بند ۱۸۰ ۱۳۰

دستور موقتی خدمات صحرائی بند ۱۸۱ ۱۳۰

... .. بند ۱۸۱ ۱۳۲

فصل دوم - حمله متقابل ۱۳۳

فصل سوم - قیام محاربه پیاده شب ۱۴۰ شیوه کارزار با تانک هومی ۱۴۰

فصل چهارم - محاربه پیاده زره پونز ۱۴۲ نظامنامه پیاده نظام ماده ۲۵۰ ۱۴۲

فصل پنجم - تیرش به یک جبهه

متحرک پیاده ایجاد

رخنه ۱۴۶ نظ

خاتم

از صفحه ۱۵۸

فرمانده هپی

سرود و موسی

خدمت

باقتند پیشتر یکا یک ممان
سخنهای شاهان و کشک جهان
چو شستید از ایشان سپید سخن
یکی تا مونسام انکند پس
چنین یادگاری شد اندر جهان
بر آفرین از کسان و ممان

این نامه بزرگی که مختصر و مفید در رفتار و کارهای نظامی را از مصلحت خود

خود استخراج کرده است و برای هر سال تولید می شود اینست که

بنام او صادر شده است و بهیچ وجه و بهر روی کپیته شود و آثار و تحریکات

می شود و لی اینها کافی نیست و گذشته از آنکه با این همه ساله این چنین

و شادمانی یاد پیدا می نماید این کوه و رود و این راه و آن راه و این

و محکم است که بهیچ وجه و بهیچ وجه از کوه و رود و این راه و آن راه و این

و محکم است که بهیچ وجه و بهیچ وجه از کوه و رود و این راه و آن راه و این

نظمهای بی انتها و بی سر و پای را بهیچ وجه و بهیچ وجه از کوه و رود و این راه و آن راه و این

نظمهای بی انتها و بی سر و پای را بهیچ وجه و بهیچ وجه از کوه و رود و این راه و آن راه و این

نظمهای بی انتها و بی سر و پای را بهیچ وجه و بهیچ وجه از کوه و رود و این راه و آن راه و این

نظمهای بی انتها و بی سر و پای را بهیچ وجه و بهیچ وجه از کوه و رود و این راه و آن راه و این

نظمهای بی انتها و بی سر و پای را بهیچ وجه و بهیچ وجه از کوه و رود و این راه و آن راه و این

نظمهای بی انتها و بی سر و پای را بهیچ وجه و بهیچ وجه از کوه و رود و این راه و آن راه و این

نظمهای بی انتها و بی سر و پای را بهیچ وجه و بهیچ وجه از کوه و رود و این راه و آن راه و این

نظمهای بی انتها و بی سر و پای را بهیچ وجه و بهیچ وجه از کوه و رود و این راه و آن راه و این

جهان آرا از اقل این سرزمین طلوع نموده است.

اکنون با شرح فوق به ذکر دلائل کافی که در اثبات این مدعی بر روی

اثار همان بزرگوار میرسیم دستگیر شده است پرداخته ادعای خود را که :

فردوسی بزرگترین فرماندهان طایفه در نظامی دنیا است اثبات حکم

دلیل اول :

کدام یک از فرماندهان بزرگ را نشان میدهد که با این قدمت

(در حدود هزار سال) این همه دستور استوار جامع و دقیق جنگی داده باشد

که هنوز هم آن دستورات بحکم با سرچشمه دقیق و لایزال اجرا و تنها وسیله موفقیت

در جنگ باشد ؟

((پس از ذکر دلائل دستورات جنگی اویسان و بر روی آنها بحث نخواهیم شد))

دلیل دوم :

کدام یک از بزرگترین فرماندهان نظامی دنیا برای بیان توانمندی و سلسله جنگ

اینهمه داستانهای شیرین را ابداع یا جمع آوری نموده و به بهترین سبب که

ذوق عالی و ادبی برای قبول و فهم آن حاضر باشد یعنی به بیان شعر در ضمن آن

الفاظها و داستانهای شیرین اصول و قوانین ابدی جنگ را تعلیم داده اند ؟

دلیل سوم :

که ام فرمانده نظامی مثل فردوسی توانسته است بدون کوچکترین ابداعی در صورتی

و شعری و بیرونی و کسان فرستاده و برای جنگ ابداع و بیان نماید که در صورتی

تو و جنگ و کار خد کند و زود به تو هم قابل اجرا و وسیله نل به تسبیح

باشد ؟

دلیل چهارم :

بالخصوص کدام فرمانده لا یملی چیز فردوسی توانسته در صورتی و صورت خود

بزرگوار و معروفین منظم تا به این حد تسلط روحی داشته باشد که آنها

را تا این درجه روح شهادت و از خود گذشتگی داده به شدت اکار در طریقی :

شاه پسر عیسی آپ و غیاث شیراز و تاج پسر و عیسی

تسلط و تحریک نماید ؟

فردوسی با کمال صراحت و سادگی قوانین ابدی جنگ را تعلیم داده و

کسانیکه توانستند داشته و از آنها استفاده نموده اند توانسته اند بزرگترین

را با وسائل مختصر و مفید در میان همین دستورات و روایات همین توانستند با موفقیت

انجام داده و ده ها هاستی را از دشمن که از جهت وسائل چندین برابر خود بوده اند معدوم

نمایند .

بهترین شاهد جنگ هاستیکه شاه فرمان در جنگهای خارجی (موقع جنگ صومعه و

غیره) بر طبق قوانین خارج از حد و بیرون با وسائل تا قدر خود همه چیز

فایده اند از آن جمله زد و خورد هاستیکه در موقع جنگ صومعه شاه فرمان با لای

منظم اینها می باشد و با آنکه از هر جهت برای مصلحتشان بر آنها تفویض داشته اند (چه از لحاظ تعلیمات و تشکیلات منظم و برقرار و برانطباق فرماندهی و چه از جهت صلاح ظاهر مختلفه) «توب و مسلسل و عرابه جنگی و طیاره و غیره» و چه از نقطه نظر دادن اینها طریقت و محکم و با مروت و صریح نظامی (معهذا) غالباً در جنگ با همین عناصری که جزئیات گفته گفته و چند گفته گفته داشته و به هیچ وجه دارای یک تشکیلات منظم و مرتب حسابی نبودند و اندک غالباً مخلوط با اکثر هم معتمد و هم گریخته بودند.

چه نظامنامه جزئیات نامیده فردوسی در دست این عناصر بود که قواعد جنگ را به آنها آموخته درجهن صادره با حسن طریق و وجود هدایت و ادارشان نمایند ؟

از کجا معلوم است که اصول و قواعدی که بنام «تاساروت» گفته «فردوسی» سازل دوازده هم و سایر فرماندهان نظامی دنیا معروف و در انصاف متداول گردیده است نام این فرماندهان از شاهنامه فردوسی انتهای می شود یا نه ؟

قدمت تاریخی کافی است که سرانجام آنها نبودند و به هیچ گونه شک و شبهی این قوانین از شاهنامه انتهای می شود و به جهت معروفیت کامل حضرتان گردیده است.

الآن مکران هم نبوده اند که انتهای می شود آدم های مستعدی بوده اند که توانستند از آن استفاده نموده و بدون آنکه کسی ملحق شود افکار بزرگ جنگی را زایش دهد و فکر خود را بر مریض کند و آنها اسلاف چهاره و سایر ملما از شرط بد بختی و غیورانی که از صاحب وارد بر اثر مجسمه قابل مختلفه بر آنها وارد شده بود اصولاً خود به در این نکات نبوده اند.

بهر حال اینکه که : بر اثر طبع و کسب تا حدی منظم ما اهل حضرت اند بر مملووی ارواحنا اند اما متاراد سعادت سلطنت درختان و یکایک مملووی - با بحال اند و شد و چسباید ست آمد و از آن جمل به موجب توجیه و امر مباح و مخصوصی ذات اند بر مملوگان ارواحنا اند اما آثار دارند و کنند و طبعت ایران را پس از آن قرن و آندی از نهایی ایرانی فراموشی خارج و اندامات شایسته در خود و نظام آن وجود درجه و وسائل موجود و به عمل می آورند که همین تشکیلات تا سانی و حسن نقد بر مملو نیست به این گونه و حالیکه و کرد به موجب امر اند بر مملو نظامی صورت یافته است خود درجه زندگی تاریخی نوینی را برای - عظمت و شوکت دیرینه ملت باستانی باز خواهد نمود چنانچه آمد که ما هم به امتثال امر و پیروی از مظهر خود می باشد و علم انسان و محبوب خود در حدود - امکان نقد بر لای را ایران را از این به بعد در میان تا و کسب مخصوصاً در نظامات و تعلیمات نظامی به صورت گسترده و خارجیانی که از خارج دیرینه خود مانا اقتباس نموده اند در خود تعلیم مایل زندگی مخصوصاً در تالیفات تعلیمه حیرتی و به خصوص در قسمت وظائف و فرماندهان در سطح و جنگ از آنها و بزرگترین فرماندهان نظامی یعنی شاد روان فردوسی طبعی شاد و گوار و با و بهیم.

برای آنکه زحمات حضرتان محترم کم نشود و به پیشنها خود را قابل عمل نموده با هم انعامی که اولاً نظامی بودن فردوسی را معترف باشند بیان و بعداً انعامی که صراحتاً می رساند فرموده فردوسی از آن بین شاهنامه علاوه بر نام حضرتان ایران باستانی و ادبای طبعات این

قوم نولین نظام و همان قواعد جنگی بود . استتویج داده سپر
انبار را که شامل قواعد و فنون جنگی است محروم و توجیه ی نلیم .

۱- جنگجوی فردی

فردی در سن سی سالگی در خدمت نظامی بود . و بعد و ن لک یکی از
نظیرزها را شامل آن صرب بود . است چنانکه در موعظی که از پسر خود
نگاشت میکند می فرماید :

پسر از پسرانند کوهلرهای
۱- طبقه نرازیبند شدن موهای سر است و بدون جهت اعصاب بدن سبکی را از
پادشاه . وجود جدانکه در صورتیکه پسر با عد آن نند . است .
گروانده دوپزهای نژاد
خود من نیست سالی است که اسپند و پیرا که آهنگه بودن دانسته (یعنی خودی)
بند نرده است .

نژاد^(۱۲) ، زآواز برگشت سپر
فرز خود را است که با فصاحت تمام فرزند پهلوانی میکند .
سوپر دهنم جام پنجا ، و هشت
اشراف پسر را معرفی میکند .

۱- آهنگ کند . ۲- اسپنوزو ۳- خوانده و کهنده

در میان آن گل و شک و غوغا پسی همان نینخ برنده پارسی
که از طراوت و تازگی سی سالگی خود شایسته خورده . غنای پاد از نینخ برنده
آن عهد میکند .

نگرند و هسی گیرد نیرین ند^(۱) و^(۱) گل نازون خواست و نایخ خرو

بعد و چون ممکن است کسی که خدمت نظام را تحصیل طی نکرده پاد و جنگهای
مستند و حضور داشته و بتواند از عهد . نظامی اوضاع و احوال بد آن
محاربه و حتی پسر های بزرگ قسم از دشمن کتبا یا صد آراهایار لا زمه
در زمین و زمان مختلف و در طایف و در طبقات و شمع و بدین قسم و با این دولت
پیرا آمد . گنا یکد فرماید می ازید جوده به بالا و اصلاً پیمید .
گرفته باشند به موقوف حقیقت این حال پیرا در و خواست کرده که من نیست و
تجهیز به صرمانع فقط و و و عمل بنوا فرماید . نظامی شد
و بسو هر قدر هم استعداد خدا داد موجود باشد .

۱- سوارکاری فردی

فردی در سن سی سالگی خود سوار را چنانکه جزو عادات و ورزشهای
اصلی ایرانیان بود . و بعد و برای سبب منصب نظامی و ائمن آن واجب و
لا زمت بدانشند و پهلوان هم علاوه بر طریقی به سوار دانسته است چنانکه
باز در وصف پسر از نیکو هسان پسر پیرماید .

(۱) کلی است که رنگ آن عهد است و بخیر فردی در اینجا از سر نیکو پیرماید
(۲) مرغی است

چنین سال بگذاشت و پنج به درختی و زندگانی و رنج
 چون از سال ششم گذشت بد آن سان که یاد بخاری بدست
 من از دست و شرم گفتم چو دست بجا و جانیسم صاف بدست

جان جانیسم صاف بر جان بهترین گواه شرم گویاست .

و باز در این ای همان قسمت شکوه از پیروی که به یاد تیغ برنده می سالی خود افتاده
 فرموده :

بگویم گشودن بزم و کهن خواستن همان رستم و لشکر آواستن
 کسی را که سالخیزه دوستی رسید ^(۱) ایستاد از جانیسم صاف بدست
 چو آمد به نزدیک سر تیغ گشت خنده می که از سال ششم بدست
بجای جانیسم صاف داد سال پراکنده شد حال و برگشت حال

که با زاین شهر کا ملاحظه و سوارکاری و فردوسی را که شایسته و یکی از افعال لازمه
 فرماندهان نظامی است (حتی در این عصر) معرفی بدهد و فردوسی تأملات خود را
 از ضعف پیروی که او را صاف گیسو و محروم از سواری نبود است ابراز میدارد .

۲- نظام شاه توسی فردوسی

آنچه که احتیاط میشود بهترین نظام فردوسی از نظم شاهان علاوه بر
 احیای طاعت و عظمت کشور باستانی ایران تهیه یک دستور جامع و خطی برای تعلیم
 و بیان اصول و قواعد جنگ و آموختن طریقه طلبه بر دشمن و در آفرین کردن ملکه دولت
 بود . است چنانکه اولاً در مولی که از آسان گاه نبود و پیوسته به ستایش سلطان

محمود می پرد از دروغ آن چه فرماید :

نگه کن که این نامه تا جاودان ^(۱) درختی شود بر سر خردان ^(۲)
 از این نامه شاه دشمن گذار ^(۳) که با نسی همه ساله بر تختار

و ثانیاً در مولی که به هجو سلطان محمود پرداخته صراحتاً فرموده است .

به بی سال اندر سرای ^(۴) چنین رنج بردم به ایست گنج
 ز ایست خردان و ^(۵) می هزار بر آن چله در ^(۶) کارزار
 ز خنجر و تیغ و تیر و تیر و ^(۷) ز کوهال و از تیرهای بلند
 ز سرگشتگان و ^(۸) ز غفلان و خود ز صحرای دیر و از خشت رود
 ز گرگ و ز شیر و ز لیل و ^(۹) و پلنگ ز طریقت و از اودما و نعلنگ
 ز پیرنگ خول و ز جادوی ^(۱۰) دیو کز ایشان به گرد و رسیده خبر
 ز مردان نسی و پرو و ^(۱۱) صاف ز گردان جنگی که زدم و لای

در این ایست به صورت نظم نظام و تاکتیک گاه شیوه کارزار گفته بطوریکه
 شرح داده است سلاح و وسائل مختلفه دفاعی و تخریبی آن موقع را مورد مطالع
 قرار داده به علاوه فنون مختلفه حربی را که در موقع جنگ و زد و خورد با انواع
 دشمن های مختلفه بری و پیروی و هوایی با هم کرک و نعلنگ و طریقت باید کرده شود بنام
 پیرنگ خول و جادوی دیو و غیره در اراضی مختلفه دشت و جنگل و کوه و صحرای دیر و
 و همه حالات و پیرو و انباشتن و ناله و مخصوصاً پیروی و طاعت و طریقت و طریقت و طریقت و طریقت
 بنام مردان نسی و گردان جنگی بحث نموده است .

(۱) پیروی (۲) پیرد مختلف یا خبر است (۳) طریقه (۴) فن جنگ (۵) صحرای دیر (۶) پیرنگ

(۷) زره اسب (۸) جامه که در پیرو در جنگ می پوشیدند .

بر سر ایرانی واجب است که از این انمار ضعیف که چون گوهر گرانمای
در هر یک از لطافات زندگي پیش ما به اختیار و را عینا جهت هر که بتواند واقع
نمود چند هزار بیت محفوظ داشته و در میان اوقات حیاتی به آن وسیله خویش
را رهبری نماید . مخصوصاً از لحاظ حقیقت و تعصبی بی مورد خواهد بود
که در مصلح میان ما باشد و گناه در نماند اما آنکه مربوط به نگاه جنگی می
باشد از گناه و سر داران سایر ملل است دنیا ما نیست تا بگویند و غیره . ما به
آورده نید آنهم در موقعی که صریح و محکم و یقیناً در آن گناه و غریبی
در دست آمده . ما به نماند و سر دار آنکه نیز از این مسرات محترم را به انتظار
مانان باشد اما توفیق و علم این سرور بزرگ جنگی ندارم بشرح و توضیح بنگاه
اسول و قرائین جنگی که در این کتاب با اینها اشاره شده است میرد از .

پایه اول اساس برای روحی فصل اول

کتاب . پسرینی

بند اول نظام نامه فعلی ها ده نظام ما و اینده ای در (شبه کارزار) تا کتب (۱)
اساس برای روحی نظامی را در ایجاد و توالیها با شاه پسرینی ملاحظه و
ایمان به علت ایران - دفاع از کشور و استقلال ایران و همچنین سرانجام
به رومی و عظمایران و بالاخره انکسایرود کرد نظامیان به ارزش و رتبه
سلطنتی و روحی و دینیه و مادی این نوع را بوسیله روح انبساط و اعتدالی
می نمایند .

سرور و سی در این کتاب به تمام این مسائل اهمیت فوق العاده داده و بعد از کسی
اولاً برای توالیها با شاه پسرینی تمام شاه را با پسرینی بر آورده و حقی
مبالغه نموده و از گناه و زنده است پسرینی که در زند و اجتناب روح است شاه
نقل نموده که : اگر کسی از فرمان کور و سرپیچی کند باید او را تا کمال بند
داد و اگر نتیجه گرفت به فرمان شاه خوشتر و بختی اگر نسبت به شاه -
کسی بد گمان شد یا حتی بلا تا مل او اکت چنانکه فرموده است :

چنان دان که ماسی و پسرینی دو گوهر بود در یک انگشتری
از این دو یکی را همی بشکستی روان و بخود رایت پسا وایتی

(۱) از این به بعد هر جا که تا کتب مورد لزوم پیدا نماید شبه کارزار اصطلاح خواهد شد

به آنان شاهانه نشانند - صد افتخار و ولایت را بر عیار خود ساخته و در طایل اقامت برسان ما اصول مایه صرف و سرمان بردارند و بمانند .

بعلاوه فردوسی خفته طبعی شاه پسرینی و اصولاً فرزند و براسم فرمایمی و خدمت در حضور شاه را دلفنا بیان نمود . کتبه و با هیچ اعتنالی را پسرینی

و در مورد همه چنانکه فرموده است :

چو از حضرت پدرو پادشاهی بگوئی که داری هیبت به فرمانروا
خبرها ترکشده اند و جهان هستی را ز اودانست اندر نهان

که در اینجا علت اسرار را مخصوصاً توضیح میکند .

چو تیره دارد مشو پسر	و کرد دور گردی مکن سوزش
منو یا کرا پسر کرده دل پسر	ترا آتش پزند دل پسر
پرستند و گریه اند از شاه رخ	نگه کن که با رخ ناست و گنج
فرمان شاه آنکه خشنی کند	مسی از تن خویش بر مینی کند
اگر کوه فرما نگرید و شک	دلش خیره خوانم و منور شد
به بد ز شاه است و نه پسر شاه	گروید و چاه است و نه تاج و گاه
ز گیتی نوحش و شاه - و	منو پسر منور گرتازه روی
چو چشم آورد شاه پوزش گین	مسی خوان به بداد و داد ازین
<u>جهان را دل از شاه خند آن بود</u>	<u>که بر چهار او فتنه از آن بود</u>
سرتا چو پسر پسر از آن پسر بود	حسد صد از او ناست و خند آن بود
کسی را که شاه جهان خوا کرد	بماند هیبت و با پسر پسر و
<u>همان در جهان از خند آن بود</u>	<u>که با اول شاه خند آن بود</u>

تا نیا برای تهنیت عزله و ایمان به طاعت و استقلال ایران پسرانند .

چو ایران نیا شد تن من چاه
به من بوم و پسر تیره به تن من چاه

که حلقه در این ملک است از آنچه که لازم می آید نگردد . و محتاج به هیچ توضیح دیگری نیست .

تألیف برای حسن اعتماد به رؤسای و عطایایان ایرانی و با لایحه اکتاف فرمود .
نظامیان ایران به قدرت مملکتی خویش چون فرموده است که :

خبر نرسد ایران نیا است و پسر - ندارند پسران را یکی
همه بکند لا نشد پسران نیا - بگیتی ندارند از کسی هراس
بعلاوه ضمن هزارینی که از گناردهایی در شاهانله روح است در مرحله جوابه کتاب
به کرجا سب میا میان ایران را گنای سب چنین توصیف میکند .

میا هم گرده آن میزبان هزار	همه کار دیند و همه ناکدار
همه پسر جی زاده و پهلوی	نه پسران پادشاهی و نه پهلوی
همه شاه چهره و ماه روی	همه راست با لا همه راست روی
همه از در پادشاهی و گاه	همه از در گنج و تاج و پناه
همه نیرد داران پسر زن	همه لشکر آرای و لشکر شکن
همه نیرد بر دست و پاره پیرین	نیشد همه نام من پیرین
همه دین پذیر و همه مویدار	همه از در پاره و گونوار
چو دانند کم کوش و پهل	همه اسپانسان که کوه پست
جهان شان غرور و از در آرز	همه پسر گرو و زرم ساز
چو جوین بودند و روز نیرد	ز جوش پیرین پندارند گرده
پیرین اند و در گشته چون کوه سخت	سرمه از ایشان شده است سخت
از ایشان دو گرده گزیده سوار	ز سر پیرین و او است پهل
چو ایشان بودند از آهن نای	چو پیرین و ماه اندر آید پای
چو پسر گرده آن آید کینه کز	همی ناید از فرمان فرما گز
چو ایشان باشند پسر پناه	نرا کرد باید پایشان نگاه

اینکه در این کتاب
نویسنده از پیرین

چو ایران نیا شد تن من چاه - به من بوم و پسر تیره به تن من چاه
چو ایران نیا شد تن من چاه - به من بوم و پسر تیره به تن من چاه
چو ایران نیا شد تن من چاه - به من بوم و پسر تیره به تن من چاه

بخورند مانند با ناسج و نخله
 چنین گویا نخله است اینک
 تو چه چون منیا ز هرگز نخله
 اگر تا پنجم به چه چون رسد
 بهامون درون پیل گریان بود
 بروز نبرد اگر موافق خدای
 همی تا بد از فرمان فرو نهد
 گردد به به به ام مؤیدان
 که من برگشام در گنج خند
 و گریه دگر زدم به هامون رسد
 به چون درون آ پیرسان بود
 برزم اندر آرم سر نه زهرهای

ها لایحه برای میان اعیان انبساط با زشکار نشاء و اقبال زده که عا پی را در
 نگار گزین است و نشاء لورا لیر به احد است داده است بدین ترتیب که :

چنین گفت با ز نوای مهریار
 چنین گفت کورا بخورید گشت
 ما صرا و را زده از پلستند
 که ناکشیران بسوزد و کما و زار
 عا پی گزین است و نشاء لورا لیر به احد است داده است بدین ترتیب که :

فصل دوم - خسروطن برشتی

بشد (۱) نظامنده پیاده تعلیم خسروطن برشتی و طریقه رفتن و تیرا ترا پیاده فذ گرا
 و بنا به بر جسته تان خسی ملک سرشتی میکند .

سردوسی برای این مندر عزا ران داستان بنظم آورده که صومنا بهین و محرف ملک
 بهرینه ملک و محرف سنا پیش برشتی این آپو خان میشود که اگر بخوایم آنها را با ن
 کیم با پستی تمام شاهانه عا نل شود محله دین است کوشی عیج و نخله و طن برشتی
 را با استدلال بطریق ذیل بیان نموده برای حفظ وطن گشته شدن را بر زندگی ترجیح داده
 است .

بکه کن بدین لشکر تا صد ار	حیوان نایب کسار را
ز بهر بدوم و سرزند عوین	رن و کز - و سرود بهود مهر
هم سر سون پشمن دهم	از آن به نه شوره دهن دهم

و باز در جای دیگر سردوسی از قبل از اسباب که می تواند استنی ازنده خود را برای آخرین مرحله
 در فرمود در جنت کند و ز بهار سرود برای نعت صومنا موسوع و ن و دوده را بهر کشته و به
 نخل ذیل میفرماید -

ز بهر بدوم و سرزند عوین	همان از پستی کج بهود مهر
به بدین با یک کسر دانا	مانند به عوا بهر اضا

فصل سوم - حسرت‌افشاده
و لزوم تعاون و مساعدت

بد سوم نظامنامه پیاده بر روی حسرت‌افشاده جهت به ایزدروسا و اثرات آن بحث نموده در
تألیف هم موضوع افشاده به روسا جزو اصول ثابت قرار داده شده و فردوسی گذشته
از آنکه گزارش این مسئله را ضمن اسنادی که نقل نموده طبع کرده و در آن به اهمیت آنرا
بجای ذیل گویا فرموده است :

حسرت‌افشاده بماند جنگ نرسد سپاه از دلایر جنگ

و بالاخره - در همین بد سوم (۲) نظامنامه پیاده لزوم تعاون و مساعدت را بین نظامیان تشریح
نموده که از آن طریق حسرت‌افشاده آنها یکدیگر را یاری دهد و فردوسی هم همین منظور را در دو
بیت ذیل استدلال نموده و تذکره دهد :

ردا ناوشنیدی این را سخن که هر کس از گنه باستان
که کرد و برادر نهد پشت پشت نی کوه را خاک ماند پشت

و بالاخره همانطور که گفته شده است نمای و اتحاد افراد در جهاد مبارزه چندی برابر
به ایزد جنگی آنها افزوده بلکه بتوان گفت اساسا این نکته اگر طاعت نشود که چنانکه سلفی نمیب -
فنی شده و در حقیقت مولی هر چه از صوت با خدا میتواند از اعمال خود سره را به مراند می
تقدیم دارد که اساسا عمل آنها بر روی تسبیح صلی قرار گرفته باشد و در این خصوص هم (اهمیت -

تعاون در دفع جنگ فردوسی فرموده است :

چو در جنگ لشکر بود همگروه چو در دست و چو در پا من چو در پا رکوه
اسرها را بماند با هم به جنگ از آزار ره نرسد پلنگ

حسرت‌افشاده - سر اول
پیاده نظام

در قسمت اول تألیف هم پیاده نظام صفا صلی قشون معرفی گردیده و حاصل نتیجه لغوی
را که عبارت از ثناء و مدح کردن دشمن باشد برعهده این صنف واگذار نموده است فردوسی
هم بر روی این صنف به همین نحو بیان مطلب کرده است از آنجمله میفرماید :

پیاده کند جنگ پیش سپاه کند شهر مردان بر اینستان ثناء
د لیوان پیاده شد بد آرمش سپرها گرسند و نهرو و نسا
برفتند با نهره داران هم به پیران دیو بین و گنجه

پیاده به آید که جوئیم جنگ به کردار شهران یا نیم جنگ
پیاده بیاید که جنگ آوریم حمانی بر موی سرش آوریم
پیاده بر می زبیر و زبیر که او بود در حاکم مرید و سر

و باز در جای دیگر عمل تعرض را بنام جنگ پلنگ مخصوص پیاده فرموده و میفرماید :

نبا شد مرا تنگ رفتن به جنگ پیاده بسا بر جنگ پلنگ

و بالاخره در محل دیگری موفقت و غلبه حسرت‌افشاده را همانطور که قبلا امر فرموده باز
بوسیله حسرت‌افشاده امکان بد بر میفرماید :

پیاده نکرد ست با هم سرا و به پیکار خون اندر آبجوی

(۱) پی از سرداران شجاع ایران که پسر کیو بوده (۲) یکی از سرداران ایران که پسر کرد هم

بود (۳) مانند (۴) حک و حدل

نویسنده

در شمع کارزار مینویسد نویسنده با قدرت آتش خود پیاده را در پدست آوردن غلوی آتش
ساعت و پشتمانی میکند و مخصوصا توضیح میدهد که هر قدر مقاومت و مدد من بیشتر -
انتظار برود باید نویسنده بیشتری در اختیار آنست گذاشت و در جای دیگر مینویسد :

غراب کردن غایت مطلوب نویسنده است

فردوسی هم در موفقی که نموده قلمه مستحکمی را تشریح میکند همه جا بنام مراد
و منجبت نویسنده را در حالت داده و با پشتمانی آن سقوط مواضع مستحکم را امکان پذیر
میشاید .

چنانکه در قسمت جمله گشتا سب به دم در بر خود یک قلمه مستحکم که در شهر شرواب بود
و بهیچ وجه برای دخول بآن راه نیافته است با استعمال منجبت توانست آنها را سقوط
داده قابل تسخیر سازد چنانکه گفته شده :

از ایران چون گشتا سب آمد بهم گرفت اندر آن شهر شرواب هم

بر آوردند بدید بر در هوا بر از مردم و ساز و جنگ و نوا

مقصود از بر آوردن همان قلمه است که فوق العاده مرتفع بود و در آن مدافعین با وسائل
و فواید جنگی استقرار یافته اند .

ز حارای انکده در زلف آب (۱) کشید سر باره اندر سحاب (۲)

(۱) صیل و گود (۲) بر (۳) در آینه آید (۴) نویسنده را

در این شعر عمل اعطافه و انشائی را که برار دخول از معنی دانسته واهی نهاده
است بیان نموده است .

بد و ساخت از چار و سوط جلیل (۱) بهار آمد ان باره جلیل

نظم منجبت را که نوعی از نویسنده انبوت بود و در میان دست قلمه تشریح نموده
و منقبول عمل نموده و سرانجامه و ضمیر استعمال است منجبت را که همه جا بنام
جا ظیل (یعنی همی که نولیت) معرفی نموده بیان نموده .

بر آمد از سر سوت و منجبت (۲) بهار آمد جانی گذار و گریز

در این شعر مورد و غلطی که براتر عمل منجبت بر احوالی قلمه نولیت گردیده توصیف شده
که برار احوالی قلمه در مقابل عمل منجبت معنی نولیت و لایه را باقی نگذاشته بود که
چون خورنید تا بیان ز گشت گذشت همه آن باره (۱) در بر آوردن است

مثلا باین شعر در حوالی غروب و یاز قلمه بر اثر فعالیت منجبت مسا با خانه یکسان شده
بهر حرکت پیاده دشنام و هجوم پیاده نظام را که در آن موقع از سرعت آن طالب در این لیل
مواقع استفاده نموده و پیاده در مواقع خطه سرور و هر پدیده نهاده برای تسخیر و پیوسته
دشمن بعمل آورده اند تشریح فرمایید .

سرور و سواران و گستره بهار (۱) مسا نود آتش بر آمد زما
و همچنین در جای دیگری که اسکندر معروف به قلمه مستحکمی که دیوار آن بسیار ضخیم
و در آن گریز (۲) بر سر و باز استعمال فرمای و منجبت را وسیله فتح آن قرار داده اند .

(۱) همی که نولیت (۲) قلمه (۳) باره از کسر اسبابول

یکی میاید تا بود فرنا رسام
یکی سوار خان داشت با ساز جنگ

آبا لشکر کوچ و گنبد کاه
سوار خان اوک پند و گشتنگ

در این شهر است که با و سائل جنگی کانی و ارتجاع زیاد خطت چند

همان نبود است

بر آن با و دزد غنی سوار
گرفتوز لشکر مرا حصار

مقصود ضامن موی الماده دیوار است که سوار میخواست از بود آن عبور کند

سگید و پسر مرد ناجا تلیق
سوار بود آرا به و غنچه سوار
به یک هفته پیشد حصار بلند
پشیرانه وون شد سوار ارشد

در جای دیگر که انوشیروان در ^(۱) خلیلا را میخواست تسخیر کند مینویسد :

میامند ز غور ^(۲) تا خلیق	جهان شد بر از با نگر و ^(۳) خلیق
سواران امیران جو میامند هزار	خلیق را گرفتند پسر حصار
سوار اندر آمد ز سر سوختند	نشد جنگیان و از ازان درنگ
یار است بر هر سوختی خلیق	ز کرد ان روم آنگه بعد جاتلیق
حصار خلیلا بود است	کز آن سوختی تا حتی ما خند

(۱) شهرستان آباد (۲) دیوار (۳) مرز بلند پیران است (۴) نوبختان آلمان بوده است که بکوه غفر طاعت قیزی را بر تاپ میخورد است (۵) آلتی بوده که سنگها را پس را بر تاپ میخورد است (۶) نام قلی است (۷) گویا مایلان نام قبیله بوده و بعد آنگونه شده و همان آنفره فعلی باشد (دورترک) (۸) فرهاد و نین مان است

فصل سوم - سواره نظام

سواره نظام که در گذشته های قدیم صنفی محسوب بوده و مستخدمه و جل جنگ را بر میداد

داشت است در اغلب دستهای شاهانه استعمال آن نشان داده شده و محسوساً در موانعی

که سرعت حاصل ایما پخته شده و فردوسی بیشتر آنرا بکار میبرد داشته

همینا می چنانکه در نخست اول تا کتک راجع به سوار بر سوار استعمال آن بر روی موشی است

شده و غالباً در عمل نظامی و یا محاصره و احاطه جناحین دشمن یا خطه های خطی سوار

دشمن را بر میزد این صنف را میگرداند فردوسی هم غالباً در توضیح نظم نظامی و در آرا بر میانی

که بر طبق یکدیگر صرف آرا می میخورد اند سوار را بیشتر در حاکمین و پشیران است دشمن و یا

رد احاطه که دشمن میخاهد بطل آورد فرار میداده است که از آنجا : اولاً - راجع به

استعمال سوار بران تا الف در جنگ قالیقور ^(۱) و احاطه ^(۲) که انوشیروان بر طبق فرموده سوار بر

آورده میفرماید :

کسی تا چو بر لب آورده گفت	بر مرد تا بر کتبه شد صد
سوار صبی میامند به پشیران	که گفت بدست از کسود بر باد راه
شده تا لشکر آتشیمن	^(۳) بدست سواران از دشمنان
همه جنگ را نلنگ بدست میان	^(۴) بزرگان و لشکران و ^(۵) میان
پیش آید داده همه تیغ را	^(۶) بدست آن تیغ برده و ^(۷) تیغ را
همه رانند بیشتر از آن درنگ	که نلنگ بر کسود و با نلنگ

(۱) نام شهر در ... (۲) شهر است در شامات (۳) یکی از سرداران قیزی و زوزان (۴) بطلوان (۵) دامغان (۶) بزرگان (۷) آبرو (۸) لشکر

سوره و سی براد آنکه کسی به توفیق آن فنون و سوره را جسم سازد و تدریس
را باندازه زمانی تنبیه نمود که پلنگ از ارتعاشی براد پس بدین و گزینش شکار لازم دارد

بهر سوز و رومی نلی گشته بود	و گویستند از جنگ برگشته بود
بند خسته از جنگ نرنگی بوس	دهد و در دست و نگرینار کوس
<u>سواران ایران بهان پانسیک</u>	<u>بها سون کلبا (۱) گزینش آید جنگ</u>
<u>پسرو و میان در عی تا خستد</u>	<u>درود است از اینسان بر داند</u>

در این قسمت عمل تعانی را بوسیله سوار صراحتاً توضیح و در مورد استعمال آن صفت و ر
جناحی آرایش منظرهای مذکوره ضمن بیان جنگ سواره شهاب یا بهرام جوینده بطریق
ذیل تشریح فرموده است :

چو پیشد بهرام گاند سپاه	درود گشتند سرخ و زرد سپاه
مطرد از این الوان بر لهای مختلف الثونی بوده	که هر واحدی از فنون دانسته است
سپه را بفرمود تا بر تپه است	سپاه زد و دار و گزی بدست
پس پشت بد شایرسان (۱) گزید	به پسران درون تیغ زن لشکر
با راحت با چنگ (۲) سپهر	سپاه عی حد یکدل و کسره
نوگشتی جهان پسر از جوان است	ستاره زن و نه ستان (۳) روشن است
نگه کرد آن رزکه سواره شهاب	به آرایش و ساز آن روزگناه
خسری از پس شست بهرام دهد	همان جای خود تنگ و تا نام دهد

این هم یکی از نکات مهمه جنگ است که باید بهرستان آگاه را فنون در دست صر خود
داشته باشد تا علاوه بر طایفه پیشاورد بگزیند ارادت نوا نیز تا چنان باشد

(۱) الجبوج (۲) چنانکه (۳) سرکوهی (۴) هرات (۵) جناح راست (۶) جناح چپ

(۷) نیزه

چون گفت پسر سواران من پیش
که آمدن می بیند و نزد من
بهرام جوینده برای آنکه فرموده اشغال میدان معاهده و عی واداشته باشد یک
نمر را بختوان مذکور است هر نزد سواره شهاب اعزام داشت و در میان چپ منظره را
اشغال چنانکه که در آنجا منواسته حد اکثر استفاده از وسائل موجود خود را بعمل
آورده و تکرار به دشمن در محل بسیار تا صاف و شکیل کند که دشمن نتواند
بجز منصرفی از وسائل خود را بکار انداخته از آن استفاده نماید و این مسئله نیز یکی

از فنون مهمه جنگ است

عسی بود تا آن سپه شایر سپاه	گرفت و سپه شایر سپاه (۱)
بر آن حای و تنگی عسی بر شمشیر	هوا بپشت و سپه شایر سپاه (۱)
سپه بود بهر چنگه چهل هزار	سواران از پس و در و سپهر دار
اسیر سپهر چهل هزار و کسیر	معد تا و انداز و پسر شایر سپاه
به طلب اندرون تا چهل هزار	به چپ و گذار و سپه شایر سپاه (۲)
میان چهل هزار و از دلهران مرد	پس پشت و لشکر آریهان کسیر
ز لشکر عسی نیز یکبار سپهر	بدان تنگی است و گرفتار سپه
چو دیوار پیلان به پسر سپاه	سوار را آمیزد بد و سپه راه
پسرانند و عسی شد دل سواره شهاب	نه تنگ آمد در حایکاه سپاه

که در این اندام صلا و بر استعمال سوار در میان چپ آرایش مسئله فریب چهره و سوار
شهاب را از بهرام که بظهور اشغال یک سپه از میان سپه چپ آورده بود
دقیقا توضیح داده است

(۱) سرلید (۲) نیزه گویکی بوده که پسر و عسی پسر تا پسر کرده اند و امیر هم در
روزنها بام را و لیس و مروت (۳) مرکز لیس (۴) عده لیا (۵) استیلا عده لیا

با سوم

و طاق قدر صا نند هي

مصل اول

تجسس اطلاعات

ماده اول - بوسیله فرستاده گان بطرف دشمن (قبل از جنگ)

تا کنگه در مورد جهت بر روی وظائف فرستاده هي و انحاء تقسیم او در درجه اول
لزم دانش اطلاعات را از دشمن و رهن بیان کند و مخصوصاً باید بکند که برای
انحاء دشمن تقسیم لا زمیت با دقت تمام و دقیقی را که در آن باید حاصل شد
منجمله و در غیر کنگه و قیمت می نهند ؟ خود از وجهی است که تمام -
وارد و نتایج لازم برای قبل به پیروزی را متوجه باشند مثل :

قوای خود و دشمن یعنی روحیه - تعداد - قوای فنی آنها - اقسام و انواع -
تجهیزات و غیره .

فردوسی برای کسب اطلاعات از دشمن مسکن نقل و احوالها بیکه بنظم آورده دستورال
تعدد دل میدهد که از آن جمله اعزام مأمورین بطرف دشمن قبل از حرکت به جنگ یا
جسوسانی و ملاحظاتی که حتی آلا مگا نیز اسرار دشمن را ملاحظه کردند تا برای انحاء
تقسیم از آن استفاده شود چنانکه در قسم دوم آورده میشود :

جولنگز فرستی بجای هي چنگ

نیز درنگ مي نود .

فرستاده پسر گویدی دایم

بیامی بداد به الهی سرپ

سرستاده رخی و دشمن

ماده دوم - بوسیله یکسا و رسول دشمن

و واردین تسلیم به ملک

همچنین یکی ازضا به اطلاعات را بیکه ها و رسولانی که از طرف دشمن می آیند دانسته و
طریقه کسب اطلاعات از آنها را با ملاحظت و خوشزای و برانگیختن وسائل هر و طریقه -
حتی همکاری تعلیم داده است چنانکه فرموده :

ز جانی که آمد فرستاده	ز عه و زود و در آزاد ^(۱)
از او مرزبان ^(۲) انگي دانسي	چنين کارها خوار گداني
بزه پیردی جای او ساعتي	کسا رنگ ازاد کار برداني ^(۳)
ز پوشیدنها و از خوردي	بها ز غریبوی بگتردي
چو آنگه شدی زان سخن کاردار	که او رفته آمد بر قیدار
فهرتي سرافراز و مردی دایم	برفتی به نزدیک شاه لردشیر ^(۴)
بر عهد به شاه اطلاع میداد تا نشیما تلاوت را محمول دارد	
بد آن تا پذیرد شدیدی سپاه	یا راسخی تخت پسر شاه
کنیدی پرستند هر سورد ^(۵)	همه جا میا نان بزر آرد
فرستاده را پیشتر خود خواندی	به نزدیکی تخت پشاندی
به پسر گزفتی همه را زادی	ز نه و بد تمام و آوا زادی
زداد و زیداد و از کشورش	ز آه و زار شاه و از لشکرش
به ایوانش بودی فرستاده وار	یاراسخی هر چه بودی یگار
زبان پسر به خوان و پیش خواندی	بر تخت و پیش پشاندی
به نجیب پروردش را خوشتر	شد و لشکر پیشاورانمن

(۱) آزاده اصطلاحی بوده که ایرانیان در قدیم به خود میگفتند و برای آنها مخصوص آن بوده که حتی
از آنها سر خودی هم که از خارج میامده (۲) حاکم (۳) - آراستهدار (۴) والی و حاکم (۵) شتر
و در آن موقع برای ارسال اطلاعات و به احوال و سرخ از آن استفاده میشده چنانکه امروز هم از
سروته شترهای چاه استفاده میشود (۶) صف .

که در این انعام نکات لازم را که برادر مریدان و کتب اطلاعات سرستان دکان دهنی بایستی
و اینست که شرح شود است و حقی مطالبی را که بایستی در اینصراط اطلاعات منظور نظر قرار داد

بسیار فرموده و در انعام ذیل که در حاشیای دیگری فرموده انرا تکمیل میکند :

چشمند هرگونه آگهی ^(۱)	ز دینم و از نعمت خدا شنیدی ^(۱)
ز شاه آسیدون و از لشکرش	ز کرده ان - یکی و از کتوش
و دیگر ز کرده ارگردان مهر	که دارد می بر منوچهر مهر
بزرگان که اند و دشمنیست ^(۲)	چه مایه است شان کج و گنجه ^(۳)
بهدارشان چند و سالار که	ز جنگ آوران نام بردار که ^(۴)

که در قسمت کتب اطلاعات دهنی دانستن نکات ذیل را الزام نموده است :

الف - چشم شاه و طبعه و شمار او به

ب - چشم قیاد لشکر و کتوش که از امر کدام بایستی اوصاف خوب و بد آنها را بخلایق

اساسی فزاید و صاحبهمان و عدده داران مثل مهم محسوساً خراج دار را با حیران

مخفی که در خزانه خود انبار داشته اند تحلیل شود .

ج - از دون و دزد و بر اطفال - بوی بایستی نداده توان و بخلایقان معروف و لغزات همان

بزرگ را با ذکر انهایی که غرض العاده لایق هستند نمیشود کرد .

(۱) اطلاع (۲) تاج (۳) طهر (۴) خزانه دار (۵) مشهور و لا یش

ماده سوم - بوی شاه اسرا

فرمود و سی طبعه ۸۵ دستور موفی عدالت سرانسی اسرا را یکی از این اطلاع

موفی بود و برادر کسب غیر مطمئن از اسیرها بطوریکه در مثل معروفی داریم

که «بایستی و راستی» در هر موفی که اطلاع صحیحی را بخواهد ازین

با اسیر بدست دهد عدله را بخواهد و به میان اسرا نزدیکان میکند چنانکه -

استند یا در موفی که برای جنگ از جانبها موفی شود برار اطلاعات لازم تر کسرا را که یکی^(۱)

از اسوداران از جانب بود و لایق اسیر شده بود بفرار خود حرکت داده و به روزه -

بفرار حرکت روزه به که بخواهد از او کسب اطلاع کند لایق اسیر می نمود و به

با وده و نسوخت یا نموده به بر سر می برداخته است چنانکه بران رسیدن به

حیوان اول بدین قسم کسب اطلاع نموده است :

لشکر در رفت استند بهار	موی راه نوان آسرا گریه
مسی را اند تا پیشتر آت دواز	سرا پرده و به زده باسپاه
بفرمود تا حوان با راستیست	می و زده و اشکرا ^(۲) ان خواستند
برفتند گردان لشکر همت	نشستند بر خوان شاه
او آن بر سر فرمود تا گریه	نمود خمت دل بهر اسعد بهار
بفرمود تا جام زهرین چنان	دما دم به بستند بر گریه
ازان پس بد و گفت کاد نهر بدت	رسانم ترا من به تاج و به تخت
کریست ^(۳) ون که سر بهت بر من تیراست	بگوشی عد بوم ترکان تراست
چو بر روز گردم بهارم تو را	بخورند تا بان بر آرم ترا
تا زارم آرا که بفرست تو است	همان را کجا خویش و بفرستند
و کرم بهیج کردی به کرد دیو	در وقت نگرید بر من فرود

۱ - هر گشت که روشن نموده ۲ - هم بفرار از این بکتران ۳ - نام سار پست ۴ - مطرب و آواز خوان

۵ - اکنون (همین)

مانند خنجر کم برده و نیم دل انجمن کرده تا زانو به هم
 بعد نتیجه این دست کردن اسب و سوار اطلاعات او را که برآنی و بنظر کامل و ذلیل الزام
 بوده است توضیح میدهند :

چنین داد پاسخ و را اگر گار که ای نا مو سرخ اسفند یار
 زمین نشود بیا جز گشت راست توان کنی که از یاد ماهی سزاست
 بد و گشت بر زمین بود اکنون کجاست که آن سر ز از سر ز ایران جد است
 بد و چند راهی و فرستگ چند کد است بروی ده بی گزیند
 سه چند باشد یکنوا راوی ز بالای د و هر چه دانی یکی
 چنانکه صلاح خطه چنود نرسد و سی از زبان اسفند با رخص کسب اطلاع از اسب
 برای مقصود که میخواهد به آن برسد نمیداند راه های مواصلائی را با ذکر
 مسافت و وضعیت هر کدام بخلاف تعداد توانی که در آن خطه وجود داشته و

بالاخره کلیت استعکاساتی آن خطه را شوال میکند :

چنین داد پاسخ و را اگر گار که ای نهک دل سرخ اسفند یار
 سه راه است از این رهان بارگاه که از صاحب خواند نیکو کارگاه
 یکی در سه طایفه یکی در دو راه سه را خوب ترنگ باشد بر راه
 گاه نیست آب شور و چارهای نرسد آمدن را نهایی نوبی
 سه دیگر بر سه خطه راه به خطم بر زمین در آید سه راه
 بر از نهرو گزگت و سر از راه که از جنگنان کسرها بد ره راه
 فریب زن جسد و از گرگ و نهرو نزون است از آن فردهای دلبر
 و هشتم بر ز خود است کاید نهرو بود گویا شود و او خطه مهر
 زن جاد و از جادوان بگذرد با اسون و تمل کسی نشود

(۱) قلعه ارجاسپ (۱) نرسد (۲) اینجا (۳) سر

(۴) سر

یکی را زده و سوار بر آرد بیا
 صبا با ن و نهرو و نهرو و نهرو
 زبان بر سر و زمین و زاید بدید
 سر باز بر ترز اسب سوار
 بگرد اند و بر آ پورید روان
 مکنی بر او بگذرد نهرو
 بد سال ما هم اگر در حصار
 هم اندر زنی کشند و گاه
 یکی را تگون اند و آرد بیا
 که چون بد غیزد بگذرد نهرو
 نه بدید از آریان کسی نه غنید
 بد و نهرو و نهرو و نهرو
 که از بد نهرو و نهرو
 چو آید بیا بر نهرو
 نهرو نهرو نهرو
 نهرو نهرو نهرو

از این احوال که اطلاعات لازم را از زمین و هوا و مصالح و قلع و استعکاسات و نهرو
 و وسائل دهنش سخن راند و بعد از این بیا انشا الله تعالی از طریق اسفند یار نرسد
 یکی از اصول بدید استراحتی را که (هفته باید کوتاه نوب راه ها را انضا بکرد) نوبه

چهارم بدید چنانکه فرموده :

چو اسفند یار این سخنها شنید زمایی به پیچید و دم در کشید
 بد و گشت را جزایس راه نیست بکنی به از راه کوتاه نیست

به عین حال که اسفند یار به از انماذ تسبیح از حوان اول میرود و مجدداً برای
 حرکت بر بدید چون حاج به کسب اطلاعات است مجدداً اگر کنترل را که میرود انصار

و به غریب لیل و نهار چنانکه :

بسرودن لیزان بهر آ پورید
 که اکنون چه گئی چه نیم نکت
 بدید لیزان بهر آ پورید
 بدید لیزان بهر آ پورید

(۱) زمین زراعت شد

دگر منزلت مهر آید جنگ
 که با جنگ او بر نیاید ننگ
 خطا بدلا و بر آن راه مهر
 نهاده اگر چند باشد دلیر
 که با گرفتن این اطلاع باز خصم کشش مهران را کرت
 اندامات لازمه اتحاد و بالآخره
 با کشش مهران خوان دوم را مهر و جددا برای رسیدن بخوان سوم کرکسار را انحصار
 و کتب اطلاع میکند :

بسرمد تا مهر او کرکسار	بسات بد اند پسر و ده روزگار
مه حاتم می لعل تا مریدان	جو اهلین از حاتم می گشت شاد
بد و گشت گای مرد بد بخت و غوار	ز دیند از سر داجه داری بیار
چنین گشت گای شاه بر ترغیض	ز شود و ریا دایند بد کشش
جو آن سر به پیکار بنیاد می	چنین بر پلاها گویا نمی
ندانسی که فردا چه آید تپش	به پختنای بر بخت پیدار خیمش
فدایند رجسور را به منزل دمی	یکی کار پیر است از این دمی
یکی از دها پخت آید (۲) درم	که صا می بر آرد ز دها بدم
می آنرا از دها از گام اوی	یکی کوه خا را است اندام اوی
از این راه اگر با ز گردی ریاست	روان سپهر این پند من بر گواست
توسل و تحویق طلب انجمنی	
دینخت نه با بد می خورشین	مها می شده زینشان انجمن
که از اهل اطلاع اخذ بار استفاده نموده	و اندامات لازمه براد ریح آن خطرا را حصول
چند ارد و از نقطه نظر یکت موسوع و پیمان شهوه کا رزاری که اخذ بار بر طبع	
آن دین (یعنی برای کشش از دها) بکار برده بدین آن عادت چندی	

(۱) بد کرده او (۲) آشفته و گشت

بسرمد تا در گران آورند
 یکی نفر گران چون پناحت
 بسوی کسی کرد صندوق نفیض
 به صندوق در مرقه تفهیم جوی
 شصت آزمودا به صندوق و لیا
 زوهار با خنجر کا پلیسی
 چه شد چهار از دها ساخته
 جهان گشت چنین روی زنگی سیاه
 نشست از سر غولاه اخذ بار
 دگر روز چون گشت بروش جهان
 پیوستند جوشن جهاند ارگرد
 بنشین پیا صد بر ما جیسی
 عاورد گردون و صندوق لیسر
 دیاسپ کرا حایه پست اندر اوی
 ز دها از دها بانک گردین نهید
 ز جای اندر آید جو کوه سیاه
 دو شخص چو دوجند تا با زخون
 دهن باز کرده چو طار سیاه
 چو اخذ بار آن شکنی بدید
 می جست اسب از گردن لرها
 سر و سر اسبان و گردن دیم
 یکا مش جوان تپنا در پها شد
 نه بیرون توانست کردن ز کام
 ز گردون و از تپنا شد غمی
 بزور اندر آمد ترلخی کسی
 بر آمد ز صد وی گرد دلیر
 یکی نیز منیر در جنگ لیسر

(۱) صفت دود گر یعنی نه او (۲) حایه (۳) اسب نیز (۴) برادر اسد بار

بزرگ بر سر ازدهای شترک^(۱)
 بهمنبر مغز در هم کرده چاک
 از آن دود آن زهرت مونگست^(۲) جو کوی بهنا دو پیشمونگست
 بهنون بهنا د هم اندر زبان^(۳) بهنشد او با میهای گران
 بر سید کورا بد آید بروی دلش گشت بر خون و بر آب روی
 بها هنر نه ناله برداشتند بهاده شدند لب بکشانند
 همه لشکر زنزار و گهان شدند جو را لشکر زن می پان شدند
 بهنون بهنا د هم اندر شتاب همی بهخت بر تار گستر گلآپ
 جهانجوی چون چشم را باز کرد بگردان کردن کتر آواز کرد
 که بهی مونگشتم من از دود زهر ز زهرش نماند مرا هیچ بهر

از آن خاک بر خواسته سوی آپ جو منی که بهدار کرد در خواب
 پس از آنکه ازدها را گشته و بدین ترتیب از جوان سوم جو کرد برای اطلاع از جوان چهارم
 باز کرگزار را است نمودن او به تعلیق پرداخت

بفرمود تا در زبان کرگزار^(۴) چاند توان بهراستند بهار
 می خروانی به حاکم بهداد بهد بد زبان ارد ها کرد بهاد
 بد و گشت کای مرد می بهنا^(۵) بهس آن دم امیج نرازد ها
 از این سر به منزل چه بهن آیدم کجا رنج و بهار بهن آیدم
 بد و گشت کای شاه بهروز گمر همی با بهی از احترنیک بهر
 جو فرود آورد منزل آبی فرود به بهشت زن جدا آورد درود
 که دیده است از این بهن لشکر می نکرده است بهار روان با کسی
 جو خواهد بهان جو دریا کند زبالای خورنده بهنا گشت
 را غیل خواهد تا مان بهنام بر جوانی مرویس دایم
 نهریک به طلب نهیسی

(۱) بزرگ و سینه زنده (۲) آنها طمرد فردوسی از گله دود زهر میان گاز - نگی باشد ضلحا اثر بهمن
 کند کی داشته است (۳) لشری (۴) تالان و غنیه و تانوان (۵) دم کشیدن (۶) اندوه

به بهر روزی از ازدها باز کرد بهای به که تمام اند و آری به کرد

بهراستند بارها اختلاص از این که دوشیان چهارم بهنی منزل فردا زن جدا و کر بر خود
 خواهد نمود اندامات لازمه را اینها ز و با حصول موافقت در روز بعد برای بهر نمودن از
 جوان بهیم کرگزار را است نمودن :

به در بهیم فرمود استند بهار^(۱) نه با بهند به بهخت را بهند و آو
 بهر دند او را بهر بهر بهار چو بهدار او بهند استند بهار
 به جام می خورانی بهداد چو شد کرگزار می لعل شد
 بهد و گشت کای و تر که برگشت بهخت سر بهر جدا و به بهین بهر دخت^(۲)
 که گشتی که همانون جو دریا کند سر خوشتر او به تر به زبانه
 دیگر منزل اکنون به بهیم نکست تر به جدا و دانه با بد گشت
 چنین داد به صبح و کرگزار که ای بهل جنگی که کارزار
 بدین منزلت کای و دوا و گستر بدین منزلت کای و دوا و گستر
 بهی کوه بهنی سرانند و هوا بر او بهی کوه بهنی سرانند و هوا
 که به سرخ خوراک و را کای رجوی که به سرخ خوراک و را کای رجوی
 اگر بهل بهند بر آرد به جنگ اگر بهل بهند بر آرد به جنگ
 نه بهند زهره استن هیچ رنج نه بهند زهره استن هیچ رنج
 کوچه است به او به پالای او کوچه است به او به پالای او
 جو او در هوا رست گشتد بهر جو او در هوا رست گشتد بهر
 اگر باز کرد و بهر بود ضلست اگر باز کرد و بهر بود ضلست
 نهریک به طلب نهیسی

بهمن طمرد با کس اطلاع می که کرده بود بهر را نیز به دوم و برای رسیدن به جوان

شتم کرگزار را است نمودن و متغول تعلیق کرده به

(۱) ستاره بهمن (۲) طاعت و توانایی



و آن پس میگوید تا اگر کسی را
 بداند چند سال بعد ^(۱)
 بدو گفتگای بد ننهد نهان
 نه میسر باشد نه میسرود کرد
 به آواز گفت آن زمان کرکسار
 نرا با رسید ایزد نه بدست
 یکی کار بیست و نه که صود
 نه گز و گمان باد عاید نه تیغ
 به سالای بد نهزه پسر فایدت
 با نسی تو با لشکر ساد ا ر
 اگر باز گردی نه باشد شکست
 نه بدست میباید نشینی

بیاد برنا مور و نه بر نام
 و خضرند بهان گل غنایه
 نگه کن بد من کارگردان جهان
 نه آن نهز جنگ بود های سرگ
 که ای نامور سرخ افشید بار
 نه بار آمد آن خروانی درخت
 نه بد بدست از بزرگوار ^(۲)
 نه بدی در جنگ می پناه گریه
 سرخ بزرگوار نگرفت آمدت
 به پسرانند وای سرخ استند بار
 ز گنا و من کین نه باشد گرفت

تو بد ارد از راه دیگر میروی
 بد ارد ز من و پسر درخت
 یکی غزل آمد پسرنگ سی
 پسر و نگ زد مور و سرخ و طبع
 زمینش می جوید از آفتاب
 نه اند و عوا کرکس نه پسر
 زمینروان رید چون تو نه
 نه با مرد جان و نه با اسب دل
 نه بدی بگریه به هر جا بگه
 سر باره با عور پسر از درخت
 ز لشکر نه ساری به جای

حسی و ده در خون لشکر دوی
 مرا این درخت است کز با دست
 زبان سرکه (آید) و با با نرسی
 همه رنگ غداست و با حاله و تیغ
 نه بدی بهیانی یکی قطره آب
 نه پسر حال او نه پسر با بد گذر
 نه پسرنگ و رنگ پسر نه گها
 پسرانی بر این گونه فرستگ جل
 و ز آفتاب به روشن و آید نه
 زمینش کام نه از اند راست
 ز پسر و نه عوا عور نه جای

(۱) شراب (۲) گلی است زرد رنگ (۳) سرار (۴) صیپ (۵) خدایه (۶) داغ و صفت
 (۷) یک روز در پیشگاه (۸) میگوید

از ایران و ایران اگر صد هزار
 نشینند صد سال گزیده اند و غر
 می مانند گردان غنیمت اگر
 می پهلوان کنند از پسر غر
 چو حلقه است بر در بند پهلوان

بالا سر پهلوان از پسر که حوا ن شتم بوده
 استند بار صاعقه پهلوان را احضار و هر از
 حوا ن غنیمت و شورا تلازم را داده
 استا برای تدبیر روحیه آنها نظمی میکند که
 می توان گفت نطق تا پلوتون که در بدست
 و سر ما نه می فنون ابطالها پسران بوده در
 مطالب آن هیچ تا زکی نداشته است

به بدست گزنا نایگان را پهلوانند
 بهی داسایان نیکو پسرانند
 بهین گفت کا پنج با نه بد بار
 مداهند جزا کت کار را ر

به بدست نودن حد

چون تو بدست گردان زردان کسی
 از او نه بدی بهی نه بدست
 به نه بدست از ان بهی بدست
 بهان بدست کسر مردم بهت بدست
 از آن دو یکا بدست تو نگرفت بدست
 همه با له با کعب و سر نه بدست

در این اشعار گذشت از آنکه هزاران نکات و قواعد لشرکتی را سر دوسی متذکر گردیده
 و تعلیم میدهند مخصوصاً در خصوص رکنش اصطلاح از اسرار تا کدأ اسرار و نه بدست
 است که : باید از اسرار در حالت صفتی از او گرفت و به علاوه نویسه میکند
 که : اسرار را باید در پسر واحد نگا مدانته زمانی به جوید و گاهی با غریب
و نه بدست از او مطلب را در آورده . به علاوه نکته دیگری که از این حلقه خوان مستفاد
 میشود : مثلاً آریا رکنی میگوید بدی در صفت است که ارجاعی برای
 حفظ قلمع خود از هفت منزلی بواجب و وسائل دهایی را در صفت قرار داده تا در صفت

تواند با شش پایی سهولت بقلعه او دست یابد . اگر دشتی بی روی تا ریخ
 بشود با نماند سهم آرایش میل در ادوار اسیر فرماندهان لشونهای دول مداری بی برده
 و اعتقاد و ایمان کامل پیدا نموده اند . در صورتیکه فردوسی در حوالی هزار
 سال قبل این مکر را داشته و بنام مستغوان همان بوده است .

ماده چهارم - طرز رفتار با اسرا .

ماده ۲۸ دستور ملتی حدیث صحرایی کشتن اسرا را اکیدا ممنوع نموده و حتی تذکره دهد
 که با پستی یا آغا از روی اصول انسانیت رفتار نمود .

فردوسی هم در حوالی نهمصد و پنجاه سال قبل علاوه بر آنکه صراحتاً این -
 دستور را داده مانتد با اسیران که تعلیمه انرا را است لال میکنند چنانکه فرموده :

که دانی مرا میباید داد پسند	که چون دهن زنده میایی به پسند
<u>مگر زود اما اسیر خیره خیره</u>	<u>که هرگز نه حیا می توانی نیت اسیر</u>
<u>مبادا که زنده بکسار آید ت</u>	<u>پسند و کشور مویسار آید ت</u>
<u>چو کشته بود زنده شود فلانی باز</u>	<u>کسی کی تواند به ضرر دراز</u>
<u>بهر کار منشا پادشاه نهیست</u>	<u>به سوز به خون زانکه کاری است سخت</u>
<u>توان پهلوان پس دل از غنیمت</u>	<u>مسی دست بکشد و دهن به پسند</u>

و در ضمن آنکه اسیر را نباید رها کرد و با اصول انسانیت با آنها مدارا کرد چنانچه :

دگر هر که کرده بدست اسیر	بدین بارگاه آورده گزیر
من از بهر ایمان یکی با زبان	بهر آرم به مرزی که بدخیزان
<u>نوزین پسند ما همچو کونه گسرد</u>	<u>چو حواشی که صافی ای رخ و دره</u>

و حتی احترام نوا به اسرا دشمن را به دستور توصیف میکند که در موفج نکست

انرا میباید و محسوس بارگاه او محسوس باشد :

ز گشگر گین کرد پس خردان	جهان ندیده و کار ندیده روان
بدینان چنین گفت کس آباد باد	نصا را تن دول پیر از داد باد
درو گنج این ترک نموده بدست	نصا را سپردم بنو گنج دست
نماید پسند که در کاخ انرا میباید	بناید ز چرخ برین آفتاب
هم آواز بگویند و روان آید	نخواهم که آمد ز لبان بگوی
نگهسان لرستان صحرای گد	که بود ند بر گرد آن در پله
ز حوینسان او کس نیارده شاه	چنان چو بود در غور و پهنگاه

فصل دوم در بیان
وفاق فکری و عده عباد و جسد

اگرچه در مفسر و بر روی با رسوم و سنن و عادات و عاداتی که وفاق فکری و عده
و عده ها را در چند روئین نیده و بکنیم بخوبی نایستهند که جامع و کامل العباد
شر از سرد و سی را بعنوان در پیس تمام فرماید همان نظامی دنیا جنبه بود
و ملازم بر آنکه تمام و شراعت و سنن عده در آن با پ را سرد و سی در شاعیه
خود همان فرموده (چنانکه عموماً آمده است) علاوه بر آنکه در شراعت و عادات فکری
به خصوص برای فرماید همان همان فرموده که نه عطف در آن با پ نیست بلکه
در تمام آن نظام عده بعنوان به آن اند از نکات عده را پس او و تحصیل نموده
که اکنون پس از شرح عده به عده عبارت با رسوم و عادات و با کفایت
نظامه به همان و شراعت کامل سرد و سی برای فرماید همان در عده
چند :

در باب ۲۱ همان نظامه که جزو ماده اول با رسوم و عادات به ترتیب نوشته :
« هر کس از جمعی خود را آماده عاده نماید و در تمام موارد فرماید می آید
عده دارد »

سرد و سی این مطلب را در لزوم نظام و عده عوامی شرح فرماید :

بد و گاه چون گشت لشکر ازون	فرستاده بر هر سولی و منون
که تا هر کسی را که دارد پسر	نماند که بالا کند پسی هنر
سوار و یا موزد و رسم جنگ	بگروگان و به نیرو خندنگ

چو کودک بگوشتی نهرو عده
پدر جنتی در پی آفریده

« و طبعه عده او عبارت از این است که عده خود را از جهت لوا و جسمانی و معلومات
علمی و مراتب اخلاقی بکامل ترین پیاپی برساند که و طبع و وسایل
موجوده به او اجازه دهد »

سرد و سی اولاً برای تکامل برای جسمانی قبول و رنج و عادت و عادات را به ترتیب
ذیل تلقین و استدلایل فرموده و که علمی را طبع منجمی فرماید :

هر آنکس که بکسی نزد از کار کرد	از او در رفت نام و ننگ نبرد
نه کمالی مردم از بد دلست	هم آوازه باشد دلی کمالست
نسن آسانی و کمال علمی دورکن	بگویند ز رنج ننگ سوارکن
که اند رجحان بود بی رنج نیست	کسی را که کامل بود گنج نیست
پسین اند و آرد ننگ را بواجب	که خود رنج بود نه اندر مزاج
چون کمال بود بود بر نا بکار	از او سپرد کرد دل روز گسار
پسین اند و رستای غریب گنج	نهادند کسی گنج ناپرده رنج

ثانیاً برای تبلیغ به کتب معلومات علمی و مراتب اخلاقی به نام دانش و عده بحث نموده
و بعد اصلی آنرا توصیف فرموده نه از سرد بالا نرغیزد را معرفی نموده و نه برای
کتاب دانش عده ی لائق شده است چنانکه فرموده :

نوا نسا بود هر که دانا بود	ز دانش دل پیر برنا بسود
کسوی ای غریبند از چرخ غور	بدینجا بکه گشتن اندر غور
بگونا چه دلی یار از غور	یکه گوی نهوشد ز پیر غور

(۱) بی عیب (۲) عسرت (۳) پذیرنده و گوینده
(۴) بزم

سرودوسی عدا و برتا نه که راجع به تمام اینها می باشد فرموده و البته نه نزد کزان داده شده است برادر سرودی و دلاوری و شجاعت و بزرگوئی روح و قلب و سر بازو سرما پناات به خاطر دارد که حفظ نمودن آن برای سر بازان از اهم واجبات و فرات آن به اعتبار جدت و نویی الیاده به گنجینه ای حاصل مظهر به انحصار رسیده است .

از آن جهت ضرر می رسد :

جوینی به آورده کسر هم میرد ^(۱)	نیاید نه کرده ترا روی نبرد
چند گویند ترا دشمن هم جوی	چو می جنگ به می زید خواه روی ؟
ز دشمنان تو قصدی این دستان	که برگردد از گدایان
که شهری نرسد نه دست گور	تا بد فراوان مشایخ جوهر

بزم عارف در غرة آمیسل ۱۸۹۵ خلیفای به رؤسا و معلین از هیئت های آلمان میگوید :

((جنگ در همه جا هست . بدون جنگ زندگی گمانی حاصل است . اگر می خواهیم حیات

خود را ادامه دهیم باید آماده جنگ باشیم و پرت باشیم))

معلوم این مباحثی که در قرن نوزدهم جلاد از نول صدر اعظم معروف آلمان نقل شده .

و جزئیات پرست در تاریخ میگذشت . در قرن دهم جلادی هم گفته شده بود

در کمال ؟ در ایران یعنی سوزن و لهران و مانند جنگ آوران و مانند

عدا و جنگ سرودوسی طوسی که فرموده است

زمانه برای از جنگ بود پویند گان بر جهان تنگ بود

و باز کسی سر شجاعت را بدین مواد داده است :

عنان مرگ خوشتر است از این بهتر با هوا رو گزشت	از این بهتر با هوا رو گزشت
سرانجام هر زنده مرده بود	خود این زنده کی دم قصه نبرد
دل و کس و دانا را با بر سر	نخواهم جز بگذرد لگدم از کس
چنین گفت طریقه که مرده بنام	به آورنده دشمن به و عدا گام

که هرگز چنانچه نزد خود آرا میرو و فکر نموده مرا نپسند لا و در خود را نوی و زده است .

سرودوسی مخصوصا آرا میفرماید و به ایران اودا است و میفرماید :

کما غیر سروران جنگ آورند	سوزنده لفر و کتورند
کز ایشان بود گفت تا می بمانی	از ایشان بود نام مرده و بجای

ولی در همین حال عدا میگوید که تمام دانشمندان نیز چنینند که که نمیخواهیم را باید جزو جنون - دانست و آنرا از اجتماع جدا کرد . و در کتب جنگی فعلی از نول تا بلشوی با رت نامند نقل نموده اند که در قرن نوزدهم جلادو گفته :

((هیچ عدا قل و هر در اینست که فرات با هنر و ادب با هنر با نجا هنر تعادل نماید -

زیرا در هر نظریه تمام است ممکن است به محول نشنا علیا تسمیه و قیاس کرده و بر مگر چنانچه

فرات است او بر هنر با نجا هنر نظریه نماید جزو به مهارت به اندا چرا نجا عدا است))

جلادو در تاریخ و هیو کارزار از نول " کلا و و و و " هم نقل شده که :

((از پس انحصار میون و فرمولر مانده . لایل میون نیاید . ما در قفسی شجاعت را لولیس

حسب فرماتند حال جدا نیم . سر شجاعت اگر به تنگ او خود هم رسیده باشد چندان حسود

ندارد ولی هر قدر رزیه با لا نور بود احتیاج به شجاعتیک بود عدا رهنما آن با نند

مصور تر می نمود))

حضرت سر دوسی ما هم در لرون دهم جلا دی (خجلی بیشتر از آنا یان) ساده و بر

مغز سر دوسوده :

<u>دلا هر که تند بند از چیل و نهیم</u>	<u>تود بیانه خیا نس منیا نیر دلیر</u>
<u>هنر خود دلیر است بر حلیگه</u>	<u>که بد دل نیا ند مزایار گسار</u>

ماده ۲۲۲ منور موقتی حد ملک صحرائی بر قرار نفوذ و قدرت و لیسوا بوسا قل ذیل لنگان پذیر
چنانچه :

((نیا تخلصت، از رفتی و روحی، نیا تلسو مانده می، قبول همه گونه مسئولیت و در صورت

لزم از معده، جواب بر آید))

که سر دوسی در صورت از آنا بهترین نمونه کامل بوده و مثلاً اگر از لعا ذنیا تخلص

اوا ملاحظه کنیم در مرتبه از دسا نعا نیکه نقل نموده حاصل خدا شناسی او، وطن و ناه -

بر سنی او و با لا خیره بی اعتنا نیز مواد مریزگار در نلور و حیای نظامی و سلطنت و نهی و حکم

او کاملاً در غشایان و از نوازل رفتی و روحی او علاوه بر آنکه از کوچکترین لرزگنی گریز آنسوز

تا طریقه استعمال نیرو کان و گز و سا بر صلاح معمول آن صواب ملاحظه بوده چنانکه از آجبه در

نا هناه درج است :

بگردار نیرو که برگزینر زنده جنگ و گریز اندر آرد بر سر
گزارش چپ گردن و راحت پشت بر آورده وزد بر زمین بر در است

(۱) سر دوسو

بکن گشتی گریز و در این قسمت درج و را جمع با استعمال نیرو کان نموده :

سپهر کسود چپ را و هم کرد و است خود تر از هم جوع جانی ^(۱) بهاست
که ملاحظه این شعرو سمیع کامل نیر اندازد با کان را شرح نموده است زیرا حالت نیر انداز

با یستی بد بر نمویا ند که با گذاردن زانوی و است بر زمین زانوی چپ را حالت خودی داده و

دست چپ را ملاحظه که آن خود ستونی برآه کان بنظر هر دو دست و است با یستی زه

کان را بکشد حیده شود و باز در کجیل شعرو می بر آید حالت است بر تاپ نیرا نهی کند

نموده :

چو سوا نیش آید به یحسا و گویز ز جسم گزینان بر آید شعرو

که ملاحظه آن با یستی د ست را ستیزه کان را بکشد و یحسا بکشد که با یحسا حالت بکشد کسی

دست چپ نه نیر یگونی است لکان پیدا نیا بد شهر نیرا و ما نیا بد تا با قدرت لا زمه بر تاپ ند

برد کافی بد ست آید :

معمولاً راجع به نیر یحسا بکار بردن تمام ادوات جنگی آن صفت اشعار بد دارد که نکند را نرو

که در نشود و همان بهترین دلیل اطلاع کامل خود او می باشد ولی در آنجا در اینجا موجب

اطمینان کلام خواهد بود :

مثلاً و نیر نیر کارزار برآمده حالاً با او ساع امریزه تا ملاحظه یحسا بکشد بعد از جدا نسته

از یازده شایسته که مطلقاً دارای جنبه فرمات می نماید است بنحو اکل آگاه بوده :

و در باره آن بد بنظر این اظهار نموده میکند :

(۱) چای نام شعروست در ترکستان که در آن کما نعالی خوب چایا خند اند :

نهادند شطرنج نزدیک شاه مهره دوی کرد چند و نگاه
 به نخستین مهره قاج بود ^(۱) سرازرنک و عیگر همه ساج بود
 به پرسید از او شاه بدانخت از آن بیکر مهره و نهک نخست
 چنین داد ساج که ای شمشیر ^(۲) همه رسم و راه از سر کارزار
 بیای بی جوینشی به باز سوار ^(۳) ره و راه و آرایش از مگاه

و هر روی امانت موی العاده که برای این بازو فائل بوده فرموده :

کسی گوید انتر مهره رنج مهر ^(۴) بخرطای تا نخست شطرنج مهر
 نهند و ز مهر کوند رای آورد که این نغز بازی بجا ی آورند
 بدانند مهر مهره را بنام ^(۵) که چون راند ساج و شرواحه کلام
 پیاده بدانند و پهل و سپاه رخ و اسب و رفتار و فرزند و شاه
 گر این نغز بازی برین آورند بدانند کان مهر و زون آورند

و حتی دستور فرار دادن مهره حاد ارا هم میدهد چنانکه فرموده :

بیاراحت دانست یکی روزگاه ^(۱) بطلب اندرون ساخته حای شاه
 چه و راحت شد پرتشید سپاه ^(۲) پیاده به مهر اندرون روزمراه
^(۳) چنانچه در دستور مهر دست شاه بر زمین رویش نشاند راه
 باز که اسب افتد بر دوروی به دست چه و راحت پرتشید جو
 فزاید تر اسبان جنگی بای بدان ناکسی آید به بالای راه
 بیاراسته پهل سکی دوروی چنگ اندرون همگان کرده حوی

ضمناً در طری کلیت پیدایش طریقه حل و حاضرت مهره را کاملاً شرح میدهد چنانکه فرموده :

جهاد اربنشت با همه وان ^(۱) بزرگان دانا ی روشن روان
 صفت کرد فرزانه از روزگاه ^(۲) که چو رفت بیکار شاه و سپاه
 ز دریا و از گداه ^(۳) و آبگیر ^(۴) بکاه بگفتند با نیزه ^(۵) و سر

(۱) چوپ سفید (۲) فیر (۳) رخ (۴) خند (۵) نیزه حاضره

نخستند ایشان یکی نهره شب ^(۱) نه پسر یکدیگر برگشته اند لب
 زبیدان جو بر حاست آوا و کوس جهان پدگان خواستند آهوس
 یکی تخت کردند از آن چار سوی دوسره گرانایه نهک خوی
 به اند آن کدی و روزگاه ^(۲) بر اندر آورده روی سپاه
 بر آن تخت صند خانه کرده نگار ^(۳) خرابید آن لفر و شمشیر

طه اینک صد خانه تو بهیج فرموده است که شطرنج در ابتدا ده خانه کرده خانه بوده و

هرینه از طریق در خط اول ده پیاده و در خط دوم علاوه بر مهره های فعلی دویتر هم
 داشته اند که شترها را این پهل و اسب قرار داده اند .

حاضرت شتر در صفحه شطرنج آن بوده که سه خانه حفر میکرده و با آن تر نهی بازی شطرنج
 صد خانه با در حالت شتر ها را ذکر کرده به مراتب مشکل تر از شطرنج فعلی بوده و اصولاً بهیج
 تقلیل انگال بازی و تسهیل آن تبدیل به شصت و چهار (۶۴) خانه و کمر شترها و حذف دو
 پیاده از هر طرف نموده اند .

دو انگشت ترا نهید از ساج و ساج ^(۱) دو شاه سراز با سر و ساج
 پیاده به اند اندرو سپاه ^(۲) دوصفت کرده آهوز کارزار
 ز اسبان و پهلان و دوشتر ^(۳) سپاه ^(۴) باز که اسب افتد بر سپاه
 همه کرد کرده به آهین جنگ ^(۵) یکی نیز چنان دگر با درنگ

بیاراسته شاه ظهیر سپاه ^(۱) ز ده دوشتر زاده نهک خوا
 آبر دست شاه از دور و پهل ^(۲) ز پهلان شده تخت مهرنگ نل
 دو آتش بر پهل کرده به سپاه ^(۳) نشاند بر ایشان دویا کیزه ران
 به پهلوی افشرد و اسب و دود ^(۴) که بر خا تر جویند روز نهی

(۱) دند آن پهل

چاره دورخ بر روی دوصف زخون جگر بر لب آورده کشف
 پیاده بر فنی ز پهلوی که او بود در جنگ فرهاد رس
چو بگذاشتی تا سر آورد گناه شخصی چو فرزانه بردست شاه

که سعدی هم فرموده پیاده حاج چمن بطلعه شطرنج رسد فرزند نمود .

همان مرد فرزانه پند خانه پیش رفتی به جنگ از پسر شاه خویش
 سه خانه بر فنی مرا از پهل ^(۱) بدیدی همه روز گناه از دو چهل
 سه خانه بر فنی شمر همچنان به آورد که بر دستان و دستان
 همان رفتن اسب سه خانه بود بر فتن یکی خانه یگانه بود
 بر فنی ز هر سو رخ کینه خواه هستی تا کسی او همه روز گناه
 هستی راند هر کس به میدان خویش بر فتن نکردی کسی کم و بیش
 چو بدیدی کسی شاه راد و نبرد به آوار گشتی که او شاه پسر ^(۲)
 شد از خانه خویش برتر شدی هستی تا بر او جای تنگ آیدی
 از آن پسر به پستند بر شاه راه رخ و اسب و سر زین و پیل و سپاه
 نگه کرد شاه اندر آن چار سو سپه دهد افتد و چمن در بر روی
 ز آب و ز گنده بر او پستند راه چپ و راست پهلوی و سر اندر سپاه
 شد از رنج و ز پستی شاه یاد چنین یافت از چرخ گردان برات

که در این اشعار علاوه بر آنکه بر روی کلیت نظریه و مواز هر مبره و طریقه بازی آن بحث
 نموده و چنانکه ملاحظه افکند جز تعداد خانه ها و دوشتری که اصولا گرفته اند است طریقه
 بازی آن هیچ فنی با معمول به امروزه نکرده است اساسا اثر را به منزله جمیع های فنی
 متداوله فعلی معرفی نموده که فرماد های در اطفال خرد بتواند مانند صحرای چگونگی میدان
 نبرد را تحت المله قرار دهند .

(۱) واحد مسافتان زمان چو بگذاشتی تا سر آورد گناه شخصی چو فرزانه بردست شاه
 (۲) همان اصطلاح کهن امروز است .

بالاخره در قسمت ارزش و عی هم فردوسی محتاج به هیچ گونه توضیحی نیست زیرا
 اکنون چنانکه در لغت و چهار سال است که از زبان ما تا نالو یک رد وید و نالو
 هیچ ناپسند با حال زهر و چهره و حالت نموده باشد بهترین و بزرگترین انکار امروزه را
 هم مجذوب و پوشتا و خهتر میکند که این مسئله بر خود او هم مسلم بوده چنانکه فرموده :

بند پی نامه بر صحرای گذرد بحواله هر آنکس که دارد خرد
 چو این نامه نامه آید به زمن روی کشور نمود بر سخن
هر آنکس که دارد هنر و رای و بین پس از مرگ پسر من کند آفرین

در قسمت اخیر همین ماده ۲۲ نظامنامه می نویسد :

((از جهت اخلاص به وظیفه ، جدیت ، شجاعت ، پایداری و از خود گذشتگی رهبر محبتش
 را برای دیگران سرمشق قرار دهد و بواسطه سرمشق واقع شدن زبردستان خود را برای
 هر قسم فداکاری که خدمت به وطن ایجاب نماید وادار میکند))

که برای اثبات آنکه فردوسی این صفات را به نحو اکتفا دارا بوده است بهترین شاهدند
 خود شاهنامه است که اولاً راجع به اخلاص و وظیفه مطالبه شاهنامه نشان میدهد که تا
 چه حد وظیفه شناس و نکته شناس که سر و کار شده باشد در صورتیکه هیچ نوع
 فشار و تحمیلی برای فردوسی در میان نبوده است که این زحمات فوق العاده ظالمت فرسار را
 بر عهده گرفت با این تسهیل به انجام برساند .

و ثانیاً درجه و درجه جدیت او در همین شاهنامه بهترین مثال میتواند واقع شود برای
 آنکه به درجه جدیت او پی برده شود کافی است که انسان يك مرتبه شاهنامه را از یاد و
 الي الختم مطالبه با از روی آن به نفعه استنتاج نموده با جدیت به پایا برساند ن

فراوانی رونویسی که از خود ابراز دارد مداح جدیت و صفای بخودی خود آشکار
میکرد .

و ثالثاً راجع به درجه شجاعت فردوسی همین سرکه با تمام افتد از سلطان محمود
در پد و شامانه فردوسی طبعه تنهع خود را با آنکه مخالف طبعه سلطان محمود
بوده است با کمال شجاعت و شجاعت با نود و نه سال آنهم نظریه نگرانی که از سلطان
محمود دانسته آن هجوتانه را به خانه شامانه افزود و منتشر نمود است که همین
طالع فردوسی بهترین سرشت را یافته و از خود گشتگی را که در راه عقاید حسنه خود
ابراز داشته برای ماحم شامانه و منتشر نمود و مورد شامانه از طالع و ادبی را
برای هر قسم فداکاری که خدمت به وطن ایجاب نماید حاضر میکند گفته از آنکه -
«...» غالب انداز او اصولاً خالق شجاعت و دلاوری در اندامها طبعی است لای وایع
کرده و اساساً شجاعت را تعلیم میدهند که از آن جمله میفرماید :

دلیری ز غنای خود نپسود	دلاوری ز غنای خود نپسود
دور نام چنین دلیری بود	زمانه زید دل به سوری بود
چنین گفت سر جغتو را نود	که سرزند ما گریبانند دلیر
هر هم از او میروید با ک	بد و آری پد و با خود ما م خاک
بود سر از پیکر کوهال و گور	که پسر از اندر جهان مال و موز
اگر داد مرد دلیرا هم داد	ز کوهال و غنای هر گیسو داد

بالاخره در پایان ماده (۲۲) میفرماید :

((اما تذکره نماید حیرت و ناکامی پس منور منقلبه حکم فرما باشد همان هم
اسامی و امیال آنها بنویسد « منقلبه نیز باید بر روی کابل نهی شکل اندام اسطوره باشد))

سرودوسی قبل از بیان هر جنگ مخصوصاً فرمادهای را در تشکیل پیکر انجمن نزد هم جمع نموده
و این خود بهترین وسیله ایجاد همکاری را برای همکاری در ملیتک ایجاب و تهیه میکند چنانکه
در موضح آمدن لشکرها ن به ایران در سزیم که یون را از جا می که در سر زمین الراسیاب
میسوزد و منقلبه به ایران آورده بوده برای لشکرکشی برسد لای توان که سر و انجمن
ذیل را تشکیل میدهند :

پیرانکه همه مؤیدان را بخواند	فکنده رحمن پیرانان پیرانند
شستند با شام ایران پیران	بزرگان ایران را بزم ساز
چو دستان و چشم چو کوه و کوه	چو نهد و فرود هام و فرماد نهر
دگر یون و انگیز و گشتن	چو کرکس و چمن رنگ و گودم
چو طوس و پیران و نود و نود	فرهروز کا و فرسوخ و نود
چیز این ناداران لشکر همه	که بودند شام جهان را همه
ایا پهلوانان چنین گفت شام	که ترکان همه بزم چندی و گاه
چو دشمن همه ساختند نیز جنگ	باید و بپسند ما را جنگ

و حتی در اندرز هر سزیه سره داران ایران از قول هر سزیه میفرماید :

شامه پیرانی به افزون کنید
و بالاخره با ز این مطلب را با اهمیت بیشتری در حای دیگر نظری و میفرماید :

چو در جنگ لشکر بود مسکروه	چو داشت وجه حایون چه دیاجد کوه
اگر با ریابند با هم جنگ	ز آزار و پیکر شمرسد پلنگ

ماده ۲۱ همان منقلبه میفرماید :

فرما ندهی عارت از پیرانی کردن ، تشکیل داد ن ، صد و شصت و شصت و شصت در
موضح مناسب بالاخره نظارت در اجرای آنهاست .

رئیس که از این روشنی خود مطمئن و همیشه بر حالت حسنی و روحی داده خوبتر و با استقامت

به اموری که پیر میاید باید از روی قطع و پلین اتحاد نسیم نماید ولی غنا باید

بتواند حلیت و لکان پذیرد و نورا را درک کند .

که تمام این نکات در چند شعری که از واسطه سال لشکردهست ن کیه سر و برای تهیه

جنگ با اترامها پ از شاهانه آنها می کشد . کاملاً استنباط میدهد .

موفی است که شاه رستم را افسار میدهد و کجاست مؤملوه وید و نشان اترامها پ

و کشتن سیاوش را بیان نموده و رستم اظهار طعنه میکند :

چنین گفت رستم پناه زمین	که ای نا بردار پیا آفرین
ای روز ایلشایان یکی عمر بود	کز آن بوم و سر نوریا پیر بود
خو چه کرد آن ز نرکان نیسی	یکی خوب جای است با فرعی
چو کا و مرشد بدل و پیر سر	بیخدا از او نام و سرود غیر
کرمتند آتش نورا ایلشان	پس آنجا نماند اند ایلان
کنون باز و ساور بخوان برسد	سوی شاه ایران می نگرند
نراوان دگر مرز همی بماند	دستان پیا سر باغ و کشت
چها نیست از خوبی آراسته	درو پیکران لشکر خوانده
مرآن در زخرگاه خواند بنام	چمانده دهقان گزیده نام
زینده نیمه بر شید (۱) داره گذر	بنسوج و کیهرو آن بوم ویر
دگر نیمه را غنیمت میزدین	بهوست با مرز نورا زمین
سراوان در آن سروریل است و کج	نس پیکانسان از لیلان پنج

(۱) نام ولایت سیستان (۲) دشت پیر و سرحد (۳) باج و خراج (۴) اسولا پیمانار

سراورده نساغان است و ولایت را اینجا اسم آن طعمه زمین است که رستم توصیف میکند (۵) نام و قریه ای در سیستان

(۶) قریه ای در سیستان

ز پیر طرشت و کشتن و نا حتم	سراوان شاه نورا پیر افرامتن
کنون لشکریا رد به ایران تراست	بی صورتا جنگ ایلشایان تراست
یکی لشکری باید اکنون بزرگ	لشکر شاه با پهلوانی بزرگ
اگر باز نرسد به شاه آورند	دگر سرور این پارکگاه آورند
چو آن مرز پیکر بد ستاوم	به نورا زمین سر و کشت آوم

سر دوسی در این اشعار از قول رستم پیر یعنی اشغال و تسخیر و منظره را که به منزله

محتاج سوز الهی نورا زمین بنظر میرسد و از هر جهت چه از لحاظ موفقت بین زمین و

خند وجه از لحاظ قابلیت ادراکات (عده و رسول و سایر لوازم جنگ) کاملاً مناسب بوده

است همان فرموده و از قول رستم غایب است لشکر بزرگی را که تحت فرماندهی

فرماندها داشته باشد از کیه سر و رسیده است و کیه سر و نیز که از از رستم خود

مطلب در حالت محسوس و رومی ده چهار واقع بوده راجع به این امر از روی قطع و پلین اتحاد

نسیم نموده پس از فرجه تکمیل نموده و در ارگاه رستم تشکیل آن عده را که

تحت فرماندهی سر امر مرز قرار داده زمین و حتم سر و اشغال آن مرز زمین را

که سر دوسی از قول دهقان آنرا خمرگاه نامیده و صاف و چنانچه

به رستم چپس یا سخ آورده شاه	که چاه پادی همین است راه
نوا آن نمانداری که ایران شاه	به پخت نوسانند و هم پنگاه
به پس تا میهد چند باید بکار	گرم کن ز کرده آن عده نامدار
ز چینی که پیوسته سرز تو صفت	بجای زمین در جور این تو صفت
سر امر زاده پیا می گران	چنان چون پیا بد ز جنگ آوان
بکوتا باشد بدین کمن کسر	که هم پهلوان و هم نسا سر
ز خمرگاه ناسوم هند و ستان	ز کیهرو ناسوم چاه و ستان
کشاده عود کا پیر و است لوی	بکام ننگان رسد است لوی

و بعد پس از آنکه به تشکیل فنون عامه پیوسته بر کردگی سپید طوس و باد حرکت بطریق
 توان که با سنی مستقیماً بر طبقه ارا حیا پ شروع بعملیات نماید .
 در اجراء و ستوانه داده در امتحان دلی که طرزان و دلیله آن فنون را نیز
 توصیف نموده کامل هر ساله که در این امتحان سال و دلیله آن فنون را دلیله است

- | | |
|-----------------------------|---------------------------|
| (۱) تفسیر برآید ز درگاه شاه | رده برآید ند بر بارگاه |
| طیل افسار نیارده شد | |
| بستد بر چرخ بولبله غم | برآید غرویندن گاو دم (۲) |
| نماده که بر کوه پل تخت | بارآید آن غرو نی درخت |
| نیمه حرکت شاه بران سان | |
| بیاد تخت از بر چرخ شد | نماده بر سر بزرگو هر کلاه |
| سوار شدن شاه | |
| مهرت شاه از بر زنده پل | بر آن تخت پیروز برسان لیل |
| چنگ اندوز کوزه کلو سر | سرور غرو خشان نمده تاج نو |
| (۳) فروختن از تاج دو کونیلر | پروپها فوت کرده نکسار |
| با زدن باره زبا لوندور | زخونای و زدن و زجید کسر |
| میزه میان سه پل گام | اها زک لهن و زهن ششام |
| مهر شاه از جلوسلوی | |
| یکی مهر در جام در دست شاه | بکوان رسیده غرو در سیاه |
| موا کندن میان | |
| زلیخ و کوه و زک و زک | سه شد زمین آسان لا جورد |

(۱) طیل (۲) خطر غریبی بده که جزو آلات است - انولت بوده و روی پیل حرکت میداده - غریب آل
 مزه نموده به شهر (۳) ارا حیا

نوگشتی به سوم اند و دست آنها پ و کسر گشتیم سپهر اند و آپ
 همی چشم روشن جهان و اندید سپهر و ستاره ستان را ندید
 ز دیها نوگشتی که برخواست موج میها اندر آمد می نوخ
 نیمه حرکت برای دلیله فن هوج
 سرایده بر دند از ایوان بدنت سپهر از غرویندن آینه گشت
 جوهرینت پیستان نه نسامر زدی مهره بر جام همی کسر
 نبود پی پادشاهی روا نشین مگرد و پی پادشاهی
 از آن تا هر خسرو و سرکش چمن بود در پادشاهی نشان
 سر بود برین و برین دست بدان تا سپه پیش او در گشت
 احرار دلیله و غیر از پی پادشاه
 کشته و زده ایستاده میها بروی سپهر ارشان بد نگاه
 مذهب نگاه کردن به صورت سان و دلیله گرفته است که بعد از هم متداول میباشد
 نشین سر بر زینت بر روی کور کرد بر چمن اند ارنو
 ایا نیش و یا گرز و زینت کفش بر پشت خورشید پیروز
 برقی که پشت سر او بوده خورشید نشان بوده
 (۴) پنی باره بر شمشیر برآید بر دلیله ارده
 می رفت با پمال و با یزدیر مها سر حله در هم وزد
 بر او آتش کرد شاه جهان که پنی نیرا باد و سرمان
 آفرین شاه به منزله جلی خو کفش ابرو بده
 بر کار پخت تو بر روز باد همه روزگار و نو نو و زبانه
 بر زمین بجز رفت و پنی باد به باز آمدن بر شمشیر باد
 پنی با زکود و زک شود که گشتی برای در آب باد بود
 کیا کود و ز زبانه ارکان حور آن هوا بود
 در سر از بر پشت او نیر بود که چنگیز به کوز و به خنجر بود
 سرور کود و ز زبانه نشان بود

(۱) طالب پسر که (یا) شده (از) استعمال شده است یا لا ابره (و کز) پنی (نویس)
 است بر و آینه (۲) است (۳) سرور

پس پشت نمود و فرزند با درفش
 تصویر بود اینها به منور تصویر بیکر با پستی
 ها را تدار نام به آورد پسر سیا و غیره مرفی چنگد فرموده :

((در دلفی کتا بیکر نه هست پسر
)) و اگر در دلفی و غیره دارد بیا که کوهی می اندر آرد ز جای))

ازان پس پشت او سوار از	خان دل را نیزه های دراز
یکی کمر که بیکر در فرسایا	پس پشت گواند رون پاسبان
هری که بیکر نشان بود	
در درجهای نبوی و همام پسر	بر ابرانش نیزه اسمره پسر
هری و همام هم پسر نشان بود	
نیزه پسر بود همام و هشت	از ایشان چند جای پیرهن داشت
پس هر چه اندر دگر گوی در دلفی	همه با دل و تیغ و قیامت کشتن

معلوم میشود هفتاد و هشت پسر و دیگر هم وجود داشته است که هر کدام شکل مخصوصی
 روی آنها بود . در ضمن آنکه تدار سره اران را از بالای کوه به آورد مرفی چکرده چند پسر
 را هم اسم سپرد که در این اشعار ذکر بالمراسله از ان نشده از قبیل آنکه گفت :

((در دلفی سر اوست بیکر جوماد
)) و ایون که در او است هسی که خون با سار پسر نشان هسی
 ((در دلفی کتا عزم دارد نشان ز بهرام گودرز کتولد گستان))
 ((در دلفی کتا پاست با نیز چنگ که روین کند در دلفی ریز چنگ))
 ((همه شهر بودند و کژد حوار یکا یکا و کوسم دوازده کسار))

پسری تا پهلوی هم روی آن خطا پیوسته و همچنین نیست که از روی پسر و روشن انبار
 نبوده باشد .

از این کوه ۲ - سران که در دلفی پستی نشان بود

نوگنی که گنی همه زیر اوست
 جوآند به نزدیکی تختگاه
 به کور و پسر شاه کرد آفرین
 به اینها هم شاه خانی خوب گفت

پس پشت گود و ز گشتیم بود
 همه نیزه بودی چنگش چنگ
 ز بازو غریکان جوهران شدی
 فوت بازوی او را هر ساله
 ایسا لکتر کشن و راسته
 یکی ماه بیکر در دلفی از پیر
 هری کشتیم ماه نشان بود

مسی خواند بر شمع ار آفرین
 بر گشتیم آن پسر نیزه هشت
 یکی کز دار از ترا د خیا
 سپاه می ز کردان کوه و بلوط
 که کرد در میان پشت ایشان ندید
 سپیدار نشان بود ز آرمای
 در دلفی بر آورده بیکر پلنگ
 هری انگش پلنگ نشان بود

پس آفرین کرد بر شمع ر
 نگه کرد یکپسرو از پشت پل
 مزاین تا د اران لشکر د کسر
 پستاند تر سست کرد آفرین
 از آن پس دگر کون سپاه گران

سر سواران پسر لشکر اوست
 می آفرین کرد بر تلج و کله
 جوهر کور و پسر لشکر هشت

که فرزند پسر از کوه هم بود
 کسان پلرا و بود و نه سر حد
 همه در دل سنگ و سندان شدی
 بر از کز و لشکر و پسر خولنده
 به ابر اندر آورد تا بان سرور

از او شاه شد شاه ایران زمین
 که با رای دل بود و با مغز خور
 سر امر از و آهسته و پاکیزه
 ستالید و جنگ ماند لوح
 بر حد یک انگشت ایشان ندید
 کز بود کلاه و نوک می پاسبان
 هسی از در دلفی پاسبان چنگ

بر آن شادمان کرد فرور گوار
 رد و آن چه را زده سر و میل
 بر آورده هر چه به خویش سر
 بر آن بخت پسر او و سرخ زمین
 همه تا د اران و سوسن روان

دلیل بوده است بیان فرموده و مخصوصاً با موضوع و حالت پیرامون مختلف و با نیت
 های پراکنده نهر و کور و گاه و قدم و خم روشن و جبهه که منتهی آن سوی را تشکیل داده
 اند خواسته اند اینها را برای برقرار داشتن و انسجام که برای هر مدتی از قنن مخصوصاً
 در موقعی که برای جنگ میبایست خدمت کند انتخاب نموده و بنا بر این چندین احصا نمود که
 گفتار ناظمین با در دست داشتن شاهنامه که نظم بر سرش بود و آنرا در اغلب ملحات آن
 صحنه برار احوالی این سرزمین به هیچ وجه نازکی نداشته زیرا تا پلئون هم نه فرق
 بعد از فردوسی بر روی مسان و دلیل پیرا زلی چهری گفته و ترجمه گفتار او اینست:
 ((تا آنگاه که پهل و لیل در کوتهها ، اشکال طون بر روی در جبههها ، نمان و سر
 و حسب وطن در قلهها تا نهر و عروق بهند اندک انتظام و احصا طقون کمال نمواند
 شد))

بحال در این اشعار و سرودوسی نکات مهم دیگری را هم ذکر فرموده است که از آنجمله بر
 قرار تشکیلات شخصی است در این حد که باید سرزمینهای مختلف و متفاوتی احرام
 نمود و در آن باید رعایت حید که در هر مامور هر سرزمین حتی الطاف در احوالی همان
 لحاظ با مناسبت تا از لحاظ طبیعت آب و هوا ، زبان و سایر مادیات و بی آن در احوال نهرات موسی
 نشوند پس برای معرفت از قنن احصا سی بر روی مخصوصی را که به وسیله اشکال
 حیوانات متمایز میشود ، اند برای تا من منظور مذکور لازم می دانسته است .

تا پلئون هم بعد از فردوسی بر روی بر روی اینطور بحث میکند که :
 ((نظامی در هر نقطه که تهر بر روی خود باشد در ملکات اینی محبوب نمیشود ، زیرا

بر روی هر کجا است وطن آنجا است))

همچنین سرودوسی در این قسمت و سرودوسی حد که در های اعزام نموده ، میدان نبرد
 بر از تمهید فطری آنها با منی خود ملا طقت و تنویر واقع شده ، و خاطره عذوبت آفرین
 را همراه داشته باشند که پهلنا بر میزان صدا کاری آنها به رجه قابل صلاح خطه خواهد
 افتزود بالاخره از همین قسمت به عوین استنباط میشود که سرودوسی از نومه به
 سرزمین ذیلمت هند و نشان هم حاصل نموده و در نوازه فکر کند - و بی از نوازه هند را
 به آن سرزمین مامور لازم جدا شده است .

بند ۲۱ نظامنامه موقی خدمات صحرائی و طائف فرمانده را بدین نحو تعریف میکند که :
 (لیل از هر گونه حلیات از لیل راه پیمائی ، اکتشاف ، محاربه و جبهه رزمی و طیفه دارست
 شخصاً اطلاعات لازمه را کسب نموده و در مامور و زبردستان شهر را از جمیع مطلق
 با اراضی متعلقات یا بطور غیر مستقیم اثنائی پیدا کرده و اقداماتی را که برای اجرای ماموریت -
 خوشتر لازم جدا کند به مامورین مستقیم و مطلقه در آورد))

سرودوسی تمام این نکات را بسیار رخصل و دقیق تر در قسمت اخیر داستان آگاهی
 با نفس افراسیاب از گفته شدن پیران و لشکر کشی او به سوی کهنسویان و به طریق ذیل شرح
 نموده است :

چو آگاه شد شهر جهان	ز گنار و بد ار کار آگاهان
ز ترکمان و از کار افراسیاب	که آورد لشکر برین روی آب
بها سی برین سوی جیحون کشید	نه شد سنگ و نه از جهان ناپدید

(۱) مامورین اطلاعات

نموده نشون ابرار که در نتیجه اکتشاف از لای دشمن معلوم شد . بود که از جهت تعداد
از لای ابرار بسیار کمتر مستند محسوب نماید .

نموده ابرار این اعداد در واقع اجساد مانع را بیان نمی کند در مواد ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ است
اول نشانده آرامش زمین دشمن بوده و معمول به امروزه جیسا که با وسائل طبیعی
آزموده فرد و سی تا می شود است زیرا ظاهراً مواد مذکوره بشرح ذیل است که مبنای در -
انبار لای بوده اند .

ماده ۱۵ - در زمینی که برای مصالح به نیت چند مقصود از اجساد مانع نیست که جهت
جنگ را بر طبقه حمله مداخله گیر دشمن قفسه کرد .

ماده ۱۶ - مانع را میتوان بتماثلی طبقه برای جلوگیری از مزاحمت پیشروی دشمن بکار برد
ماده ۱۷ - مانع مصنوعی را از جهت از زمین در ردیف مانع طبیعی دانست از لای خندنی
های مهمل - غنایان در مبنای آب به شرح و تفسیر .

که فرد و سی تا م این مانع را بنام کند . و به ذکر و مورد استعمال آنرا فوقاً تعبیر
نموده اند .

از ماده ۲۵ همان دستور مبنی خدمات سرانسی لایا چنین استنباط میشود که :

((هر کسی از طبع مصالح یا تعلقه متکرمه یا تروانکه در ممر بر نهد یا حفاظه یا مصالحه
واقع شده یا اینکه در ممر مجاور او طبره اند آید اصوع است و ناگهید آید -
است و محل ندارد برای لایا کاری خود میزانی لایا شود))

فرد و سی مختلف است که اساساً خود جنگجویان یا مبنی دارای این رویه و آیین باشند

که در لایا بزرگترین خسرات و مضرترین دشمنان نباید تفکرات قبول و به دشمن منت نموده
محل خود را به او واگذارند که برای این منظور فرموده :

مرا جنگ دشمن به آید زنگ	یکی داستان زد بر این پس جنگ
که خیره به بد خواه ضایع است	چو بر آید عریض گار در است
نهند کسی منت ما روز جنگ	اگر شرح جنگ آرد و گوید جنگ
و گر چیزی اندر جهان رستگار	نهند کسی منت من در گریز

که در اینجا بطور جالبه و برای تزیین روح شجاعت و تمصب سر بازی در مقابل بزرگترین
دشمنان که اگر شرح گردون و کوهها و سنگها یا غنایا تعلقه متکرمه یا تروانکه
را جائز ندانند و غنایا در مقابل عبارات همان نظامنامه که من همین ماده (۲۵) نوشته
شده است :

((هر کسی که بد و ن صرف آخرین وسائل مدافعه خود تسلیم شود غرابت خود
و خسرات ابرار جسمی خود را که دارند نداند))

فرد و سی قبول مرگ و کشته شدن را بر انتاب پیشتر معرفی نموده تا تسلیم شدن و بندگان
نمودن از دشمن چنانکه فرموده :

هر روز اندرون کشته میشود	که بر ما یکی بنده میشود
مرا مرگ پیشتر از این زنگی	که ما را با شمشیر کس میکند

و از ناگهید آفریده که بر بخش خون خود بهتر مایل است تا به قبول تنگ تسلیم چنانکه -
فرموده :

یکی داستان زد بر این پس جنگ

همان فریادی مرا که خون به از زندگانی به تنگ اندرون

در ماده ۲۶ همان نظامه بر روی سرخط بودن فرماده صحبت شده و محسوساً

می نهد مراتب لجافت و خونخواری رؤسا به وجود می آید زیرا که مراتب نوده برای

ایران هرگونه فعالیت و زندگی را منهدم می کند .

فردوسی گفته از آنکه راه به اوجت رؤسا چنانکه لیل نیز گفته اند فرموده

چو سالار شایسته باشد به جنگ نگرند سپاه از دلا و دلیران

در سیم چشم او را نهم از نول بود در جمل سرخطا به مؤید مؤیدان حسن

دستور جنگی که چه شد فرموده :

چو بدخواه پیرنوسف بر کشد نه را رای و آرام باشد گشت

در پایان همین ماده (۲۶) نظامه میگوید که رهبر نام - دست خود را برای سر

سرا را نباید طو و به اری و تمیز ازاده های صیقل و نکا هداری هر يك از نظامیان

اینها همی واحد خود ضرورت پیدا در ضد الزوم آنها را بهره اطاعت میباید .

که فردوسی علاوه بر آنکه تمام اعمال و شغل این دستورات و دارای این روحیه

و تا قیامات مربوط به همین نکات میباید همانطور هم که ماده ۱۶۱ قانون محاکمات نظامی

فعلی هم مجازات سرار در مقابل دشمن را اعدام نمیشود فردوسی هم درباره

سراپایان در مقابل دشمن مجازات محکم بوده چنانکه در مورد بیان تاریخ

افراسیاب چنین می فرماید :

کسی که سر از جنگ برتا نسی چو افراسیاب آگهی یافتی

به خنجر میرید و سرش را ز تن جزو رخا و پیکر لید و گشتن

نعم کنارهای پرچم تا پلکان درکتا پهای جنگ این نکته هم فیهام شده که :

((با تنویدی که باشد سال جنگی میباید بجای کفر جنگ داده اند نباید

به حله و نهاجم مایه و نهند))

بعلاوه از نول طنکه مروت آلمانی هم راسیه به موسوع تجربیات جنگی اینطور فیهام

نموده اند که :

((بهترین نظریات و طایفه برای عملیات جنگی آنست که تا از تجربیات خودمان به دست

آید))

ماده (۲۷) دستور موقتی حاکمات محلی نظامی ما هم نوشته :

((برای روحی و بدعتی که جنگ آزموده باشد مکن است در همان تصامیم اولیه با

دشمن متزلزل شود))

ولی فردوسی خیلی پیشرو و پیشرو هم این مطلب را توضیح و تفسیر به عبارت بسیار

ساده فرموده که :

یکی داستان دارم از روزگار که هر جا و دارم می یاد کار

که کار دهم و بکرم پلنگ ز ربه رسد مهر نایب و جنگ

و اساساً بر روی سر و روان بحث خود و استاد جنگ دیدگان و عدم لطیفان به جوانان

جنگ ندیده را استدلال فرموده و در اینجا هم مانند دستور موقتی نظامی با برهان و دلیل

و خاشا آنرا اثبات میباید . چنانکه فرموده :

چنین داد پاسخ با در که نهی
 چهل سال با آریا پیش رسیده
 یاد آید غمخواران و ناله
 ز گناه و بد کوی و از نام و نشانی
 ز مهر زن و زاده و دود را
 جوان چیزیند پذیرد لب
 ندارد زن و زاده و وکت و زول
 چو می آریا پیش نهاده خرد
 گریه و دنگ هر روز کرده چنگ
 و گریه و دنگ هر روز کرده چنگ
 و گریه و دنگ هر روز کرده چنگ

اگر چه به تانیر تازی هم کاملاً متفهم بوده و بالاخره مطالب محاسباتی که حاصل
 چار و از تیر چه کان بجز لا روی انتظاری نمی داشته است چنانکه فرموده :

اگر چه تانیر تازی خورده نهی
 دهد نو را و از تیر و نیکو
 بگوهر شود باز چون شد بزرگ
 برونند کسی در میان حریر
 میهنه را پروراند به هر
 نترسد ز آهنگ پیل منبرگ

و باز در جای دیگر راجع به تانیر اصالت و تواد فرموده :

منبرگی بود نا تا شد گیسر
 گیسر آنکه از گیسر یزدان بود
 تواد آنکه باشد ز تخم پسر
 تواد کسی دهد بی منبر
 یزدان به پسر است و بد نشنود
 سزد کاید از تخم پاکیزه پسر

و مضمودی را که فردینک گیسر یاد شاه پروریدین عبارت میماند بود :

((مرکبی که با راگ بود در میان از بهشت محاربه حضور داشت در لسن جنگ به چو چو من الوجوه

معالجانی حاصل نکرد))

(۱) طبع (۱) اشهر (۲) موه

سرد و سی گلی و جامه و مؤدب تر پس من ذیل مقرر ماید :

کسی گوید اود منبر با تواد مکن ز به نیز از کم و بیش ماید

ولی باز با نام این متفاندانی به اصالت و تواد داشت معیذا به لزوم تیر به کاملاً قابل
 و اشخاصی که در تیر به و نا تیر تیر شده چنانکه مکرراً فرموده :

جوان ار چه دانا بود با گیسر
 بد و نیک هر کون با بد کنده
 جوانان دانند با گیسر
 کسی گویند مؤدب روزگار
 ای آریا پیش نیکو منبر
 ز هر سو و نعلی باید چندی
 نگرند بی آریا پیش منبر
 نباید بهر کار تر آریا و ز کار

حتی در این موصوفه بعد روی دلیق شده که غایت بکفر تیر به زیاد تر را هم در حالت داده
 است :

هر آنکه یک روز زاید به پیش
 خرد طبعی او را بسود نیز پیش

در همین ماده نظایر صی نیست :

((در بعضی مواضع باید مهند - لورانت و یا بعضی مقاومت نمود - نام مرگ جنبه))

در تیر کارزار هم مختصرا گفته شده که :

((فتح نعمت خون است))

سرد و سی بطور کلی فتح و کسب شرف و بزرگی است خون و به نیروی شهنشاه

امکان میسر میماند چنانکه مقرر ماید :

چند گفت آن سر بلند سرد دلیر
 که گریه سردی جوئی می
 ز بد ها نباید بهر مهر گیسر
 چو پسر آید عزیز کار گیسر
 چو ناگفته بر آید به نره تیر
 رخ تیغ خنده و بنوی می
 چو پسر آید عزیز کار گیسر

(۱) مایه

باز در همین بند ناطق است چنانچه :

در هیچ موقع اجازه داده نشود ولو بحرطان باشد با دشمن داخل ارتباط شوند و بحر
گونه تشبیه و تمثیل بهمان صفت و غیره باید یا گویا جواب داد :

سرودوسی چنانچه طلب را با خط به بیچارترین و بالکریط امر میکند .
چون دشمن بفرستد خود با بلور تو لشکر بیاری و بریند کوس
به گفت آن گزافا به بیکه رای که به داد را نیست به اندازی
نوباد دشمن به کثرت مجوی که با آتش آید آری مجوی
ولی همین بند ناطق کشتن یکجا و فراوان دشمن را که برای تسلیم می آیند منع
نموده و در ستواری برار جلب آنها معین نموده است سرودوسی هم چنانچه
لم تسلیم فرموده و راجع به یکجا مجراید :

فرستادند شعریا را کتبسی ز بی دانی با اندوی هلی
کرانند به زین گونه هرگز نشود بگرد چنین رای هرگز نگردد
بر محترمان زین نسلی بسود به عهد ز سرودم گسرای بسود
و در دستور رفتار با کسانی که تسلیم شده اند میفرماید :
چو خواهد زد دشمن کسی زینهار . تو زینهاره با غریکه مدار
و گسراینی جوید و راستی یعنی بداند آن کسان
از او بازستان و کینه مجوی نکند از او می آید

که در این اشعار علاوه بر منع کشتن خط تشبیه و آیه و آنرا را هم توجیه فرموده است و این
رفتاری که دستور فرموده از لحاظ سیاست جنگی منافع بسیار دارد :

و باز ما نظیر که ناطق کشتن و اذیت نمودن مجوسین را هم ذکر کرده سرودوسی
باز کلامی مستند و فرموده است :

نه سرودی بود چنانچه آموختن بزرگوار آورده را کوفش

بالاخره در همین بند ناطق خط اسرار عملیات را جدا در مرتبه از طایعات نظامی
توجیه و بهت نموده مخصوصا به درجه ۶۲ همان ناطق جلب می نماید که در آن
موضوع اشعار تیردن کوچکترین اطلاعاتی را برادر صاحبان به موضوع تراضی و بهت
نموده حاکم بیان نموده و بالاخره به گونه صحت و سادگی را که از آن اطلاعاتی فراوان
نمیستد آید استوعاق شده است سرودوسی و اجماع به خط اسرار اصولا قول العاده
شور و در غالب نصیحت شاهانه این موضوع را ذکر کرده و از آن خط به ذکر دلیل و
برهان استدلالات بسیار فرموده است :

سخن هیچ سرای با راز دار	که او بود نیز عساز و سار
سخن را نواگنده دانی می	بگشتی پراگنده خوانی می
چو راز ده شهر آنگاه شود	دل بخودت می داری بسود
بر آتش می و سر سبک خواست	خردند گز جوئی به ناست
چه گفت آن سخن گوی پاسخ نبوی	که دایره دارد بگشای گوی
اگر جز نوداند که رای تو چیست	بر آن رای و داند به پند گریست
زبان را بگشاید از پند به ن	نمیاید زبانی را به عزت به

و حتی برای فرماندهان دشمن بهت میدهد که مثلا چنانکه میفرماید سرودوسی و برای رهبران

حرب خود بیان کند چه نمی بایستی مواظب بود :

مرا بگشاید که با کسی نوبار آید زن

(۱) در فتوح عثمان رهبران را تحریک می نمود در واحد های کوچکتر آیدان :

اگر دل تو است که خا را نسود
 سا ندنیا آنکارا نسود
 اگر چند نرم است آواز نسو
 گشاده کند بزم واز نسو

و مخصوصا راجع به دولت دربار و یگانگان فرموده :

هر آنکه که بگشاده شد خوبتر تو بدانت را ز کم و بیش تو
 از او خوبتر را نکند آریا در سپو ویزیدار و عیار با نر
 جو پناخت آواره سا صان نسو توانست بدی کرده بر جان نسو

ماده ۲۹ همین نظامنامه یعنی آخرین قسمت وظائف کلی رؤسا و عهد و عاهد جنگ بر
 روی برگ و اگر در همین در حکم گفتو کرده در ضمن آن چنانچه :

((کسانی که استعفا و جدا کرده اند باید هر چه زود تر معین باشند بدین اعتبار اگر ناقص
 کردند و لی لازم است اصدا ی آنها با تمام تسهیلات لازمه و در عهد و عهدی بعمل
 آید زیرا نتیجه قاضی می استعمال باد آنها نصیب و تسهیلات رود از بر واقعی آنها
 میباشد))

نموده و سعی گفته از آنکه در خصوص پادشاهان فرموده است :

کسری کن آرا که در پیشتر تو سپهر کرد جان فرید اندیشتر تو

راجع به رعایت دادن پادشاه به انحصار غنایا فرموده :

محبتی بر هر که رنجت از دست و اگر چند آید گجت از دست

و عا نظری که در میان ماده ۲۱ چنانچه علاوه انواع جز دارند به بعضیها و -

در عهد داران و فرانس که علیه در غشای نوری العاده از خود برز داده اند لیا ادا ل

چنگی بد عهد فرموده و مخصوصا برمت پادشاه را بر از حدت لازم دانسته و امر چنگد :

در این خصوص فرموده :

چون کسی نماند پادشاه کن
 همان تا خود رنج لیکن کن
 هر آنکه که از پسر نورج نرسد
 چنان دان که رنج از می گنج نرسد

و حتی نظم قائم را فقط برای حد اکثران توجه چنانچه :

هر آنکه که از دهنش لیکن نرسد
 سخن گشنگ گشنگ نرسد
 غیبت بر او پسر کو چنگ چنگ
 پسر دی دل از جان نرسد

و حتی موضوع ستی را در باره بازماندگان خطرین دستور چنانچه :

هر آنکه که شد کشته در کارزار
 فرود خورده و کوه و بود پام گوار
 چون با صبر و شکر بخواند و پسر
 درم پسر کوه و بود ناگزیر

بعلا و راجع به کسانی هم که بد کار کرده اند عیبت را در میان سخن توضیح فرموده

چون کسی که کرد پادشاه کن
 و گریه کند نیز پسر خا کن
 هر آنکه که در جهان جز کند
 نهی مرا و راجع به پسر نرسد
 جز از بد نماند مالتا بد
 چمن از ره داد دادن سر

چنانکه مصلحا ماله شد نکه نیک که از وظائف اساسی فرماندهان را بر دوشی در

آن ضرورت در حدود و مائل موجود و ناگت گذارد و بطور کلی صوم آنها هنوز هم بقوت

خود باقی است و لی گذشته از عهد اینها نکه که به اندازه عهد فرموده و سی را مالمول

صوم فرماندهان نظامی دنیا به نام آنست که دستور و نظارتی بخصوص برادر مراد

چنگ (هم از فرمانده یا نظامی) بهان فرموده که حلیف آنها بر از قرائت به دولت

(۱) فرزند کوچک (۱۱) پسر (۲) ناچار

وایس بود و گمانیک در صادماتی کوجت یا بزگ ظهور دانسته اند و طاعت آن نکات را
 منکر نمیشدند و بعد از درین حال در محبت از کتب و نشاننامه های که تا کون پند
 احصا نمائیم نموده ام جز در نشاننامه معظم درجاء دیگر شکر هیچ از محبت آنها
 ندیده ام من باب طبع چند جمله انرا یاد کرده ام تا درین جنبه :

- ۱- برای آنکه در موضع جنگ با کسی خطا عا یا پی را کسار نگذاشت بفرماید :
- گفت وزم چون بزم بفرمایم ^(۱) بر میان بروی ماند این دایره
- ۲- در حال احوال خصام دشمن ناله جایز نیست :

و گریه و بیاری و حد بگذارد و لا و گمانی بستی ببرد
 ۳- وقتی نهاد هم نهاد در کار جنگی جمله و کتاب کرد :

ز راه غم خورد هیچگونه مطاب ^(۱) بهیسا نی آورد و در کتاب
 که هرگز که نیز که بوز جنگ ^(۱) نباشد خوردند با رای و شک
 ۴- بطور کلی با کسی مانده بود و داخل را نباید رفت :

چانه گزین در مع کسار کرد به پیوستگی هم به شک و نبرد
 نه نبرد نه سستی بکار آمد و در ^(۱) غم باد جان ترا و غمسون
 ۵- هنگام نبرد نسبت بدش را با حایز نبود و با کسی سر نیزه را با طلب او آسانی داد :

همه وزم را دل بفر از پس بزم ^(۱) زن دشمنان چنان از پس بزم
 در این خصوص از کتار چنان آسانی هم میکنند که :

لا بد دشمن رحم نکند و منی رحم نماند //

ممنوع از قتل میزماره هم گفته اند :

((نوحی یا دشمن را تار کن که عیال جی بجز گریه ندانند باشد))

وقتی میاید خدمت کتار فرمود و منی و شکام روح کلام او با ایس با تا نصیحت زبانی
 و آسان را بطریق جاوره عا لاً بر اینک فرمود و میفرماید :

کنه را وقتی از دشمن دور کن که در دست آمده باشد و فرموده :

بلانک آفرمان بجهت از کین خویش که نصیحت میکنند به پالین خویش
 ۱- در وقت آرایش و زینت خود را با اسلحه حمل آور و همچنان سلاح را از خود دور کن :

صلح کن آرایش خود ببرد و ^(۱) سزد گفت لب نبرد آید بکار
 ۲- خطرا را به عنوان آفرینا بر استیصال کن :

هر آنکس که گمرد بدست ازدها ^(۱) شد او گشته و ازدها شد رها
 به تنه اکی و زم نرا ازدها ^(۱) جهت چو جود نهاد رها

۳- در موضع بزم دشمن از جنگ مجالشده و جنگ را به او تمیل کن :

بجنگ انگیزی شو که دشمن ز جنگ ^(۱) بزم بزم و دست گیرد از جنگ

۴- دشمن کوچک را هم بروی اهیست که او از پند روزگار پند ببرد :

ندام کسی دشمن غم غم غم ^(۱) بزم کسی از پند روزگار و

۵- دشمن را همچو لاله نادان شمار و لو هر قدر هم کوچک باشد :

که دشمن اگر چه بود غیور و خرد

مرا وایه نادان نباید خرد

۱۱ - از صاحب باره برده بگرا ن باید تجربه گرفت و استفاده کرد :

چون کسی که بکار ریخته است آب

سازد خردمند از او جای خواب

۱۲ - در انزوم و جد غمنا نهی :

خردمند گوید که در به سرای

چون فرمان دو کرده نباید بجای

چنان چون به غمزد که خدای

بود بوم ایشان نصا له بجای

چون کسی که گشته رای راست

بغیر خود خویشی و زنی نکست

که همین مسئله اگر در سطح جنگ بین اقلی متغی از اینده^(۱) نهاده و نهایت بکردار مدتها چهار

سال محفل غده و آنچه نامهای و تلفات را حاصل نمیکردند چنانکه بالاخره هم نسا

این نکته صلی نشد و فرمات می دادند را برقرار و به مارشال لستر و کار کردند مؤلف

به مغلوب نمودن متعدد شدند .

گویی تا پلئون هم نمید پیورده است که : برای مبارزه الزم صافل وحدت اراده و -

فرمان است .

۱۲ - در موقع لزوم کهن او را در ناسرما و به شکل مؤلفت نوشیدیم حتماً اگر او را -

بسیار از خود نوی نویده بانی و بی در میان حال تا سرانجام حفظ کین :

چون نویست دشمن به بیانی به چیز

تا ز و هر دو از هم جای نیز

نباید که ایمن نوی از کین

بها پانصد آلوده در دست کین

که دانازد این داستان بزرگ

که نیروی که بکیزد از جنگ کرک

نباید که کرک از پس در کند

که او را همان بخت بر کند

۱۱ - نیروی دشمن را هنگام نرم گشتن بر سر کین :

ندانست در کار رفتن ی کین

بخت بیرونی گزینا به بین

بگشتا رنیزین بگانه سرد

بگشتا به هنگام ننگ و نبرد^(۱)

برو و هنرهای و بنر غراژ کین^(۲)

سخت هر چه با غد بانی^(۳) کین

همه کنار اها را سرانجام بین

چونید خواه چینه آمد دام بین

بدان که بطور کلی هر وقت دشمن تواند بی جنگ در خود ندید بخیله و بپوشش میدهد :

در آغوشی گوید اکنون همی

نبرد نشستن بیا بون همی

چون دانند که ننگ اندر آمد نخب

بکار آورد رنگ و بند و نسب

۱ - واکذاری کار به انتحار نالایق بطور غریبای هم است :

دشمن بی آرز را ساز جنگ^(۱)

که چون باز جویی نباید جنگ

بدشمن مهارد نوا دوست وار

دو کار آید بی پیش در غار

صلح بود در کارزار آورد

همان بر نور و بکار آورد

چنین گفت غمزد که این داستان

نمید و که مانازد از داستان

که هرگز به نادان بر پناه و خرد

صلح بزرگی نباید مهره

چون از نومشاند تن آسان شود^(۲)

و کربان خواهی فرسان شود

و در جای دیگر بطور کلی فرموده است :

چند گفت آن خردمند بهرین سخن

که گریه بیا ن را نشانی به بین

بگشتا کار آید عروج و در^(۱)

بگرد فرنا بهاسان نگرده

۱۱ - می کید دشمن را در متعلق بی آب و قطعی محاسره کید و رتبه بد و ن هیچ

زد و خورد با صرف توانی تسلیم یا معذور خواست شد :

(۱) بطور (۲) چشبو (۳) میلان (۴) نالایق (۵) کین

(۶) مالیت



۱۲- در هر فصل تمرینی معینی و کند و خطا است :

پنلوک نوووردنی کی بد لید که کند و و منی کی

پهلا ۽ فردوسي بطور کلي سٺي راڌ منجهن ٿا هيند . خصوصا دربار ۾ فرماندهان

چٹا کے غریب

ما نا تنهید ی که دانا چه کفک

چو راز سن بر گناه از لطف

که هرگز که کردو جهاندارست

چنان هم که در خانه‌ها کند خط ای چو سستی کند پست کرد، برای

۱۱- بلند سعی کرده دشمن را از اراضی سرخار کرده زیرا هرگز واصل آفتا دل

است فردوسی برای بیان طعنه از قول خیال به سرک بر روی مکی بحث نموده.

3. **Results**

تولید و آن را با آن را

ۛ مگر اچان دلیر و شہید

۱۵ - رحمہ اللہ علیہ علیہ السلام سر خود است :

نہاں جوتہ پکڑن ورنہ کسری

۱۰ و سوازیلند برگردانده شود

وگر عطر رحمت^(۱۲) نہر آور و

وجہات دیگر باز سمجھو :

ز دانا نوانهدی پس دامنیا ن که برگردد از گنجه پاشنا ن

که گروهی دیگر از نویسندگان و گردان و گردان و گردان

(۱) مصر (۲) مجسروح

۶۶- از دامن نایب انتظار را بحدود

ز د لمن نه اید مگر د لمنې پوځام اگر چنه لمنې کې

ز دامن مکن دوستی خواستار و گر چند خواهی ترا شریار

۱۷- چھوٹے سے خود را نفیوت مکن :

کسی و حسن خوشن برود بکشی و زین نام به گشود

یکی داستان زد بر این شعر که در سخن دارد ارچه خرد است و عوار

که ای دایه بچه مهر نرسد چه رنجی که جانم نهایی بود

پکونی و امرا کی پرہنسر نوی برشوی جن وی آید پر

نصیبین کہ آپڈ ٹرہوی جنگ جان پروانده آرد پھنسکے

نہنی کہ پروردگار بلندے نیند ز پرورد، جز در آرد و جفے

چنان دان که نوشهروان قباد با عذرتان چنین کرد و

۱. هرگز اطلاعاتی ننهد

که چون باز خواهد که آید بکار بد اند پندرها اوکت کارزار

۲۸. سران جنگ با یکدیگر چه می‌کنند و مال و راجی با شند :

زدها نگین مردان مرد نندوز هم از غدا پوز غور

۲۱- اگر در جنگ فرماندهان دشمن را بکشید، پهلای خود را بفرستید و بگویند: کشته شد!

سید حسن محمد نیکون یا نند خان یگورازدم برنا نند

دربارونہ ملک یکذاختہ کیزان زکین دی برکاتند

۲۰- نظامی نباید که در فکر کسب افتد و عینه و هم باید بکار خود مشغول شود. مثلا هر

کسی باید در طریق استعداد و تخصص خود قدم بردارد ؟

سازمانی باشد که با پیوند و یک روی جویند هر دو عنصر

۱ و ازاد سرکس دبد است کا ر

جوان کار آن جسد آن کارای را نوپ کرد مرا سوز جان

نیاید میراث نهد و خسر بود برا من موی روز نرحم بود نهان

۲۱- باید هار کم مجهولت یا دانش بزرگ ملایک ممکن زیرا بجز سرور تهنیت نه واهی

گرفت و نمی کن اتلا یاد دانش صافی با کسی :

چو چنگه بر روی دینا سری	بدینا لکسی ماند این دهری
هم آورد خود معبود بر گهن	بهره ملای تند ی پس زمین

از کس ملای انعام روی چنین نتیجه گرفته میشود که : بر او ظله به دانش باید و بوسع و

محل به پس از دانش نوی تر بود که این جمله امیر نور محمد قهار تا پلئون است و کلا زو بهتر

معاصر او هم در این غسور کشید : ((پرسشی از جهنم : اولی نامی بیشتر

جنگ محسوب است ۱۰))

پای چسارم
 اصول جنس
 فصل اول
 اصل تمرین ((پند منی))

نیوه کارزار برای تحصیل اراده برودش و تسهیل موفقت در جنگ امال حراستکار را الزام نموده

و در سر میدهند که نباید بدین امر اجازه داد که بتواند آزادانه بر سرور ما داخل عمل شود و -

برادر بدست آوردن صحیح نوب راه اخذ ابتکار اصولی که اساسا جزو اصول مسلمه بتایند

جنگ بشمار چساید یا می کنند .

که از آن طه یکی اصل تمرین است و برای مزایای تمرین چنین می نهسد :

نام تمرینها در تاریخ جنگ با معنوی که عبارت تمرینی میشود و رویها دانش مؤثر بود .

اراده او را تحت الشعاع قرار داده آزادی عمل را منهدم و با ناپود چساید .

با بر این میهند و بی ارزش واقعی وضعیت را به بیروی طیف دیگری میسر نمیکند تمرین -

جود و بی باکانه پیشین و گونا تر میرا فتح میسازد و حتی در نا اید آن میهند :

طقت باید تیانت تمرین کرد زیرا وسائل فنی امروزه هرگز را که نتواند بجا لا کسی تمرین کند

گرچه با رتبه نوب و شعری وارد مرحله حله شده باشد معدوم چساید باز در جای دیگر

بمبارت دیگر مزایا و لزوم تمرین را نیوه کارزار نویسد نموده و تذکرید مذ که برای تحصیل موفقت

معالی باید بوسیله شکست دادن به دانش پیشروی نمود و او را جبر و محبت نشینی کرد .

تمرین این نتیجه لطیف را میتواند بدست دهد - بخلاف و راجع به تعوی تمرینها از -

کنار سرداران یکی دو نفر امیر ارشانی کرارا در کتاب نیوه کارزار گواه میارند از آنکه

چنینست که :

آرشد و نه نالی گته : ((حرکتی که در جنگ منتج به نتیجه مطلوبه میشود و آن را می

که از همه زود تر و بهتر میشود هر چند حرکتی نوعی و حله بدین است))

و بر آنکه جمله کوتاه خود را باورد از قبل ((کار و تسو)) نقل میکند که :

((هر که میخواهد فاسخ شود باید حله کند نه دفاع))

و باز بر آن آورد که جمله کوتاه تر از قبل ((دوستر)) می نویسد :

((همیشه فاسخ میسر نمیشود))

برابر درجه اهمیت نمودن از قبل در آن گویید و بگویند :

((ده پانزده نفر نظامی که با سرباز حله میکنند به صد نفر از افراد دشمن از نظر

دارند))

اما سر د و سی و حوالی هزار سال قبل نوحه باین اصل را در میان ملتی که

وسائل امروزه وجود نداشته و بدون آنکه مدرسه سخن بهر با مدرسه ارکان حرب را

دیدند و باشند بر روی استعداد خود اعداد فرمادند همین تشخیص داده و با -

ناجید ن کله پیشد منی بموس کله نمود که با هم از این یکله بعد حواهم نامید

این مطالب را بطریق ذیل توبه فرموده است :

هر آنکس که در جنگ پیشی کند همه رأی و آهنگ پیشی کند

نویس روزی آید منی کسی صورت بهت گزیده چو منی کتی

و چون مطالب نام گذار میشدند نامی و دستورات خود را استدلالی بیان میکند

در جاهای دیگر میفرماید :

هر آنکس که در جنگ پیشی کند با خود ناتوان رسد آمد و

چنین است گزیده گزینست چو نرسی نمودی یعنی در وقت

که در این اشعار صراحتاً بدست گرفتن اینکار صلیات و نفوذ و طبع برداشتن را در میان پیشد منی

میان فرموده و مسلک و پراختیا را جمع به عهد دفاع که روحیه مدافع همیشه خراب

بود و هیچوقت نتیجه فاسخی بوسیله دفاع نمیگرفتند فرموده است :

چو دشمن به دیوار گشود پناه از یکا و و گشودن ترسد میا

شکست دل است او بر این نارمان گزین پس شود یکا ن نارمان

بعین و برای ملتی هم که وضعیت (زمین و دشمن) امتداد طریقه دیگری را (بنویسد منی)

الزام میباشد و متوجه شکافی غش میان جنگ ایران و ایران و توان میان فرموده است :

مولی است که نوای ایران و ایران در به اراضی کوستانی مقابل به دیگر صد آراضی

کرده و وضعیت زمین به جهت اجازه پیشد منی را تعهد همه بنا بر این تا چار هر دو طرف به

حالت دفاعی سیاسی و مختصر اندام پیشد منی طور نمایان خود هستند .

دو انگیزه برین اندر آورد روی همه تا داران پس را بجوی

چین لیستاده به و زور به شب تو گشتی بی را بجهت لب

همی گفت گود و ز کرجای خویش میا و م بدیشان نغمهای پیش

میا اندر آمد پس بشت منی نما شد چو زیاد در وقت من

سر د و سی خطر را نور از طلب را که تا پلکان طالبان کار میرود در اینجا ذکر داده است :

شب و روز پس پای پیشی میا همی جسته نهک اختر مور میا

که که تا روزگاری که به اشراست که است و چنین ترا در خواست
 کجا برودند باد روز نهم که چشم سوزان بود و بگرد
 بر اینسان به نام مکر و سنگسار بگردانید اند و آرام به
 در این اشعار از لیل گذر فرموده که بنا به وضعیت زمین اگر از این موضع حرکت

نمایم و در زمین این محل را که هم پست بوده و هم نقطه مهم خط رجعت میباشد
 به دست آورده تمام لوازم را خواهند برد بنا بر این با وضعیت خاصی مترصد بود
 که با دشمن اندام به پیش قدمی نگیرد و با باد مخالفی بطرف شمال رفته و دیده بانی
 آنها را دچار آسار سازد آنوقت با استفاده از آن اوضاع به حمله صریح امکان
 پذیر خواهد بود .

اتفاقا در نقش ایران هم ایران چون که رادر نظر داشته چنانکه فرموده است:

ظان روی ایران باد و دوشم که کلاوز را دل بپوشد به چشم
 کند کند پشت پرده را نداند به کس اندر آرد به پشتر زرا
 باز در اینجا مسئله مانور از طرف را ذکر فرموده که پس از چند روز انتظار که پیش قدمی از

هیچ طرف صورت نگرفت پس از که حیوان و کم تجربه بود نزد کسوا (پدرش) رفته و
 تقاضای شروع تها را میکند .

کسومند و ملاطفت او و مایل به پیش قدمی در آن موضع را بگذر و ننگه گذر زرا به
 طبع ذیل بیان میکند .

همی خواهد این پسر کار آزمای
 پریشان در کرده ز کوه
 یعنی تو کویال بگوید و ز را
 که چون در نوبت همی میز را

بازن از این نصایح قانع نمید و اطاعت امر ننموده از چند در آن موضع بصره فرستاد
 اتفاقا در نقش ایران هم تقاضای شروع تها را میکند او هم همین اینکه لیا و فرماندهان
 ایران را از دست خود و لاختر مری میکند و بعد از آن زمین را بطریق ذیل توصیف و
 پیش قدمی به آنها را می جا مری می نماید و میگوید باید صبر نمود تا ایرانیان در اینجا
 مبادرت به پیش قدمی نمایند .

چهارم دولت گریبان و نوبه سر از آید است کرده گروه
 ز هر سو که جوی بد و راه نیست براند پشکن رنج گناه نیست
 بگویند بیا به بدان تا مگر از آن کوه باره بر آرند ستر
 گرمانده گردن و شمشیر کند بخت اندر آن پند می کند
 چو از کوه بیرون کند لشکر یکی هزاران کم بر صحر
 چو دیوار کرده اندر آستان چو پسرهای حان بر آستان
 بر ایشان بگردد همه کام ما بر آید به خورشید بر نام ما

ولی با تمام این نصایح هومان خیره سر قانع نشده با یک سرجم بطریق مخطوط ایرانیان
 سرود که مبارزه نماید در خط پاسداری ایرانیان بوسیله نگهبان به او امر به توقف^(۱)
 داده شده و بعد طلایه که حاضر میشود و مقصود او را میبرد بوسیله نرجان^(۲)
 به او میفهماند که به موجب امر خود رز از اجازه جنگ نداریم اگر خیلی اصرار داری برو و نزد
 فرمانده لیا .

(۱) کتک چمی (۲) شرجیم

فصل دوم

اصول لغوی و نحوی

یکی از اصول علمه و برگشت اصل لغوی لغوی است که نحوه کارزار بر این علمه
توضیحات با لاخره مینویسد :

((لغت از لغت نه لغت اندام لغوی صادره نفس است بلکه افعال
لغوی روحی از است و جمله پس از مولفیت و گفتار نا پلئون را بنا حد ما رود که :
((لغت مملویت است که با حد مملویت میگردد))

در کتاب لغوی روحی مینویسد : با لاخره ما بعضیها با تکیه و ساقی مکه باید از کجاست
بروزات علمه لغوی و مولفیت تا باید سقا کونین کنند که لغوی را بحال مینویسد و ادب
و محرم نگاه داشته هر خطه و نمون (پیشه منی) از ادب و مولفیت آنها رسوخ داده مخصوص
از اینجاست مینی لغوی جلوه کرد تا باید :

و در خطای را جمع بد مینی مینویسد :

بد مینی که منبع اصلی آن لغوی است در واقع لغوی نفس است و جماعت بنظر ما بد -
بد مینی انسان را با مینا امید و سول داده از لغت و طبعه عا جز مینا بد -
هر لغوی باید تپ مینا بد و هرگز نباید فرماید می حد را یک لغوی مینا بد مینا بد
نمود .

فصل دوم در لغوی ۱۰۰ سال قبل این اصل را در لغت مینا بد لغت مینا بد
کرا را با ن کرد لیل و هر عا مینا بد مینا بد لغت مینا بد لغت مینا بد

از آنچه مینویسد :

هر آنکس که در مینا بد و لغت
هر آنکس که لغت مینا بد کند

و در جای دیگر مینویسد :

بدل لغت مینا بد و لغت
که لغت مینا بد مینا بد

و با مینا بد لغت مینا بد و لغت مینا بد و لغت مینا بد و لغت مینا بد
مینا بد :

ز به تا لغت مینا بد مینا بد
جوان مینا بد و لغت مینا بد

و مینا بد لغت مینا بد مینا بد لغت مینا بد لغت مینا بد لغت مینا بد
لغت مینا بد لغت مینا بد لغت مینا بد لغت مینا بد :

دل و مینا بد مینا بد لغت
جوان مینا بد لغت مینا بد
بدان مینا بد مینا بد لغت
مینا بد مینا بد مینا بد لغت
مینا بد مینا بد مینا بد لغت
مینا بد مینا بد مینا بد لغت

(۱) لغت (۲) لغت (۳) لغت

و باز در مورد اندیشه مغالطه بطریق ذیل سخن رانده :

کسی را که اندیشه ناخوش بود ... بدان تا خوشی را ی او کثر شود ^(۱)
 همه همی خوشتر را چنان کند ... بهتر گردد شد رسوا کند
 و برای تلخی به داشتن رو به خوب بطریق ذیل توجیه فرموده و باز ذیل جاریه :
 بد و نهک هر روز زرد آن بود ... لب سرور باید که خندان بود
 سراینده به پا خور و لذت بده بهش ... تسبیح روز با را منور خنده بهش
 چون باد به بکاهد بکاهد روان ... سرور گیرد اندر زبان ما شویان

و اما تصور رومی شود که بر حسب تصادف و واقعات ممکنه اما با حده
 به سخت ترین مشغلات بعد از محاربه از جهت بی خوابی و تشنگی گسسی
 و گرمی و خطر محاصره و چارند و طبعی است که بآس و راحت و بی
 اختاری بر آنها متولی خواهد شد در این وضع مرمانده بخواهد آنها را روحیه
 داده حده در همان وضعیت آنها را قابل استفاده سازد چه کلام یا معجونی را بهتر
 از کفها و ذیل خواهد یافت :

همه روز را سوی یزدان کند	دل خویش را بسا د و خدا ن کند
بجز نماز دمانی و حرام نیست	از این زندگانی نیایی توبه نیست ^(۲)
جهانی کجاست ^(۱) که نیست آب سرد	هر روز برودل چه داری به درد
نه آبی بینی دید پی رنج نرس	نهاد زمانه بر این است و بی
چو خواهمی که رنجی بسیار آید	بگوئی چو در بیکتر که آید
چو کوشتن را شد تن زور طرد	نبارد سراز آرزو ها به بند

(۱) بد نیست (۲) کج و سخنی و خوار (۳) صراحت (۴) که

و اما بطوریکه تا پلنگ و سایر سرماره ها بزرگ دنیا موانعی که حده آنرا در همه موانعی
 نبوده با اساسا کارها را خطی در پیش رانده اند که وسائل مورد فیرانی بنظر میرسد
 همی چنده اند که به وسیله توجیه روحیه نسبت آن تلمیح را حیران نماید و سرور
 هم کرا را این موصوف را خند کسرو با اهمیت خاص تلمیح مکرده و در نظم داستانهای شاهانه
 چندین بار این لیل مبالغ را جسم و در آن لیلی از طرف فرماید حال بیان سمیت و از ترس
 بحسن استیلا آنرا تلمیح میباشد که مانند تلمیح بگر رفته نور مولها را غنی صال هیچگونه
 نیکی در حقیقت تر آنرا بر او خوانده با لی میباشد چنانکه از قول پیران سوداران و
 پیران شکستی که از ابرایشان دیده اند مفرط است :

(مولیست که نشی توان شکست خورده و پیران میخواهد روحیه آنان را تقویت نماید
 زیرا تنها وسیله همین را یافته و برای این مقصود صا به خطب شینی را که موصو ما بیشتر
 شامل تلقات و محرم شدن ده میباشد سودا را ترسان و برای تقویت و التیام روحیه آن -
 حده نکات را بکار میرود که بهترین و شریفترین روحی به لشکر شکست خورده میباشد :

چو پیران چنان د پند لشکر همه جواز گر که درنده خسته رسد
 سران را ز لشکر سزا سوز خواستند ... سزاوان سخن پیرانشان برانند
 چهره گفت کار داده گیسوان ... چه بود بنور و سر و جوان
 نما را بفرموده لشکر سزاها ... چه صاید بزرگی و جاه است و آ
 نمریک نصیب آنها و جسم موفی که با ناه روز خواستند
 به پیروی و سر همی تا میان ... به گیتی برانده پند کا ضا
 مفا خسرتی آنها را اند کردند
 یک قدم کسانند نما را شکست ... کندی بکار از جنگ و دست
 بیان حال لشکر و روحی آنها برانند شکست :

بدا نهند بگرو کزین روزگار
 پیرا ز ایران دلاورسان
 یکی را ز مازنده اندر جهان
 قد گرما بطلب نینین

سوزن کرد با بد ز دل لطیف
 تلوت روحیه و تحریر بیلاوت

چنین داستان آمد از موبدان
 جهان (مهر) با فراز و نشیب
 اجدادی به فتح مطالب روزگاری

همان لشکراست اینکه در جنگ مسا
 کوچک بودن دشمن که او هم از ما و ننی شکست خورده بود منتها جدا جدا محله متقابل
 مبادرت و فاتح شد .

کسی از پسر و پوم و فرزند مهر
 تحریرک تعصب وطن و ماله دوشی .
 بدین روز که بحث باشد جهان
 نگریده به جنگ .

چنین گزیدند پیمان که حسن
 یگانه بروی اندر آرم ووی
 نوید متار که موافق ویا قادی مازنه بخت سر کرده .

گرایدون گیس پیمان بجای آورد
 و گسر هکروه اندر آید بخت
 تحریرک به جنگ .

اگر سر سره سوی حنجره هم
 کوچک گسرفتن مسرک .

و گرنه سرانیشان بر آورم به دار
 اگر سر به بخت گراز گشتن
 نهند به اعدا م

در این اعمار سر و سی طریقه اداره نمودن بدست گرفتن و نفوذ و وجهه بدهد .

شکست خورده را کمالیسان فرموده و دستور میدهد که باستانی به ترتیب منظمه لشکر آید

عمل طلب نینین را برای آنها مجسم نمود پیرا ز غیا خرمایق گونشزد و یسان .

تعجب اطلت شکسترا نموده معایب طلب نینین را توضیح و به فاصله تحریر به ایستادگی نمود

معددا روزی زکرا را طلال زده شکست می بخشد به شرف دشمن را تذکر و ایراد و انتظار .

معا طین کوچک بود و بعدا پیرا ز تحریر به ایراز تعصب نسبت به وطن و ماله ظلم مزم

جنگ را نموده و مرگ را هم چیز کوچکی معرفی نمود و در حالت نیر به پند یک تهدید .

شد بدی را به تمام لیسن صحنها عیلا و کرد که اکثر ارباب جهنی با عید که به پیچ

یک از این صحنها قانع نشوند از ترس اعدا م حالنی شد .

گذشت از همه اینها بخت ایجاز بزرگ سر و سی حسن ترکیب کلمات و با روح وزنده بودن

مطالب است که حنی خابای را هم که مختصر آشنائی به زبان معمولی فارسی دانسته

باشند باوری طنز و تشبیه بلا ارادی چنانچه بد که بهترین روحیه های لازمه برای هر

مبارزی را بملوانند اعمار خود به بند و بلا اینها و بنا به استلا لاتی که در شاهنامه

درج شده به مرگ پوز خند زده و هر نوع فداکاری را اختیال میکند .

مسئله سوم اصل تربیت نوری به شعاع افصال

یکی از معنی‌های اصول نبوه کارزار اصل تربیت نوری به شعاع بوده که طالب فرما می‌دهد
بزرگ مخصوصا در موانعی که عده کثیری در مقابل دانش دانسته اند سعی می‌نموده اند
که با پیدا نمودن نقاط ضعیف و احوال این اصل موانع را تحلیل نموده بتوانند
موانع را حل کنند و بی خود نبوه کارزار احوال این اصل را وایسته عنا صریح -
بدان دانسته و بگوید می‌کند ((نویس که با داشتن آن چنان دانش را با تربیت نوری به
شعاع از پادشاه آورده و مسائل ذیل بدست می‌آید :

اول - ضابطه کسری ثانی - صریح جوی نسوا

ثالثا - نسیم و مسائل

که عده ظالم کبری را از این شروط امکان معرفی نموده و مخصوصا در شرح آن می‌نویسد :

ظالم کبری وقتی عاقل شود که دانش و انما قادر بر این است مریخی را که به او وارد
چونند که علاوه بر موانع و مباحثات با آنکه فقط فرس کند که قادر بر این امر نیست
و باز در آن می‌نویسد :

ظالم کبری همیشه تا به روحی قول اعاده می‌بخشد که بر آن نرا عاقلی اند
چون

و پادشاه که می‌کند که :

عنا نظری که برای حفظ آزادی عمل خود باید از ظالم پیر شدن اجتناب کرد
عنا نهم برای پیران آزادی عمل و دانش باید سعی کرد که او را عاقل گیر نمود
و بالاخره پادشاه این توفیقات با حفظ کامل چنین دستور دهد که :

باید عوارض در صدد عاقل گیر نمودن بود

عنا برای صورت پذیرفتن عاقل گیری و طاعت نکستی را تهیه می‌کند که به ترتیب -
مبارکت از :

۱ - حفظ اسرار تهیه حاکمی که می‌دهد شد

۲ - احتیاط حاکمی که برای مخفی داشتن تهیه های خود از عوام و نجسین است

باید اتخاذ نمود "طاعت حرکات قیام و غیره"

۳ - پوشش قد و عیال که بکار انداخته شد

۴ - پوشش عیال قلمی در تمام مراتب فرما می‌دهد

۵ - و پادشاه پوشش سرعت اجرائیات و توفیق صلاح

این توفیقات خلاصه و مختصر است و شرح است که در نبوه کارزار نوشته و
بهترین حالتها می‌باشد نتواند بزودی آنها را احاطه داشته و در مباحث لازم آنها را
طاعت نماید و به فرس آنهم که نکات آن فرا گرفته شود بزودی فراموش گردد و از
پادشاه هر روز در شرح و تفسیر آن قواعد حرکت الروحانی طاعت نشود که هر
دعا خیر برای پذیرفتن آن عاقل گرداند و در مباحث اخلاقی برای شرح آنها

تذکره و صفت دشمن از طرف دشمنان و برای برآوردن و تفت و روحیه آنان .

که در جنگ ما را چنین و شکاه	نموده است هرگز به ایران سپاه
گنهن کرده از آن لشکر تا مدار	<u>سواران طهریزن سی هزار</u>
اقتضا ب سوار کسر محمل را ناهن می نموده .	

<u>برفتند نمایی گذاشته ز غلب</u>	<u>نه با نگ نهیره نه پول و حلب</u>
----------------------------------	------------------------------------

حسرت گاه تنها نه با وایت سکوت کما صل از نطفه دشمنانها ط برای صفتی داشتن نهی خود .

چو سالار رسید از لشکر برانند	سپاهان پستان هفتار جنگ مانند
نخستین رسیدند به سرنگه	کجا بود در دهانه توران پلنگ
گرفتند و سپردند به یار نیز	نماند از پند بهشتا پند چهر
که دار و چوپان همه گشته شد	صورت ایرانها ن گشته شد

کنش چوپان هم به منشور احتشاحیات بوده است که جادا چوپان بود به ایرانها اطلاع

و شد .

وزان جای که سوی ایران سپاه	برفتند برسان اسب سپاه
<u>همه دست بودند اسیران سپاه</u>	<u>گروهی نشسته گشته سپاه</u>

سپاهان لا اهلای گری دشمن که همه دست بودند دیگر با کرمای بازوید و ن سپاه و نجه

ن گشته بودند .

بنیاده درون کسوفند از بود

نوعیت و فرمانده لا یق که مثل سایرین نبودند .

خبر و برآمد و سپاه از غم سپهر	برآمدند کسوف سپهر
بزمین بود در پیش پیراهن سپهر	یکی اسب بر کنوان و ریهای

به تن بر میوه نهند کبود لهر	سلاح سپاه چون نره سپهر
بر آنند بر غولشن چون پلنگ	ز خواب و ز آما پیر آمد بر تنک
حسی گشت بر غولشن چه بود	که خرم ز یکبار آمد بر زده بود
سپاه به اسب اندر آورد پای	یکبار سپاه آمد از جای
ز گداز و ز غلب آسان نهوده دند	به پره سرای سپید و سپید
بند و گداز بر غولشن کاه سپاه	سپاه اندر آمد لهن و لهران شاه
وزان جای که شد به تزد پند ^(۱)	جنگ اند را ن گزیده کاوسر
حسی گشت بر کرد لشکر چو بود	بر انکشت آنرا که همنام بود
یکی جنگ با بزن اشکد سپهر	که این جای جنگ است با جامی

نذ گسار صفتی که یکی از طبل اشغال بوده است .

سپاه اندر آمد یکبار سپاه	یکی بانگ برخاست از یزید گاه
مرا سپید شد ست از دوار و کهر	بر آمد یکی ابرو بار از سر سپهر
<u>سپهر صورت پالین سر</u>	<u>ز سر تیغ و غنیمت و کمال کم</u>

نجه صفتی و راجعتی در عهد ان جنگ .

سپید . چو سپرد سرازیر شهر	به لشکر که کرد کبود لهر
همه داشت از ایرانها ن گشته دند	سپهرت سپید در بر گشته دند

انبری که از اشغال دشمن به دست آمده بود .

حسی کرد کود و ز هر مو ننگ	زد دشمن پلزد و سزای سپاه ^(۲)
بدان اند کی بر گشتند نذ سپهر	سپاهی یکبار در مو و طبع
سپید نگه کرد گردان نذ سپهر	ز لشکر سپهران و مردان نذ سپهر
بجز کبود و کبود و چند و سوار	که بود نذ سپاه رنج در کارزار

(۱) فرمانده کل قوا که سپید طوس بوده است . (۲) کبود و (۳) سزای سپاه

همه بزرگه سر برکنه بود	زمن سر بر چن گل آفتد بود
دهنده در سر و نگر و نگر کو	رخ زندگان گشته چون آبلو
بد رهی پستو بد پستی پدر	همه لشکر کن پسر و زبیر
چنین آمد این گنبد تیز کرد	کسی غما نی دهد گاه و دره
به چهار گوی پست بر کافشند	سرایه و چه یکسدا افتد
نه لشکره کورده با روینه	همه پسر و خسته و پشیمه
از آن گزیده لشکر سوی کاسه رود ^(۱)	بر افتد بی پایه و نثار و پسر
سواران ترکمان پس پشته طو	بوان پسر ز کین و نهان پسر و پسر
همی گزیده پست گنبد زایر	پس پست پسر جوین و خود و کسر ^(۲)
نهد گریه تکه اندران پایدار	همه کوه کردند کسره ان حصار

نوبه به کوهستان برای تظیل خلیر

سر و صاعه مردان و اسبان جنگ	یکی رانید هوش و نو خور و رنگ
سپه از پسر کوه گشتند پسا	سده مانده از روزم و راه دراز
ز هاشمون سپید چو پیکر کوه	ز پیکار ترکان بی اندوه شد

اهل کوهستان در غلبه توده افش از شجاع در دست

سراوان کم آمد ز ایراها	سر آمد خرونی بد و از جان
همه خسته و پسته بد آتش زیت ^(۲)	بد آن خسته پسته پلید گریست
نه تاج و کلاه و نه پسرده صبرای	نه اسب و نه سر و نه ان جنگی جای
نه آهباد پسر و نه پرورد گسار ^(۱)	نه آن خستگان و وا کسی خواستار
پسر پسر و زار و گسبان شده	ز این خستگان نیز بر جان شده

(۱) رودخانه لپست (۲) حصار و آنچه که نیریز می پونند (۳) سرور (۴) شاه طاعت سوار

کشته خود آهنین هم پستی اوقات صفتی

بد خستد

چنین آمد آهین و رسم جهان	که کرد از غنیمت از توده لرد نهان
کسا با خود سرده بازو کند	ز نیزی و ز پستی پسا ز کند
سر و درانیم و در جنگ آفر	چه دانیم باز آنکار از راز
ز پاد آمد و دست خواهی به کرد	چه دانستی که با توجه خواهند کرد ^(۱)
دهنده از ایرانیان گشته پسر	و کس خسته از جنگ برکنه پسر
سپید ز پیکار دیوانه گشت	دلیل با خورده و پویگان گشت
پشتگر که اند و می و خوا پوزم	سپه آفریده پستی رزم

نکو عرصی غما لپ و صبا دلی در پست ان جنگ و اثر او

چه خواستی که چند ان زار بر کنست	نخستند پیکر نه پیدار گشت
جهانده کسور ز با پسر و پسر ^(۱)	نه پسر و نه پسر نه پسر و نه پسر
نه آن خستگان را به پالین پزندگ	همه جای لم بود و خوضن سرنگ
جهانده پیکان پسر او آید	نکته دل و راه چو آمدند
یکی دیده پان پسر و کوه کرد	کجا دید گان سوز آید کرد
(از این پسر آید تنه و چهره کرت تا چن برای پستی مانده گان برقرار کرد)	
طیلا پست همی گشت پسر و سوزی	کسریا پست آن در و را در و پستی
یکی نسلداری از ایرانیان	پسر و نه تا تکه پند و پسا

برای ندیم را پور و واقع به شاه یک نفر را مامور کرد

دهد شاه را آگهی زن سخن که سا لارنگر چه افکند بن

چنانکه ملاحظه شد سر و پستی در این داستان کاملاً کلیت حاصل گیری را با بیان صحیح و طبعی که در اثر آن قابل گریز نبود و طریقه ابرار آن با آنکه چگونه با پستی تنه دیده و مل نمود و با آخره تنبه را که از حاصل گیری بدست می آمد با بیان مؤثر و روانی بیان

(۱) و پسا (۲) طبعی

سروده است. محتبها در هیئت کارزار به عرض آنکه این داستان کسی را من باب
مثال برای خدایا لعل گیری نماید آورد از جنگ بین الطلی مثل آورده و مختصرا
توضیح داده است که آنها در (۱۱) ماه مارس ۱۱۱۸ موفقی به خدایا لعل گری -
کامل شدند زیرا نام تهیه های خود را کاملاً تکمیل دانسته و با غول صدها
نوی الماده توانستند بوسیله آتش ده مأمور قتل عام جنگی را خود و مختصرا
نمایند.

شاید این تذکرات برای کسانی که به تباطلات نظامی داشته اند صادر شده و
و با خود بگویند بدانستیم و معلوم بود ولی باید در نظر گرفت که یک پی
اطلاعی از قواعد ما به پی خواهد از ابعاد هیئت کارزار آشنائی پیدا کند باین
است که باید نام این کتاب به او تذکر داده شود و بهترین طریقه محفوظ داشتن
این نکات مهم به نظم آوردن آنهاست باین ترتیب نقل داستان.

اصل چهارم اصل آزادی و اصل

(تأسیس)

یکی از مهمترین اصول تأسیس دیگر جنگ اصل آزادی و اصل است که تا بین و این است که
است و در تهیه این اصل هیئت کارزار چنین است.

داشتن آزادی اصل هارست از این است که طلی و م اندامات متحد و دین بتوان ابرار نظم -
بود را تعقیب نمود و از نول پیروز نماید آمده که گفته است:

((عظمت منافع جنگ در این است که در هر زمانی و هر زمانی که بخواهند قادر بر جنگ
باشند)) «باز می نویسد این اصل که در میان داده بنظر می رسد در اصل
شما صراحتاً زیرا و چونکه تا نام اندامات لازم را امتحان نموده باینهم دین هم که به پیوسته
خود بر او حفظ آزادی اصل اصلی است چنانچه بوسیله مأمور کردن - حله نمودن مأمور
کند که اندامات اولیه خود را تغییر دهیم.

ولی صاف نگذاریم است که باین صفت دین را دین و خشتی نمود و این است که در -
حل اصلی تغییر داده شد و پاشید.

پس از این گفتم که برای آزادی اصل و اهمیت او فانی شد و گریه شد که مجموع
اندامات که باعث حصول آزادی اصل شد هارست از تأسیس است.

و بعد تا بین و توضیح نمود و چنانکه در ماده (۷۰) نظامنامه دستور موقتی خدمات حمرانی
تا هم دستور استیضاح است: از تأسیس خدایا لعل در نظر است:

الف - تا چه سرعت و محوطه که فرمانده ارشد برای صد و اجرای اولی
صادره مربوط به قسم خطه لازم دارد .

پ - دیده پانی و مراتب اراضی مجاور .

پ - حفظ فنون از جمله ناگهانی زمینی و هوایی دشمن بوسیله آنترواسلحه
سرب و مائل نیهای و بعد که در همان نظامنامه آرایش تا بین در توفیق و در
حرکت را شرح داده آنها را به رده های مختلف تقسیم نموده برای هر رده و در
تولف و در حرکت اصلی گذارد چنانکه در ماده "۱۱۱" دستور موقتی خدمات -
صحرایی به نام فوه و آرایش عمومی پاسدار ها آرایش تا بین در توفیق را به
شرح ذیل توصیف و نام گذارد نموده اند :

الف - یک رده طاووت شامل دفاع خط طاووت پاسدار ها و مقصود آن پوشش زمینی
است که پاسد نگاه داشت فوه آن متناسب با حمله است که پاسدار ها باید دفع نمایند
و اسباب واحد مختلف انفور را که به اسم تاحله ها موسوم و در دفاع خط -
طاووت مستقر میشوند اسباب مسل و اسباب نا دارای پد یا چند بن اسباب طبعی باشند .

پ - یک رده مراتب (دیده پانی) که تا مرز است نزدیک شدن دشمن و تهدیدات
خط را اعلام دارد و داخل فراوانی است که کتیک جهان را همین یک کتیک جهان
در خط مراتب پاسدار ها برقرار و مطابق دست دهنس می باشد خط مزبور طوری
انتخاب میشود که دیده پانی را تسهیل نماید .

گشتی ها در مابین محوطه نظم کتیک جهان منقول ترصد میباشند .

بالاخره با توجهیاتی که در نظامنامه ها و شیوه کارزار راجع به قسمت تا بین داده میشود
نتیجه گرفته میشود که پانی از مولفیک امتثال زد و غیره از ساعت دور پانفتم هر روز هر
فنون پانی باید در را برای تا بین خود گذارد و سایرین را در راضی و در از جنتها و میدهد
نگاهدانند عدالتی طبعی و قاطعی که پیش آید نباید بکار اندارد بود و سی بخوری در مظهر
تا بین اهمیت میداده که در مورد اسبابی که جنگی را میخواست شروع کند قبل از شروع تا بین
آنها به نام طیلا به دیده پانی و نگهبان ها پانی کار آگاهیان ذکر میشود و
موتیمنان طالب این اصطلاحات تا در فنون فعلی مداول و محتاج به هیچ گونه توضیحی
نیست

طیلا در دستور برقرار تا بین مابین است افلا دهنس که به ساعت دوازده کیلومتری رسیده
بماند تا بین برقرار شود :

جسوسان و شد از شهر صف هر کتیک : سوی او کجا لشکر ادر کتیک
مقصود قرار دادن عدالتی و در دست دشمن است .

جهان دول و لشکر و فرستگ ما شد جهان ادر کرد بکشان را بخوا شد

جهان گفت تا مشبب می شد هیچ خوا پ و ز آسایش را شد و به هیچ
طیلا به پراکنده برگرد دقت شد به مشبب می کرد لشکر بگشت

در او اصطلاح ۱۰۸ نظامنامه دستور موقتی خدمات صحرائی راجع به ساعت قسمت تا بین (تا بین
در حرکت) با عده فوا جوی می نموده :

در ستونهای بزرگ مقدم ترین عناصر بوده جلودار باید آنگاه از سروده قوا دور باشد
که بتواند آرا از اکثر مؤثرات باشد سبک محفوظ دارد .

در ستونهای کم اهمیت چنانچه جلودار با سبک محدود بودن خود نتواند چنین -

حفاظت دوری را تأمین نماید باید لا اقل عدد قوا را از اکثر اسلحه مسلسل محفوظ بدارد .

فردوسی هم در خصوص رعایت مسافت نسبت تا جبهه و نیز گاردن دیده بان و مراتب
محرای در کلبه نظامی لا زمه از راه و پیراه و غیره فرموده است :

<u>نویز از در فرستد به سپاه</u>	<u>همی دیده بان بود پیراه و راه</u>
<u>چشم تا ببرد بکی تپش</u>	<u>طلایه همراستد بید اندرون</u>

و مخصوصا شغ کوشیده که اگر لمس نماید قوای تأمین باشد از هر چیز اطلاع نداشته

و صل جفا او به باز نشسته فرجوا حد بود تا به نبرد چنانکه فرموده :

<u>طلایه نه و دیده بان نیز نه</u>	<u>بجز اندران بعلای نیز نه</u>
<u>ببازی همی بگذرانند جهان</u>	<u>نداند همی ز آساک و نهان</u>

و باز در جای دیگر تاکید نموده و عدد بی تأمین را بکده بی جویان نشسته میکند :

<u>نه بول ز طلایه نه سپه با سپان</u>	<u>(۱) سپاه است محصور و نه بی سپان</u>
<u>نه پیشه همی دامن از هم سوی</u>	<u>پشتد نبرد قیمن با نفوی</u>

در همان ماده ۲۰ نظامنامه حد مانع محرای اما بر تائید قوا را بر روی اطلاعات و صل بعضی

(۱) قویا مقصود از با سپان کشتی هائی باشد که مخصوصا در شب عمل میکردند .

از عناصر مؤثر فیل استخوانی تا جبهه جتنی جدا شد .

فردوسی کاملاً این مسائل را بیان و در قسمت پخش کردن حسیوها شاهی خود را چنین
فرموده :

<u>بهر سو فرستد کار آگاهان</u>	<u>بدان تا نماند سخن در نهان</u>
<u>خبر به بیاید بفرز و نهان</u>	<u>مخبر به در حیدر بی پنهان</u>

نکته که بجز از همه بیرونی استعداد فردوسی انسان را متعجب میکند آنکه فردوسی

نه فقط مانند فرماندهان بزرگ و استادان عالیقدر جنگ طریق حفاظت دارد و هائی بزرگ و -

بر فراز تأمین و غیره را بنموده کوه کا ملاد ستوده داده بلکه در مورد و خطه فرموده بان

هم مانند پند و کمال جوته ضالع و دلیق بوده و من سایر ستاره ها را بیان و ند کر آن -

نکات را فروگذار ننموده چنانچه در موقوف استقرار دیده بان در اراضی کوهستانی همان

طور که در تعلیمات حربی فعلی بتناهی تذکره شده که با پستی صل دیده بان دارای چشم

انداز وسیع بوده ولی نه آنکه در زمینها برزای و بی من موجود باشد و مخصوصا تاکید

میکند که باید پسترا تسلی نبود که از فراز گرفتن درختان را علی کوه باید اجتناب -

نمایند (براهند بر آنکه باعث نشان دادن خود میشود زیرا با بی روحی هم که در لیس

با ر آنجا ناچار موجود است بعد از اجازة خواهد داد که پند روی پارتی باشد بود که

سرنیزه خود را بکوی او فرو کند بنا بر این فرموده شده که با پستی خط الزامی را -

(۱) مقصود از کار آگاهان بطور کلی عوامل استخبارات هستند که برای کسب اطلاع اعزام

میکردند ولی با جا سور را متقلبه نشود زیرا جا سور را صراحتاً بهمن لغت معرفی نموده .

افعال نموده یعنی محلی که در نعلهای سوارزاده بی رن و محلی که محلی از ...
رو به او باشد موجود نباشد .

همین موضوع را فرد و سی محلی صبح و واضح بیان نموده است به ترتیب
ذیل :

یکی دیده بان بر سر نو صبار	نهند همی لنگر بنسار
نهند بر دهنش دانه هسان	اگر بر سر مزگان نراید هسان

طبق نظرات فعلی دیده بان موظف است که مشاهدات خود را برای رهبر یا واحد خود
را به ترتیب (آگهی) دهد .

و اصولاً تالیف دیده بانی و منی شرفراست که برای به اطلاع فرمانده برسد فردی
در غالب از داستانهای خود این نکته را تذکر و طرز عمل خود را شرح داده است .

خلاصه جنگ و من و افراسیاب بر سر رود :

چو بر حساست از دست گورد سپاه	کمر آمد بر رستم از دیده گاه
که آمد سپیدار اسیر افسوسناک	سپاه همی روان همچو کشتی بر آب

در همین بیان فصل سون نوزان هم این نکته را باز وارد نموده چنانکه میفرماید :

حصان دیده بان بر سر کو صبار	نگهبان روز و حصار
کز ایرانیاں کمر سواری زد و	حصان قاضی سو سالار نیر
نگهبان دیده گشتی خسرو	همه بزرگ آمد زو چو
و حسی خسرو آگهی داد دیده بان را که با منی	نی اندر جامع و مختصر در

جواب (کی) کجا کی در چه حال (باشد) مانند داستان نقل میکند .

یکی دیده بان آید از دیده گاه	صحن کعبه با اوز ایران سپاه
که کوه و دیو و دشت پر لشکر است	نوح و رنجه کلبی به بند اندر دست
ز درینده و ز ما درانی	در میان است و هسلان و دران جنگ اثر
به پد است گشتی و نعل صبار	سواران نسا و ز آهن آید از

مطلب دیگر ماده ۱۱۸ ملاحظه ملاحظه نویسنده است .

نکته چندی که اولاً در زیر فرازی - وکیل فرازی و در کتب خود را اجارا چنانکه
و نه این انحصار چنانکه نکته چندی را نمود پس نموده یا یکی از سرپرست بردارد
من این و نه به برکت صحرایی یا دیده بان مخصوصی که در دیده گاه قرار گرفته -
باشد وارد است و به چه وجه جز به تنوع آوری که او را سرپرست گشته نمیتواند

به دست خود را تحلیف کند .

سر و دوسی آن حلقه را هم مذکور و ماخذ سایر کتب پاریت و دلیلی به دیگری در
من مغانی یعنی تا بلوهای مختلف میدان حایه اراده اطفال نشده و با رعایت
این ریزه گاهها اکثر آرایرانان خود را به خطی رسانیده است چنانکه در موطبع
نشین ایران به علت تفاوت تعدادی دهنش (فرازی نوزان) بکوه هسان پناه برده و
به انتظار فراوانندادی بودند در همین میان و آید و گوید و زک از سرداران دهن -
دیده به دیده بان در نزد خود که به دیده بانی صیل دیگری بطرف نوا خودی
و دهنش بنایند . دیده بان انتظار امر نموده و بی ابتدا چیزی ندیده و آگهی بانی
آیزمید عند گذر ز راه و سپاه پناه و متذکر گردیده یکی قطع امید بکند و این
حاصل دیده بان آنرا از طرف راه ایران مشاهده نموده برای به گذر آگهی میدهد

گودرز از اسیر ط خوشحالی ایضا نشود و بعد بسیار داده میگوید بروی من فرمانده کنی
نقجه را آنکس ده و بی دیده همان از تحلیه بستاندیده گاه خود ایا بوده و سر دوشی
اهمیت و لزوم ترک نشودن دیده گاه را بدین ترتیب و تا این درجه تذکر میگردد :

أهيك من أعمار :

چنین گفت بادیده پهلوان
 بکه کن به ایران و ایران جهان
 در سفر مهلت از ایران کجاست
 بد و دیده پهلوان از هیچ روی
 از آن سو به تاپ و شاپ اندرند
 از این گفته شد پهلوان سر زرد
 بنا نهاد و گفت اسب را زین کنید
 نوم هر گم چشم و آغوش را
 همان بسوز و گور نام را
 به بد رود کردن و رخ هر کسی
 بنادک زمین بر سستند چنگان^(۱۲)
 که ای پهلوان جهان تاد پاسبان
 که از راه ایران یکی تیره گزارد^(۱۳)
 سواران در سفر از میان جهان
 به پسران دران گورک پسر یکی
 در سفر گزارد ها پسر یکی

(۱) از طوبی مرغان (۲) از منور ایراجان (۳) از آتش و نور - یعنی (۴) چشمه رحمت این فصل
نمای انداد و در آن موضع خیلی شمه آمده واقع و آخرش که در اینجا هم به بحر سردار
آلمانی رسیده است که ولنگر سردارانگیسی و بی رسد که ناپلئون فشارهای شخصی

بد و گشت گودرز انوشه بد و
چو کمار عاو نو آید پسا و
به پختن چندان ز سر گشته کج
و نای پس جویند به ایران شوم
ترا بر نفسم برم تا کمان
ز بدست من افتون از لبی دیده گاه
سپهر فریاد دیدد به پستان بگوش
بد و دیده پستان گشت گزیده گاه
چو بینم که روی زمین تار گشته
بگردار سپهر از لبی دیده گاه
چندس هت با دیده بان پهلوان
دکسپاره بنگر ز تو به پند
همین داد پاسب که فردا بگا ^(۱)

ز دیده ارغود در چشم بد و
بدان سا ن که گشتی به پاکیزه رای
کزان پس نیازت نماند برنج
به نزدیده شاه دهلوان نسوم
سرت پر سر از دم بجای از میان
پرو روی بالا را پسران سپاه
نماند شدن پس ایران سپاه ^(۱)
بد پس دیده گاه دیده به ار گشته
پسرم آگشتی حق ایران سپاه
نه به دار دل به دروین روان
که اینان به نزدیده ما نسی رهند
پسرو ما و ن رسد آن سپاه

جوابیکه داده بان پستولا ت کوروز جدا ده از ویلایت اوسان نبوده زیرا طبق مقررات عملی
هم چنانکه در ماده (۱۱۹) مداخله ما علوی مقرر است انکیکی منواته پستولا انجوم روسای
مستقیم خود از فرمانده کوهان به بالا جواب گوید اکود وز قسم در آن موضوعی از روسای
داده بان نبوده است.

معمولا برای تاچین ارتقا طواکن و ماندن اطلاع و بهر سر عقل عدل نم نرطه به برای

بنظر انتظامی اعلیٰ پولیس آفیسر طاہرہ نسیم نے سہ ماہی پر غلبہ ہی تربت ہو۔

(المزود بالسر) (١١) ص ٢٢٠

دید و بان قائل شد تا از ماضیات دوره سرعت بخشد و عای خودی را تفهیم

داده و بتواند بهمان وجه هم بصورت بخشد.

فردوسی از این مسئله هم در مزار سال قبل بی اطلاع نبوده و برای آن روز که وسائل

صحی و بخیری امروزه وجود نداشته است برای اصرار طبع در شب استفاده از آنش روز

روز استفاده از دود را تعیین فرموده است چنانکه در ضمن تا کید دامن تا من جفا بدهد

نویسی دیده بهمان و شکله بهمان	ز هر دانی مستطابقه نیای
اگر دیده بهمان بود بهند بسوز	شب آنش جو خورشید کشتی فریز
چنان دان که آن کار کرده من است	نه از کرده هم نبرد صراحت
سپه را بهارای و نه در پسران	زده دار به خود و کز گران

با نام احمیتی که همکاران برای نامن قائل شده است چون تا شروع بعمل شد

دشمن را میتوان دلفیا معین بود و متذکره مستطابقه دشمن و غنطه و درجه فشار

اگر میتوان لیل تفهیم داد بنا بر این تصور داده شده که عده تا جی نباید از یک

صوم قوا تجاوز نموده و دوسوم به پسر را باید تمام قوا عده با احتیاط در دست

داشت تا بعد الزوم در مقام معین و لایم بکار افتند و جی خود لستاد با جی نیز

با جی برای خود احتیاطی را از همان عده تا منبه مظهر نموده و جی دانسته باشند

تا : در موقع تصادف با دشمن در صورت تولد و جی بتواند شکایای حاصله در

جهت را نرم یا نفاذ صحتی را که میرد فشار دهد و واضح گفته است غصه و یاد و

مواقع جاد و خواصل صحت و فرموده خود را بوسیله آنها نموده و با لایحه برای

که انتظار دشمن بی رفته و غلظت دچار میشوند بتوانند از آن احتیاط صرف نموده (۱۱۱)

خالص برآورده را پسران کند

مخصوصا با تا کید نام توجه جنود که باید حتی الطاف و احتیاط را با صرفیای نموده

از جنین پسر و مولی فرماده برای احتمال احتیاط خود مجاز است که بخواهد صحت

اصلی را بدشمن در نقطه که انتخاب نموده وارد سازد

این مسئله حتی برای قوا احتیاطی تا جی نیز توجه شده چنانکه صحت (۱۱۲)

دشمن مولی حد مانت صحتی نوشته شده که :

در موقع حمله قوا احتیاط باید دارها نباید بوسه مبادرت به مطابقت جز قوا خود

را تحلیل پسرند

و در این خصوص مختصرا گفته شده که فرماده که تمام عده خود را مصرف نموده

و قوا احتیاطی ندارند با عده احتیاط طبعات را از خود طلب نموده است و با ضال

ساده هم پیش گفته که فرماده بدون احتیاط مانت تا جی و احتیاط است

فردوسی قوا عده با احتیاط را بنام لفر قلب موصوم و محل استقرار آنها را

فلکها اصطلاح نموده و در دستور انشور را بالصراحت و جی و اسح بیان و تعلیم

چند عده چنانکه فرموده :

سواست انکند لشکر از سر و روی نهامد که سودان پسر خا عبور

بیا بید و صاع نمسی قانگ اه اگر عده بهما و باشد بیجا

پسوند لنگر قلب پردهای خویش کس از قلعه نکند پای چوین

صفا در اوستاده (۲۶) در شرحی حدیثی که در حوائی نوشته شده که :

«پس از تحصیل قلب و طهر بیاض در استعمال آئین لبه آنها را خود برانند و درنگ نباید مگر ایست حکم دیگر به آورده باشد.»

سوره و صی حلی منسیر، لی بیمار سامع و واسی نر فرموده :

و کس قلب و غیره چند زجای نویا لنگر از قلعه اندر آید

همین نسبت نشانده در دانه است موز چندیست :

«در صیرت بعد از پیراسته باید باز هم ایستاده بود و با آنکه در صورت او متوجه بود و نباید.»

سوره و صی همین معنور را فرموده و معنویان از اصول حلال نظر میکنند که پس از کشیدن ناسب هم نباید از چینه دست کشید و باید بوسه زد و باده در عملیات ترک داشت چنانکه فرموده :

پسوندیم چون اسب گریه نهاده باده در آنهم در روزگساده

دولت احمدی (۱۰۲) در شرحی - حدیثی که در حوائی نوشته :

فرموده لنگر «در واحد های کوچکتر فرموده آن واحد یا جلوه را آن لنگر یا واحد و یا جلوه را اصلی حرکت میباشد.»

سوره و صی ایستادگی را هم با زمره نایب برقرار و نایب فرموده است :

بند و گشتد و پیر لنگر حرام به صوره و پیر آورده خواه نام

بند را شوها این زبان پیر نونی ناصه ارومید اونی

نسب و پیر درنگ منهارها بند را از دهن نکند اریسان

پسوند کس سلا به زبیر بهاء پسوند و نشان بهاء

چند نکته در مورد ...
((و نیکو رنظا چسان در سرزمین دشمن))

ماده ۱۵۸ دستور مطلق حد مات صحرایی چنین می نویسد :

با اینکه مقصود از جنگ اینست که لشکری دشمن است محاذ حسی در حاکم دشمن
خطول بین الصلای رسیده ن به این مقصود را از راه حیالت و غلطی و تشدد و شکنجری
های پیوسته و متوحد است .

تا مدتی که اقدامات نشده (میزد لازم نباشد با سگولایات جسم باید پذیرد عادات و رفتار
نموده عود معالیه به جهت به امیاط نظای لطف وارد میازد و من است حصارات
مادی و معنوی و حیاتی را برادر خود مدد های به نماید .

تا مدتی که بهر حسب ظنییات نظای انحصاراتی به حاصل نماید . پسند حسی
مالکیت خصوصی انحصار باید محترم نمرده شود .

هرگونه تشبیه و قصد عارتگری و غرایبی بی نیاید باید دورا مورد مجازات صحت
والصحر کرد و مثل اینکه این نهد پسند و وسایل اقدامات و رعایت خودی یا ملکیت
دوست افعال شده باشد .

نموده و سبی تمام این نانات را سرارا در موی که عده قنونی را برای سرزمین دشمن
کسیل جدا شده از سرور شاه یا فرمانده کل به رئیس عده اهرامی و از طرف
شارالیه به عده تا بهمه جزو نصاب حریبی بهان می فرموده چنانکه مقرر باشد :

کسی گویه نکست نیند و چسان چنان سازگزشتونیند زبان
کنا ورزها سرده میند و ر کسی گویه بزم نیند و سر

نیاید که هر فرد با سرور سرین گناهان نیاید پسند
نگویند جز با کسی هم نرسد زخین و پختن دست باید نکند
هر منزلی در غنیمت و دود بران لودستان میای نهد
بجز کسان کرمها نهد دست هر آنکر که او هست بزدان برست
بجز کسان دست نیاید کسی که بهر زدا نترند لود پسندی
زجیز کسان سر به چید نیل که دشمن شود دوست از هر چیز

که در این اشعار بازمانده ما بر غرض اینست که دشمن را نیز در آخر با سگولایان فرموده
و به علاوه معتقد بوده است که این منظور و مقصود ما جلوگیری از عارتگری با پستی باید شد
و انضباط محکمی رعایت گردد و بگذری با این مسئله اهمیت میداده که در مورد عارت یک پروکاه -
برادر عارتگر مجازات اعدام را لازم میدانسته چنانکه فرموده :

هر آنکر که او بر می زکسر ستاند نیاید بر غرضادر سر
ما نر به سر نر برد و بهر سر بر نند چیزی که باید بهر

و حقیقتا هم باید تا این درجه سخت گیری در کارها شد تا به اتفاقا کس نمائند که از کف جنگویان
خارج شود که در اولین قدم تا تشبیه همان قاعدت نموده عارت و پستی بر دازند زیرا اصولا هر
رجه معا به حسی را در بر دارد که هیچ یک از آن حیران پذیرد و نترسد از آن خطه :

بزم جویی که در اولین قدم فتح شود متوجه عارت کرده اراده تمام و حاصل ما حسی دشمن
از او سلب و اندیشه آنرا نخواهد بود که صکر است و من در همان اول نمیکه او سرگرم عارت است
به خطه متفاد به قدرت نموده نتیجه دادا که بهر را بهر عده و م سازه .

بهر آنکه در چهار حمله متفاد به دشمن هم نشوند هر قدر میزان آنها "خا رقی" بیشتر باشد
همان اندازه سر باز منتهن نرو تا بهت حرکت او کمتر کنند و طبیعتا اسکه حرکت یکی از

فصل دوم

فرارگاه رهبر

در تهیه کارزار و نظامات خاصه و تکیه بدرجهت که رهبر در محله یا محلی در محلی فرار کرده که از آنجا بهتر بتواند دست خود را اداره نماید .

نموده و می این مسئله را صریح تر جان و آند ن رهبر را در خط اول و داخل خط جنگ شدن او را یکی می آید و دانسته و در چندین قسمت ذکر شده که رهبر با محلی در قبالگاه یا محلی فرارگاه عمومی فرار کند و قسمت های مهم را اداره نماید و دلیل آورده که اگر رهبر خود را در محلی خطرناکی بگذارد و طبقه یا سرپا زرا بهتر انجام نداده است و گمان از آنکه از اداره سایر لشکرها و ارباب محلی بازماند در صورت گشت شدن هم عده افراد می صورت و بهلا تکلیف گذارده است آنها را برایشان اداره بپسند .

پس موسس بدرجهت عموماً و ظهور عمومی و بهار صریح و واضح بپایانند و در محلی است که بهیچ طوری که فرمانده می نماید ایرانیان را بر طبقه نوای توان عده دارند و استعاضا داخل جائزه شده و با عموماً که از نوای توران بوجه استعاضا بپسند .

نموده و می در اینجا از زبان عموماً خطاب به بهیچ طوری این خط را نشود طریقه

چنین با صغ آورد عموماً بدوی که میانی نه خوبت میانی مجوی کرایه دن که چهاره و از میان بدست تو آمد شو یکسان

چنگ من از گریز نبرد
دلیبران ایران ندارند
که یکبار گریزان بهیچ دست
کجا برون و گریز آزادگان
نوگر میانی ز قلم بهاء
خود ضد دیوانه خواند فرا
نو نواختن را بهای نرا بهار
که کوی که علمت نرا دادگاه
بهرمای تا جنگ شهر آورد
اگر تو نوی گشت برده من
بهاء نوی بار و بهای شوند
و گریزنده مانده می جان نبرد

باز همین طوری در جوار دیگر میانی بدست نروده :

اگر بهاء رفتی و گشتی نهای
بهر از خون شدی جان چندین بهاء

چند مرحله از تپه‌سرد

صل اول

خطت نما س

نست‌الجهند ۱۲۸ نظامی پاده نظام ما جنوبست :

هر فرماندهی که با دشمن اتحاد تا سر نرود پاد شد اگر این تا سر از دست پده شد
خطای بزرگی را مرتکب شد است پلا و در پند "۱۸۰" نظامی محاربه پاده نظام
پد میکند که خطت تا سر به منظور ما نعت دشمن است از اینکه موافق به خلاصی خود
بنود ((خواه با استفاده از تاپکی لب‌خواه بوسله پوشتن خود))

و در پاده (۱۸۱) همان نظامی خطت نما سر را صوما پسر عده واحد های رده اول
و گذار میکند سر و سی پس نکات را در موفقیه پاده نکست خیر و نوران از
تاپکی لب استفاده نمود و موافق به قطع تا سر و طب نشینی میکرد دشمن توپخ و نضی
که از طرف دشمن نسبت به فرمانده پاد اران حاصل می آورد (از پواسطه قتل پلا به
دشمن موافق به قطع تا سر شد بود) پادان پسر پاد :

چو پراهن سپید پد ماه نهاد از پسر چرخ پروزه گاه
طلا به پراکند و بر کو و دست چو زنگ درنگ لب پاد رکذت
پد پد آن غمیر تا پناک پکره اریا فرود شد روی خاک
نهره پراشد ز پده سرا ی بر افتد گره ان لشکر ز جای

چنین گفت دشمن به گرد نکان
پاد شد ن سوی آن وزنگاه
پند پسر و پسران پسر مرد
چنان پد پسر کت و خولند
پد روی ها صون پسر از خند پد
پد پد نه زنده کسی را بجای
که چنانی پاد ز پرا نکلان
پسر صولر پنا پاد پسر
چنانی کما بود دست نهره
پسر موکی گنج آرا شد
پخان پد رانکده و پند پد
ز چن پسر ز خراک و پده سرا ی

دشمن بران اطفال ایرانیان چنان روانانه بود را جای گذاشت و با استفاده از تاپکی لب موافق
بقطع تا سر پرا شد بود

پسر دیکه و پسر پد آگهی

که شد روی کشور و سرکان نسی

پسر دیکه را پسر پرا در دشمن به و پسر

ز پاد سر و ی و خوا پسرانیان
ز پاد نرایه و تمام پکاه و گت
پدین کوزه دشمن چنان و و کو
طلا به نکتم که پسر و نکست
نما سر به آنا پسر و خوا پکاه
نن آمان غم و رنج با و آورد
چند گویم که روی نن آمان نم
پراکت با طوس و صون پندک
از این پسر و موغان و گله را
نگه کن در این دستها لشکر ی
اگر تا و دایه جنگ آورد
چو پسر و پسر کتیم از تار و زار
پراکت و پسر و پسر و پسر و پسر
که کسر را خرد پسر با خنجر جفت
پد چون کپزه زما و کپزه
و ر و راغ چون و صوما مون کپد
پسر دیکه دشمن به رنج و پسر
چو رنج آورد گنج پاد و آورد
ز پسر ایرانیان پسران نسیم
که این جای خوا پسر پاد و پندک
چو پسرانی و پسر و پسر را
نواز کشور و پسر از کسو ی
سرا زین پسر کی به جنگ آورد
پد پد همه کرده پسر جام کار

چنانکه صلاح شد از قطع تا سر که دشمن بوسله تاپکی لب تمهیل و موافق به پرا

شده بود رسم که فرمانده کل لوا بود فوق الفاده متفرک کرده همه را مورد توجه
فرار داده فرجام کاری را که تا مراح بوده با از دست رفتن دشمن تنها می معری
چکند و هما نظریکه در ماده (۱۸۱) همین نظامنامه فعلی حفظ تا مرا صوما بر واحد ها ی
رده اول واکتار چکند .

سرود وسی هم برای اینکه همین طلب را برساند و با این اشعار فوق از رسول
رسم اسرمید شد که نمیشد طلایه از کد ام قست و فرمانده اثر که بوده
تا طلایه را فوراً مجازات شده ی نموده و به نزد شاه بفرستد که هیئت پشتری (شاید
لشد ام) در باره اثر اجرا شود .

طلایه نگه کن که از خیل کست	سر آهنگ این دود و را نام چیست
چو مورد طلایه بیای بی جوب	هم اندر زمان دست و پا بر کوب
بدینسان فرستاده نزد یک شاه	مگر کشته گردد بد آن پارک شاه

تکلیف دوم

حفظ نظام

استعمال احتیاطی که در اصول قبل بیان شده بود آن بحث شد موارد متعدد دارد که از آن جمله یکی
در موقع جنگ و دشمن قست اعظم شمار خود را خلعتا طوبه یکی از نقاط جبهه بود و موافق
با بجا در غنه گردد که بر از آن با وسیع بودن آن رخنه خطوط دشمنان و بگری از جبهه را در
نیز لکان بد بر نماید .

تتبع وسیله دفع خطری که در این قبل مواقع و به ترتیب فوق پشتر میاید حمله متقابل است
که با پستی بوسیله لشناری احتیاط سر میاید حمل آید و مجال استفاده از رخنه حاصله
بد دشمن داده نشود .

بنا بر این هما نظریکه راجع به هیئت و دشمن احتیاط قیلاطالعه گردید بهمان درجه
و بوجوب همان طت هر قست ضمری که موافق بقصر و نام با پستی از جبهه و دشمن شود باید
از حمله متقابل به خطایل خود هم قائل نگشت قبل از هر چیزی در نظر و دشمن این نکته
اقدامات لازم را محمول دارد که با صلاح امروزه مجموع آن اقدامات را تکلیف نظریت
مینامند .

سرود وسی این طلب را کرا را خذ کرو و خصوصا بر از قبل با تحت پراکنده نکردن
و در دست و دشمن و راه وسیع فرموده . چنانکه چلر میاید :

از آن سر که بفرزگشتی بچند بکار اندرین کرد باید درنگ

نیاید پراکنده کردن بهاء

و بیان هم را جمع با این مطلب خیلی دیرتر از فردوسی گفته است :

((فرماند می که نشون خود را بطوری نظمی در مطب و سخن برای نری و پراکنده نباید مطلقا از نظمی که کرده

از نظمی که کرده است نبریده بلکه شکست خواهد خورد چه بسا دیده شده است اینطور

ظالین و لغتایک صورت بهی و مخلوط شده اند .))

و باز در موقع شکست خوردن فریب از لای و نسیوان از قول افرا سیاه جدا به پسران

بهرماند :

بسرود یک پسران فرمانده چهل	جزا بنظمی حد به ها داد نیز
سجده چو برگشت از پسران ساه	بدو گفت شاه ای گویند خوا
نوبا مویدان با نرو و هتار با نر	به رازد سخن گفتند لریا نر
بهر سو خرد منید کار آگهان	پراکنده بفرست هر سونغان
که کهنسروا مرز با خواسته است	داد و در کشتی آراسته است
نژاد و بزرگی و تخت و کلاه	چونند گسود از پسر چیزی خوا
<u>زیر کشتی د نمن ایمن منسو</u>	<u>زمان تا زبان آگهی خوا</u>
جایی که رستم بود پهلوان	گرایمن بخشی به پسران
جز از وی سرا از کسرانده پند نیست	که جز کینه چشمن وای پند نیست
بهرم که بر جوند از با یکا	بنسیوان بر آرد زایران ساه

چنانکه ملاحظه شد سرود و سسی رعایت نکات لازم بر طبق حله مثلا به را چنانکه در

معمول به امروزه است در حوالی هزار سال قبل کاملا در ستور و تخریج فرموده و به علاوه

باز نکته که اولویت سرود و سسی را بر سایر فرماندهان نظامی اثبات میکند آنست

که در مورد حله مثلا به هم یک قسم حله دیگری را تعلیم میداد که اثر آن تفریق العاده

حله و مؤثر و پایانی اسم مخصوصی بر آن گذاشت که کلمه حله استقالی نسبت به

مناسب بطور نمود و آن عبارت از این است که در صورتیکه تهیه حله دشمن کنند قبل از

آنکه دشمن حله خود را شروع نماید بایستی به او حله نمود که بدین ترتیب اختیار عملیات

و آزادی و فصل او ملغ گردیده نتواند اصولا حله خود را اجرا نماید و این در واقع -

به نوع حله متقابل است که قبل از شروع حله با ایجاد دشمن صورت گرفته و بی البته

ایمن سر مستلزم اطلاعی صحیح و دقیق و مستعمل زیاد میباشد .

در واقع آنترسد تهیه که امروزه بر طبق تهیه حله دشمن اجرا میشود به همین منظور میباشد

و بی شک نیست که ۱- برای آنترسلط از حله دشمن جلوگیری میکند به همین مثال -

جاریه قسم دو جنگ های بین الطلی است که آنها با پسران شریک تهیه و بر

طبق تمام اهل طایفه بفرست آنها شده بود مثلا در موقع چمن اجرا کرده است .

حال انحراف سرود و سسی را که در واقع تا آخرین قسم حله میباشد در آن

صلا حله چنانکه که راجع به طایفه ای و اجرای یک چنین حله چند در لیا توضیح فرموده

است .

این مطلب در نهاده داستان گفته شده و موسسان به حدیثی صورت گرفته و در جایی

است که پسران نسیمن را برای خوشنوا سسی او به اسرای یک حله نامور چنانچه . بی

فنی ایران باز تحت فرماندهی همان پسران با اسرای حله استقالی که شرح آنها مذکور

انسان حله آنها را طیم و نسیمن نیز در این جنگ مخلوط میکرد .

اینکه چمن انحصار به

روان روی پسران پسران زده و غم
 به نینهن انگه نرسد کسی
 سوز گر کسی جنگ با نیز جنگ
 بر ابروهای پسران کسی
 بهره هزار آرمیده سوار
 مگر کین هوای نوباز آوری
 جور نشی به نزدیک لشکر غراز

طبق این اشعار پسران مامور نینهن را در ایران زمین بوده .

بد و گشت نینهن آمد و ن گم
 دو بهره جواز نهره شد رگشت
 گرفتند ترکان همه تا ختن
 چون نینهن آن لشکر کند خواه
 سپید و دمان او بجای رسید
 که از خون پسران پسران گم

مطابق این اشعار نینهن استقرار در حمله را تمام وظیفه خروج در حمله حرکت
 رسیده بوده است که در ده پان نیز چشم قشون ایران آگاه گردیده و وظائف خود را به نینهن
 که نهیلا میاید انجام میدهند .

یکی با نگ زد سوار آگهان
 چو کار آگهان آگهی یافتند
 دیده بان به مامورین اکتشاف را اطلاع داده و آنها سرعاً به فرمانده قوا راهبوت میدهند .

(۱) فرمانده قوا توان (۱) یکی از سرداران توان برادر پسران (۲) پسران

که آمد سپاه می چو آبروان که گویا ندارد گوئی زبان

طبق این شعر معلوم میشود قشون توران حلقه سکونت را که از نینهن اجزای حلیات نینهن
 آمد که ملاطفت میدیده اند .

بد انسان که جسم نینهن بود
 به لشکر فرمود پس بملوان
 همه گونده لیس آوارسان
 که ناکس میاید ز لشکر نینهن

در این شعر موسوع نرسد کسی را که با نینهن در میان ثابت مکتل دیده بانی با نینهن باشد
 تذکر فرموده است .

بخواند آن زمان پسران گور
 بد و گشت نینهن آمد و ن گم
 پسران که میاید ز گردان من
 پسران که میاید ز گردان من

سرود می در این اشعار نینهن گوی و ز را که حارب از نینهن فرمانده لایق (پسران) و -
 پسران نینهن او با نگ آید و را به اختیار نینهن اماله مامورین حمله استیلا نینهن توضیح فرموده
 است .

گزین کرد پسران ز لشکر سوار
 دلبران پسران حلیات نینهن
 طبق این شعر موسوع نرسد کسی را که پسران امرای این نوع حمله (حمله استیلا) بوسیله انتقام
 سوار حلقه توضیح فرموده است .

رسیدند پسران پسران سوار
 همه گزینها بر کشته پسران
 سرود آمد از پسران سوار
 پسران که میاید ز گردان من

سپید جوان کرد پیره بدید
 گمان را بفرمود کرده ن پیره
 جویند به نهن اند و رید
 یکی تیر بر لب نهن
 ز درد اندر آمد تا و رید^(۲)
 صودی یزد گمان سر تر و ار
 کرونگر نرک شد ناپدید
 بر آمد خر و نهد ن کپوده
 در سفر صر و گمانرا بدید
 رسید از گناه^(۱) بر چو لیا
 رسید اند و وین تا جوی
 نسی ماند از مژ و بر کنند کار

باین ترتیب نهن مفلول و واضح است فرماده شد و وقتی گشته شد مایه ن چه حال
 پیدا خواهند نمود .

چنان گشت وین به ایرانها ن
 جز گرز و نهن و کرد بدست
 که سر کوبیدند و کسر بر همان
 گمان بر سر فر کیم پاک هست

در اینجا وین چون حاضر شدند و جلو گیری از ا- را از حله دهن را دانسته پراز شکستی
 که به آنها وارد میکند محصور ما شد و را از غارت نمودن منع و نهاد بد نجهه زیرا جدا نعت
 که اگر بخواهد آن همه سزار و سوار با فائز جنگی خود را متکین کنند مگر است
 نتیجه بر عکس گردد .

که نرکان بدید ن پیره اند
 طردنرا ز این سر کوبست نمودن دهن بوده که در نتیجه روحه لولای خود را لوی سار
 چنانکه همین طردم شده و بعد آمده که
 دهری گرفتند گند آوران
 گنبدند یکسر پیران آوران^(۱)

(۱) اسم کامل ایران بوده (۲) کسر پهلوی (۳) اسب (۴) نهن

هوا سر بر کنند ز نگر گون
 جوید و به دهن یک کس
 ز نرکان دویره نشاده نگو
 از این وز گنه تا پشورانها
 جو پیران بدید آنتان با مایه
 ز من شد بگردا و دیهای خون
 فکند و ز نجا جدا کرده سر
 پشوری اسب غرق پشون
 دمان انهر اندر گرفتند راه
 برادر بر او گشت گشتی سپاه

چنانکه صلاح حله افتاد بطوریکه سر و وسیع تنیق فرموده نجهه این حله استثنای
 (یا تا عین پیره) اسوی المعاده مطلوب و صد و بر آنکه با این صلاح نجا
 لوطراوی حله دهن شدند اصولا دویره از صده حله و اولیه نیز مدوم شده است

فصل سوم

فصل چهارم در بیان طبع معاریه

تا کنون برای طبع معاریه بطور کلی اکتفا به از تالیفی که برای معاریه بوده است را با
 ما جانی که هر چند از دامن برای حلالتنا ساز خود ابراز میدارد اجرای این عمل
 در روز قیامت و در صورتیکه با سایر معاریهات به هم آمیخته شود تمام خواهد شد در صورتیکه در
 شب بواسطه تاریکی و عدم دامن این عمل خیلی سهل و آسان است و معاریهات
 برای طبع معاریه بطور کلی آنست که نشانها را نوشته اند بایستی تمام معاریه را از
 آن جهت برداشته و دامن را مطابق و آزاد گذارد بیک مسئله طبع معاریه نیز مانند
 معاریه بایستی در زمان و بینهایتی آنرا نسبتا کلی و با کمال احتیاط صورت گرفته و
 بالاخره تا آخرین تفریقای معاریه که از آوردن کار میروند بایستی عناصر را چینی مانند
 طایفه ها و هر چه از دامن را سرگرم داشته و بعد خودشان نیز به همین نحو و باین
 همین نکات به حالت در و در همان تاریکی شب معاریه را طبع نموده و صورتی که طلب دارند
 خانه کارها را ملحقه دستوری داده شود برای معاریه را از هر نوع آمیختگی معنی
 دارند

خوب خواند فراوانی داشته برای ما واضح میازد که :

این مسئله هم برای سرد و سی می باشد و نبوده و عینا بطریق مذکوره برای طبع
 معاریه مطلق و مختلف بوده و مانند سایر نکات تعلیمات را واجب دانست که در ضمن طبع
 معاریه که انرا با یکدیگر قابل قیاس است باید آورده است جزئیات این نکات را بعد از آنکه

به چون بدیدند آن و میبرد
 بر اثر اسباب این سخن مرگ نبوده
 ز توان سواران چو آنکه میبردند
 چو آورد که خوار بگذاشتند
 که این شهر مردی از آنکه میبردند
 گر آید و نیک از روی بکار میبرد
 چو روشن شود روز ما را بهین
 همه بی صرا میبود و با کیم
 دو شاه دولشکر چنان روز ما را
 چو بی زهره شب اندر گذشتند
 همه دار و در کان به بر میبردند
 طایفه بلر میبرد تا ده هزار
 چنین گفت به لشکر انرا سیاه
 دما دم ما از یکدیگر میبردند
 شب تیره با لشکر انرا سیاه
 همه روی کشیده به راه و راه

بر آورد که بر نماند هیچ کرد
 کجا کارنا سازوی میگرد بود
 ز حله همه دست کوفتند
 بلر میبرد تا به نماند
 صرا باز گشتن ز جنگ میبردند
 تورا جست و نماند تورا در گناه
 در لرد لرد ما را بهین
 ز خورشید تا بان نسوختیم
 بلشکر که خورشید بهین
 بهر از هر کوی گران بگشتند
 همه را همه ترک و حریف بداد
 بود ترک و هر گشتان و سوار
 که من چون گذریام از روی آب
 به چون و بیرون و بان میبردند
 گذر کرده از آبی و بگذاشتند
 سرا برده و همه بدی میبردند

که برای احوال دامن چا گذارد بود

چنانکه ملاحظه افتاد تمام نکات طبع معاریه در این قسم به ترتیب نوشته گردیده است و

اجرای این معاریهات انرا سیاه بدین ترتیب نتیجه میگیرد که :

طایفه همه را به این بدیدند	میبرد چو از کوی میبردند
که برده شده اند از این کارزار	میبرد بهر میبردند
ز دامن سواران نماند بجای	همه خیمه بینم و برده برای

ولی برای آنکه باز اهمیت حلالتنا را سرد و سی میزد کرد و با اینکه شاه ایران از فراوانی
 دامن خشنود بود از قول شاهین و سران بهاء در قسمت او خرمین داستان

همی گن هرگز که اینست سور
نیم نهر از دست آزادگان

که اولت با لشکر پول و نور
بشد نادر و چنین راکان^(۱)

(۱) بود معروف که آنرا مران هم میخوانند (۱) از زبان وطن

فصل چهارم

مقایسه بر طبقه زره پست و ش

در ماده ۲۵۰ نظامنامه فعلی پیاده نظام با تحریکات و سوار زره پونز را بوسیله امرای
 گلوله های ناقص به نقاط قابل تانیر آریا بوسیله گلوله های معمولی بنکاب و سوراخ
 های آن امکان پذیر میباشد .

که مخصوصا در سمت سوارهای آن مساعد تر از حد نیاز نظامیست که راکتس زره پونز
 برای دید پائی از آن استفاده نموده و در واقع منزلت جنگی آن بیخطر میروند . البته استفاده
 گلوله های قالب که با استفاده و لایزال نفوذ بر از گلوله های معمولی میباشد بیشتر احتیاج
 تحریک آنرا فراهم نموده و بالا اجمال چنین مقدار چندی که با پستی بر طبقه زره پونز گلوله
 های منصوبی را بدفعتهای آن نشان روی و اجراء نمود .

مرد و می در آن موقع هم که زره پونز درین نبوده بر طبقه اسلحه های روشن تر که مانند
 همین اسلحه گلوله بریدن کارگر نبوده چنانچه همین طریقه را از قول سوار پونز دستور
 چند مید که از نهرهای مخصوص چوپ کز که بوسیله آب پر پرورده شده باشد تهیه
 نموده و در جنگ با اسلحه های راکتس و تفنگ اوتوماتیک روی نمائید تا پیش از زمین بردن
 او بخود و غلام این نکات از این چند شعر استفاد بفرمود :

بزه کن کسان را و این نهر کز	بندین گونه پرورده با آب ز
اسر جلم او را مت کن هر دو دست	چنان چو بود مرد مگر دست
زمانه پرورد راکت آنرا بچشم	نمود کور و پخت اند و آید بچشم

و موجب استقامتی که فردوسی از زبان سیرافه رستم و ملوکند به نرها را
 میدهد مثل آنکه سر سبز بالهنگه خا رجی تیر را در هوا کا ملا طلع بود و
 بدانست بر آنکه نر باز خط سیرش منفرمانده و با پرد زبانی از نوله پند فیل بود
 با پستی حرکت رستمی دانست پاشد که برای نرهای گمان پنهون طریقه همان
 قرار دادن چند سر پند آن بوده است و برای آنکه بر نوله نمود آن نیز میزاید
 دستوریکانی پس بودن آنرا هم داده است چنانکه فرموده :

حسی راند تا پست دریا رسیده	ز سیراف روی هوا نره دیده
چو آمد به نزدیک دهها فراز	سرود آمد آن مرغ کردن نر از
گزی دید بر خانه سر پند روا	نست از سر مرغ نرمان روا
بدو گفت کجا می گزین راست نر	سر نر سر نر و نر سر کاست نر
بدین گوی بود مو ترا خطه با ر	نوا این چو پرا حوا و ماهه دار
به آنی پرا این چو پرا راست کن	حسی نخل یکا ن نگه کن کن
به سرود و یکا ن بد و در نمان	نودم ترا از گزند غرنسان
چو این گویا شد بدو کارگر	سلاح پلان جهان سر پند
که ز رشت مرانده است روی نون	بود بر تیر تیغ و تیغ نون

هزاره رستم رستم و استند بار که منجر به کشته شدن استند بار میزدن شریفه شده
 بر نره پونرا تا کند اثر فرموده است :

چو پنهان رستم گویم ساز	بدانست کجا ز ما نر فرات
کسان را به ز کردوان نرگز	که پنا نرا داده به آب ز
مانند نهاد نر و را در کسان	سر نر نر کرد غروی آسان
نماین گزادر نمان را د زود	بدانسان که سیراف فرموده بود

بزد راند سر چنم استند بار
 به دونه یکسان و پنهان به دونه
 خم آورد به لای سر و سستی
 از اورد و راند و انش و سر هستی
 نگون شد سر و سستی و زدن پرست
 پنهان چا چس کلا نر بدست



فصل پنجم

نصرتی به یکه چیده مستحکم بویله ایچا د رفته

یکی از تمایزات جنگی که در غنی معانیهاست متعدد د ادوارند به تا کنون تحصیل و قبول
 شده و اما بنا بر این اصل صورت قوی بر میخیزد که شرح آن بعد در باب ثل مطالبه
 قدمشود آن جهانند هارت از آن است که عده هار مناجسم چنانکه در ملاحظه عمل پیش -
 دستی خود به خدا مقاومت میدی اردن من سر خوردند که به مسائل مختلفه حرکت امان را متوقف
 ساختنهایستی یا همان صورت بندی اولیه باز به حرکت خود ادامه دهند و نهرا جز -
 ثلکات تنه به دست خواهد آمد ولی با یستی بعضی کثرت بین طایفه جبهه یک یا
 چند نقطه از امانت مساعد را که نتیجه سایر نقاط ضعفهاست انتصاب و با افعال
 لغزهای مستفی به آن نقاط رفته در جبهه دشمن تولید و بعد بویله دشمن دادن و -
 استفاده از آن رفته از طریق سایر مواضع را سقوط داده تسخیر نمود .

این نکته را غرض و صی در من دانستن امر ایجاب میفرمید و در نتیجه است که
 امر ایجاب از یک طرف و شکست یافته و به قلعه به دست نگینا برده و با نفوذ و آراستن آن
 موضع حالت دفاعی اتخاذ نموده است تا بعد از طرف نفوذ و جهنم به گذر آورده
 و مبادرت به حمله نماید . در ضابطه که مورد چس از این وضعیت و اندیشه امر ایجاب -
 آگاه میگردد (زیرا او مرتب تعالیب میخیزد) انجمن میرد که قبل از رسیدن قوا را اندازی
 از طرف نفوذ و به امر ایجاب حاصل و بعد م وارد و برای این منظور چون -
 قلعه کنگ هم نوب الهاده ممکن و کما ملا از اما ط جنگی آراسته شده و بعد به در
 ایجاد رخنه داده و با هرنگ مخصوصی مطلق به ابه ادر رخنه میشود که هنوز هم و اما -

در باره سلاح بلند و بسیار محکم که سلاح نایه تا نیرو در تنه پان داشته باشند
 تا ملا علی بنشر برسد که از نده بنشر اهیست آن هرنگ نام شرح نسیر آن قلعه
 نهیله خواهد آمد :

ماده اول - نیمه امر ایجاب برای پناه نرفتن به قلعه کنگ که آرا بهشت کنگ و کنگ در
هم جای چیده اند .

چون نزدیست شهر آید امر ایجاب بد آن پند که رستم بود بهر خواپ
 کسین من قیاسی کم بر سر بر سر آرم کرده از دل لشکرو
 امر ایجاب نیمه داشته که با به جهنم به قوا ایستاد که در تعالیب او بوده حلقه
 نماید .

بنا بر یکی از طرف به پند پند	بدست اندر آواز ایستادن نهیله
مرو صا به از نار رستم نکست	همی راند و اندیشه اند و کسرفت
به نوشته لشکرو و نهیله	به لشکر و روان اند و آرا بهشت
<u>به پسر اند و آن رستم نیز جنگ</u>	<u>پسر نهیله و سواران جنگ</u>

معلوم میشود رستم خط رجعت آرا پند بوده .

کسی را که نزدیک پند پسر خواهد
 به پسر بهشت دشمن را چه نهیله رود چنین گفته تا حورنا محسور و

خیل این انما را از نسیم اولیه یعنی خط مقابل به قوا ایستاد و کسبونی تشکیل
 میدهند که چه بکند و در آن کسبون یکی از سرداران را بنظر نظریه چه شده
 که بهشت کنگ آنهمه کج شده چه با پند کسبون چنین رنج راه

ز چس صد مرنگ لشکر گرفت
 ز لشکر زین دست پسر گرفت
 سرافنده زده و شمشیر از دست راست
 ز قضا جفا دار لشکر بخوابست
 بهر پهلوی پسر زونا و سرافند
 در اندر دل افروز و با بوی و کور
 پرفتند و پختند پسرده سرافند
 سوم پسر کرد و ز پخته جفا
 شب آمد ز سر سو پسر آمد سرور
 زین را چس دل پسر آمد ز (۱)
 چو خورشید بر داشت از چرخ زنگ
 نشست از پسر است پسرنگ لسا
 آتش گشت با و شمشیر پستان
 که ای نا مور منتر است من
 چنین دلم اشد کس از افسا
 اگر گشت گرز زده آید بدست
 به پند سر نه پند از آن پست
 بر آنست که اور از سر مو پها
 به پند که همنر چنین دستگاه

که هر روزی منت حمل افراسیا پ یعنی قلعه کنگ را می بیند نزد خود حساب میکند که
 نسبتها و بی طرفی من است از نور اهدت و مسائل افراسیا پ ناچارا به کت او می آیند

به نورسد و از سر پاره دهند نه از کین و ازنا ستاری دهند

و در مقابل این لشکر هم نسیم میکرد که سر پها و لیل از ریدن حد و دیگر افراسیا پ را مدد
 مدد و نماید چنانکه سر میوه :

پنجم تا پسر از آن کوس پها
 بخواند پسر او پسر گیم راه
 همان پاره و ز سرود آوریم
 به خا و دستگیر بود آهم

عنا سر دوسی در این مورد از قول که سر پسران نفیست و پها حد و حواله سخن رانده و
 مخصوصا چپ دماغ را تذکر میشود چنانکه سر میوه :

(۱) میا می تا یکی شب را به زنگ نشسته نموده .

سپه را کسور و ز منسی گد دست
 همان روز رنج اندو آرم گشت
 چو دهن به دیوار کسور پها
 ز کسار و کسور پسرده پها
 ننگه دله او پسرین سارسان
 کسین پسر بود یگان غلرسان
 چو از گشت کسور پها آوری
 پها را حد موری داد آهم

طیق انمار این ماده که سرور پسر از شاهده و صحت کنگ در و گرداندن خپلا می از ماده
 حدود پها آنها برای رستم با آخره نسیم به جنگ سر می می میکرد که لیل از ریدن کت انجا
 را اشغال نماید و بالینکه مطابق انمار که پراز گشت لوی دور شد و مطبوعه طول کلام
 از دوی آنها خود دلی می شود . افراسیا پ پسر زده که سرور پسران و طاسای طبع میکند .
 میباید که سرور از پها عار افراسیا پ و عهد طیند او سگ پها و می به آن صحنه نگارده
 و طبق نسیم که می باشد آرایز جنگی انجا از شروع حمل میکند .

ماده چهارم - نایه و اسرای حله که سرور به کنگ و روانکار پذیر نمودن آن پسرده افسا

رسته در آن قلعه :

نشد از پسر زین سپهده (۱) همان
 شد تا پسر لور پسرکی گمان
 میا صد پکر پند کرد حصار
 که کرد تا چو بود تا رار
 که سرور اکسای را که سرور مانده لسا پها
 حمل آورد حمل داشت پسر پسر لیل دسر

آرایز لور را داد :

پسر نسیم پسر بود تا عمو نسیم
 میا صد پکر پند کرد حصار
 دگر موی گشتیم نو در پها
 که کرد تا چو بود تا رار
 پسر چو ام پها تا کسار
 پها کویل و کور و پسرده سوار

(۱) هنگام سپهده صبح .

سپه راعه هر چه بایست ساز
کرد و بیاد روی نعلباز
نیرنگی که کیمبر برای ایجاد رخنه در این قلعه بکار برده است بایست طالب توجه و بینش

ذیل است :

(۱) ایجاد خندقهای عمیق بکوه و دونهزه برای حفظ لیا از غائل گیسری .

(۱)

بلنگر برمود بر سر نعلباز	یکی کند و گردن بگرد حصار
بدان کنار هر کس که دانا بداند	چنگ در اندر نواخته شد
چه از روم و از چین و از هند و بزم	چه بزم از موده و هر سو گوان
معه کرد آن شارمان چو شوند	بختند و چشند هر گونه بخت
دونهزه به بالا پستی تنده کسود	به را بگردن پراخته کسود
بدان تا نسل نسله پستی آفتاب	نهاره بختن کسی تا فتن

(۲) استقرار توخانه و سلسل مقابل قلعه که بالای دیوارهای آن روانه شده بودند که اگر کسی از بالای دیوار بخواهد نگاه کند بزنند .

(۲)

دو صد باره عراده و سنجیل	نهاد از سر هر سوئی جانلق
دو صد چرخ بر هر سوئی بدکان	زد دیوار و در چو سر بد کسان
بدید آت و سنجیل از هر سو	چو زاله همی کوفتی بر سرین
بر سنجیل از روم و چین و بزم	ایا هر خفا تنگ بسته جان

(۳) زدن نفر بر نسبی از دیوار قلعه که بر بالای دشت دیوار پوسیده ستونهای چوبی که با نعل به آنها حمل شده بود . سپهران به نعل سنجیل به جهتها و گذاردن نعل از

دو صد نعل فرمود بر سر نعلباز	کنیدن ستونها به پسر حصار
یکی کند و نهر باره درون	بختند و نهادند زیر ستون
بر آنگونه بر چوب نعلباز	بر آنگونه فرمود هر رنگ ناه
بر آن چوبها باره ناده به بار	بدان چوبها برگشته ز جای
یک سو برار سنجیل و زنه	و سر جان بود چو زنه

(۱) خندق (۱) لیب نیزی (۲) بریدن دیوار (۳) دشت است (۴) توخانه (۵) سنجیل

پسر اندر آن آفر و خط و چوب
ز سر گرز حصار گران کوه کوب
پسر حصار و ساجده کا زار
چنان چو بود ساز جنگ حصار
چو این کرده شد شهر از زمین
صفا به پسر حصار آفرین
ز نگرینند تا پسر ناز
ایا کرد کار جهان کت را ز

ایا حصار که چون صحرایان زمین
همی خواند بر نرد کار آفرین
که عواره پست و پائین و زنت
پسر حشاری پارسه و زنت
اگر داد پستی همی را و صحن
نگردان از این پایگاه های من
نکون کس سر - او را زنت
صرا دار نداد آن دل و نه کجاست

۱ - بلند شدن از بنا و روشن به فراگاه و انحصار چندی لشکر به نقاط مظلومه و امر
آفریدن به نعلباز همی که چوبهای منی دیوار پخته شده بود .

چو بر دانت از پس سران سرف	به و من پویند روشن بر سر
کسر بر جان بخت و هر چه زود	چنگ اندر آمد و کرد اردود
بفرمود تا نعلباز هر سو روی	چنگ آمد و راند گران لشکر
بدان چوب و خط آفراند زود	ز سر حصار همی سکه بر سر زد
زبانک کسانهای چرخ و زود و	شده روی خورشید تا میان کبود
ز عراده و زنه نعل و ز کسود	زمن نعلگون شد هوا لا جورود
این آتشها به منزله آتش نعلباز	نعلباز که نعلباز می باشد
خوشه نعل و نعل و بانگ سران	در چشیدن نعل و کز گران
نوکستی بر آتشها و هوو ما	ناریدن نعل و کسود حصار
بر آنگونه گشت آسان ما پندید	کجا چمن روشن جهانرا دید

(۵) سوزش چوبها و ایجاد رخنه بعلوه حصار سقوط نسبی از دیوار قلعه و ایجاد رخنه حاصله با آرایش صورت

(۱) - نعلباز به منزله چهاره اندازهای امر برده (۲) - نعلباز نعلباز که چوب برده

(۸) قطره ران (۱) کلاه نورد رنگی است (۱۰) صدای طبلباز

ز نطق سپه جو بهما پسر فروخت
نگون باره گنبي که برداشتهای
زان باره چند و ز ترکسان پسر
که آرد بد و غم و غمی جهان
پسر آت خرویدن کارزار

نویان پسران جو بهما پسر فروخت
بگردان کرد اندر آت ز جیبهای
نگون اندر آت پسران نه پسر
بدام اندر آت سوزنا گیسو
به پسر و ز لنگر نه پسر

پسران هجوم به رخنه فواهورا بکشد که روحه دشمن را خراب کند .

سور و خنجه در نهادن روی
چنانکه دستان رستم جنگجوی

(۱) اندک اندک از اسباب برای صدور نمودن رخنه .

چهره شد هم آنکه به اتراسپ
پسر اتراسپ اندر آت جو کرد
نه با باره در شمارا چه گذر
ز پسر و پسر و پسر و پسر
پنداشت با یکدیگر و اسباب
ز نرسان سپاهي پسران کرد
بگردان نه پسران پسران
سواران نرسان پسران
پسران پسران پسران
به پسران آرد بدان رخنه گاه
اینها ترکش نرسان و پسر
سواران جنگی نگذارشان
سوار و پسران ز پسر و پسر
برخنه در آرد پسران
بپاره پسران پسران

کجا باره غارسان شد خراب
پسران و پسران و پسران
سپه را ز نرسان پسران
هسان از پسران کج و پسران
ما نرسان پسران
پسران پسران پسران
خرویدن پسران پسران
نوان کنند از پسران و پسران
پسران پسران پسران
پسران پسران پسران
پسران پسران پسران
پسران پسران پسران
پسران پسران پسران
پسران پسران پسران

مطابق این شرح قلعه بوسیله فوار ایران تسخیر و پسران سپاه اتراسپ نرسان و چنانکه دلا

درج شده بیرون نظر شهر نشان ایران به صورت آن الزامه و ساهمان نشان به معانی

شاهنشاه عظم النان ایران صورت را نگهدارند

بر آن باز زد شهر کرد و رفت

نشان میهد او ایران به نظر

بر آید صورتی در از دیدگاه

به بیرون و شاه ایران به

خداوند

ما این مختصری که بر روی قفسی از آثار و کتابها و بنو کوا و حضرت خرد و صی

طوسی بحث کند و صورتی که میگویند این مطالب را انکار نماید که :

زبان و نظم قادر هستند به لغت از زبان دیگران تفهیم نمایند و باطن را

صحت به این صورت میسر است و در این واقعیت و اینست به او ادا نمایند

بر آن در همین مختصراتها در میسر که در ده قرن قبل این حدیث است که این

با بنده بی نظیر و بالاخره این صورت است و در حدیثی که مخصوصا است

انظم توجه خود را به آن اختصاص داده مطلق خود و آنچه اصول دستورالعمل

و فایده اصلی بوده است بنده همینها را و با اینها و این و صی بیان نموده

که اگر بنده خود ادرار سال با نفس میسر شده از آن استفاده نماید محتاج به هیچگونه

تحلیل و تفحص در کتابها و دیگر راجع به آنچه که او فرموده نخواهد شد

همچنین ثابت گردید که تضار استادان و صورتی که در اینها که فعلا در انوار و کتب

حکمی متداول گردیده است هیچکدام بی مراجعه به شاهانه برای ما نازکی نداشته

و به بی نظیر به نظری می رسد

بزرگ فقط گفته با آرزو و بالاخره توجه کرده اند حضرت خرد و صی

ما از غلبی بیشتر از آنها اساسا حاصل کرده است از آنجمله :

نایبئون در سال (۱۸۱۲) بهر از اطلاع از شکست ما در سال سی (دردنهر) افس
صحت با و سرالهای خود از محنتی و انکال لن جنگ شرحی اظهار داشته
و اینطور گفته شد : « اگر فرضی پیدا کنم کما فی دولین موضوع
می نهیم و اصول لن جنگ را بطوری واضح تشریح میکنم که هر نظامی بفهمد و
و بعد ما بتواند جنگ را مانند سایر علوم تعلیم گیرد » .

انصافی می خواهم آیا این آرزوی نایبئون را فردوسی ما در هفتاد و نهم
قبل از نایبئون حاصل کرده است .

اصول لن جنگی را که فردوسی با این نبوة ابدایی خود نوشته برای
سرپاز که محل است برای چسبیده و رها پای حاکم هم فهم آن بهار آسمان
و محتاج به هیچ توضیح دیگری نیست چنانکه غالباً عناصر را از آن استفاده نمود
و بطوریکه در مقدمه آن این کلمات ذکر کنند در محاسن فاعلی هم بنحواً کامل
از آن نشایح طبع ما پیدا داند و میدارند .

میتواند در خصوص آنکه نایبئون گفته است :

« هر من با بد غالباً تا بهیج را بخواند و در مطالب آن غور نماید . »

یگانه فلسفه حقیقی در تاریخ است . باید و شایع جنگهای سرداران بزرگ ما را
مرور کند و در آنها تحصیل نماید این استنباطها را و آموختن جنگ و این است

یگانه و سید سردار بزرگ شدن و گفتن سر لرز جنگ .

باز انصافی می خواهم آیا نایبئون که اینقدر نوجوه او به تاریخ معروف و طبعی گنا شمر که
سولنا ذکر افتاده علاوه مند به تاریخ و قرائت او بود . برای سردار بزرگ شدن .
بسرور نوجوه کرده است کدام تا بهیج جنگی را برشته نمیرسد و آورده که بتواند با
بست نسبت از تاریخ های مختصر فردوسی برابری نموده یک هزارم آن بخواند فکر جنگی
بد شد شاید هم نوشته باشد و بی بنده که هنوز ندیده ام و بگویم دارم اگر هم
حتماً نوشته باشد بلیثا بخواند توانست با آثار فردوسی برابری نماید در موهبی
که فردوسی تاریخ چهارمسله از سلاطین امیه ایران : « پندار بیان ، کمان ،
اشکانیان ، ساسانیان » را بنظم آورده که شمل شرح احوال و حلیات جنگی بالغ
بر پنججاه هزار بیت است و مدتی زیادی از بهلولان و دانشمندان معروض نمائید آنها .
بیا شد .

کاری ندارم به نکات عینه دیگری که از شاعری استفاده میشود از لیل :

اسمای طبع ، زیبا و معنی دهرینه ایران و با به نکات مذهبی ، فلسفی ، حکمی ،
طبی و معرفت الروحی او که یک قرائت دلیلی بر ما آشکار میکند که کثر نکته مکس است
بنظر میرسد که این مرد بزرگ بدان نوبت رسیده و با لا اقل گوشه به آن نژاد .
باشد حسی لطیف شناسی ، و آئین معانداری که در کمال دولت شاید در کتابی
که بت سرد جنگی به نظم آورده باشد حلی دوری است بنظر میرسد و بی

این نامه از آنها هم سرگذارد کرده بطوری که راجع به قسمت اول یعنی نامه
مناسی دارندگان یعنی کج و چشما ی خواهد و را دارای طبیعت بد معرفی
نموده است :

همان گویایی و خواسته چشم دل آکنده دارد تو گویی بستم
بدید و به بینی سر او بد است که او در جهان دامن ایزد است
و باز در جای دیگر کانی را که بد بخت و بینی کج و زرد و رو کناه قد که دارای
چشمای سبز و کج و دندان بزرگ باشند ترسویست و کینه و در و بگو و بد چهره معرفی
میشود :

نسی زشت و بینی گرو روی زرد بداد بزرگ و کناه و دل پر زرد
همان بد دل و سخته بی فروغ سر و سر زکین و زبان سر دروغ
دو چشم زکرو سبز دندان بزرگ پیراه اندرون گرد و چو کرک
بالعکس در جای دیگر آنها میزند بالا و روی شکی و لب و الهیه را که دارای بینی بزرگ
و چشمه سبز باشند معلوم و دلیر و اما شخص بزرگ معرفی میشود :

بسیار دراز و به اندام خشنه بگرد سر و چهره موئی چو مشک
نوی استخوانها و بینی بزرگ سبزه چهره گردی و دلیر و بزرگ (۱)

و در قسمت این معناداری مختصرا در شرح جامع و کاملی را در وقت تمهید فرموده :

خوبتر باید از پسران گنبد گون نگنبد بزرگ کس خور و زان سوزون

اگر چه بود پسران مهربان بزرگی نه خوب آید از پسران
بالاخره همانطور که در این کتاب ذکر شد فردوسی علاوه بر طبیعت و اخلاقی

بزرگترین فرماندهان مناسی و آنها را انجام داده چنانکه آریز مارسان پس و در گذشت
فرموده معروف آلمانی را هم که از سرداران معروف جنگ بین سالهای ۱۱۱۴-۱۱۱۸-
میشد و در ده قرن قبل از تولد انجام داده است :

نس در گذشت است که : ((آنکسی که راجع به تائید و استرازی چیز میگوید باید
خود را وادار کند که به تائید و استرازی طی بنویسد یعنی تنها طرف اعتماد طنی
باشد که برای آن نوشته شده است))

گرجه تا کینه و استرازی (عبود کارزار) فردوسی چنانکه طرف اعتماد تمام طیل
بالع کرد و طی بدینی است آنچنین ادلی این سرزمین که به زبان خودشان مینویسند و
می بینند از آن استفاده خواهند کرد مگر است سبیه با ترجمه آن نتواند بدان اندازه
تجربه نماید دارند :

و خوبتر است که فردوسی در ۱۱۱۴ سال قبل بنام رسیده هنوز کامل
معلوم و آنقدرها محتاج به مراجعه به کتاب نیست و در صورتی که اینها و اینها زبان
فردوسی را به رسم حکم مطلق و مطلق خودشان هم بدست می آورند و در کتب و
اینهم یکی از شاعرانهای فردوسی و طبعاً همه و میباشند :

بنام شرح مراتب مذکوره اکنون که این مختصر کتاب گرد آورده شود را به تمام می رسانم
بنام فردوسی از عظمت نبوی نظامی حضرت فردوسی طوسی چند پیشانی
قبل را تقدیم نموده انجام آنرا تا مؤلفی که به تقدیم کتابهای بعدی خود مؤلف حوام شد
(که در همین زمینه تلمذ شده و شغل هر طریقی مختلف بزرگی فردوسی راجع به

تقسیم مناطق لشکر ایران و سرزمینی طریقی مختلفه دفاع ملکت و لشکر مهم دیگر
لشکرکشی (استراتژی) و نحوه کارزار و اوپیاس (از جنگگاه تا منشأ معظم
ایران لطیف صورت اند سرزمینهای پهن و بیابانی ایران است و اینها

پیشنهاد اول - همانطور که برای این کتاب با نام گذارده شده است از این به بعد
فردوسی را در همه جا حتی در کتاب بنام سپهبد فردوسی طوسی بنامند.
زیرا کما ملا ثابت شد که حقا بزرگترین فرماندهان نظامی بوده و از هر حیثیت -
ثابت این مقام ارجحند و میبایست همگونی پیدا کنند.

پیشنهاد دوم - در فصول شاهنشاهی از هر مثنوی لا اقل یک فوج بنام فردوسی
موسوم و نامیده شود.

پیشنهاد سوم - تحت نظر شخص همین فن سینما های مختلف از داستانهای شاهنامه تهیه
شود همچنین قطعات تئاتر که شامل تمایح و دستورات فردوسی باشد -
تدوین و در ممرس نمایش بگذارند (زیرا این قسمت سینما و تئاتر فعلا جزو بدترین مدارس
بشارت پرورد که توسط اینها میتوان شکست مملکت را به جامعه تعلیم داد.)

پیشنهاد چهارم - تحت نظر همین ملاحظه دار شاهنامه دقیقا مطالعه و از روی
آن طواری انبار و مینی شود که بی نهایت جالب توجه بوده و به علاوه عظمت کشور -
باستانی ایران را در خطاطی و علاقه خندان به این آب و خاک بدین و بیشتر مجسم بپارزد
مثلا در موزه دهکده علا و بر آنکه فعلا نموده قسمت نزد دیکه گیرنده بپایند طوری
شود طبق فن شاهنامه طوری نیز تا بهر قسمت نزد فرمانده قسمت بماند و به علاوه -

و به علاوه هزاران طواری دیگر که موجود است ذکر آنها در اینجا فعلی مورد نیاز است
همچنین اغلب اصطلاحات فعلی ام از نظامی و ملی به لغاتی که در شاهنامه درج است
و همه جا کتب و اصطلاحات تبدیل گردد از لیل:

اصطلاحات معموله اصطلاحات پیشنهادی

تاکتیک شیوه کارزار

گاز جنگی

دود زهر

خیلی خوب

آفرین

برق

در غلغله

خند و دستگیر

کنده

سم خاردار

خسک

کشتن بی

نگهبان

را برت

آگهی

نوا و عده

نوا و قلب

فرارگاه صوری

قلبگاه

دیده و

رهنمون

اخر بر

فرستاده

نمونه

پیشدستی

دفاع

درنگ

پیشهاد پنجم - انتخاب اشعار که شامل تمام ادبیات و ادبیات است برای نصب در این کتابخانه

افراد نظامی و اداری که در این کتابخانه به حفظ نمودن آن اشعار

پیشهاد ششم - در حالت دادن همین کتاب که از لحاظ نظامی مختصر شده و تمام اشعار

در دسترس و دسترس صاحب و در مواقع مناسب ذکر شود و تاریخ نظامی از روی مکتوبات

آن

در خانه با تقدیم درود به روان پاک شهید فردوسی طوسی بوسیله کتاب و

شیخ صالح الدین سعدی و تهرانی در باره آن بزرگوار این کتاب را ختم و توفیق در انجام

دیگر مشغول را آرزوینام

چه خوشتر گفت فردوسی یا کزاد که رحمت بر آن تسریع پاک باد

طهران، سال ۱۳۱۳ هجری قمری صاحب این کتابخانه کرد پناه مرکز



